

سطوح روایت در قصه‌های قرآن

غلامرضا یوسف‌زاده

سطوح روایت در قصه های قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه: یوسف زاده، غلام رضا، 1347-

عنوان و نام پدیدآور: سطوح روایت در قصه های قرآن/ غلام رضا یوسف زاده.

مشخصات نشر: قم: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش های اسلامی، 1392.

مشخصات ظاهری: 200ص.

شابک: 978-964-514-292-4

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: قرآن -- قصه ها -- نقد و تفسیر

موضوع: قرآن-- تحقیق

شناسه افزوده: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: 1392 6س9ی/BP 9/88

رده بندی دیویی: 297/159

شماره کتابشناسی ملی: 3183692

ص: 1

اشاره

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

ص: 6

ص: 7

ص: 8

ص: 9

دیباچه

قصه های قرآنی، بخش زیادی از حجم قرآن کریم را به خود اختصاص داده است. این حجم، گویای آن است که قسمتی از معارف اصیل دینی از این طریق عرضه شده است. بر این اساس کاوش در قصه های قرآنی، جست وجو در بخشی از معارف الهی است. از طرفی قصه های قرآنی نوعی «روایت» به شمار می روند؛ چرا که روایت را «بازنمایی رخدادها» تعریف کرده اند. بر این اساس قصه های قرآنی را با توجه به سطوحی که در «متن روایت شده» مطرح گردیده، شامل: سبک، طرح، داستان، معانی و مبانی، بررسی می کنیم.

بحث «سبک» در قصه های قرآنی، جدا از بحث سبک در قرآن نیست و دامنه ای وسیع دارد که در این پژوهش، تنها به سه عنوان از این بحث پرداخته شده است: ایجاز معجزه آسا، دقت و ظرافت در به کارگیری الفاظ، و هماهنگی معنوی و موسیقی کلمات.

بحث «داستان در قصه های قرآنی»، ذیل چهار عنصر داستانی است: رویداد، شخصیت، زمان و مکان. در بحث «طرح در قصه های قرآنی» با توجه به اینکه طرح، چگونگی ارائه داستان است، به تناسب چهار عنوان پیش گفته،

ذیل چهار عنوان بحث شده است: 1. چگونگی ارائه رویدادها از طریق طرح؛ 2. چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح؛ 3. چگونگی ارائه زمان از طریق طرح؛ 4. چگونگی ارائه مکان از طریق طرح. البته در ذیل اولین عنوان، یعنی چگونگی ارائه رویداد، سه بحث مطرح است: نظم، سرعت روایی و تکرار در قصه های قرآنی.

در بحث «معانی (درون مایه های) قصه های قرآنی»، درون مایه های اصلی تر در این قصه ها شمرده و بررسی می شود. آخرین بحث در این پژوهش، بحث «مبانی قصه های قرآنی» است که در این زمینه، مبانی هستی شناختی انسان شناختی و ارزش شناختی این قصه ها مروری کوتاه شده است.

کلیدواژه ها: روایت شناسی، قصه، قصه دینی، قصص قرآن، سطوح روایت، روایت دینی.

ص: 11

مقدمه

عمر قصه و قصه گویی، به اندازه عمر پیدایش زبان و گویایی بشر است و آن را جزو نخستین هنرهای بشر می توان شمرد؛ زیرا از همان ابتدا انسان آنچه بر وی رفته بود، برای دیگران تعریف می کرده و داستان گذشتگان نیز سینه به سینه نقل شده است.

زندگی انسان هیچ گاه از روایت کردن و قصه گفتن خالی نبوده است. وی شرح جنگ ها، تکاپوها، آمد و شد اقوام و آنچه قهرمانان ملی یا مذهبی انجام می داده اند، در قالب قصه بیان می کرده است. مادران برای انتقال تجارب خود به کودکان قصه می گفته اند. قصه به ظاهر، روایتی ساده از ماجراست، ولی در بنیاد خود منعکس کننده دیدگاه انسان در هر دوره و زمانی درباره هستی و خود انسانی و نیز عامل انتقال آداب، سنن، اعتقادات و تاریخ یک نسل به نسل دیگر است.

انسان به دلیل ویژگی های روانی خود، نسبت به قصه و پی گرفتن سرگذشت و سرنوشت قهرمانان داستان ها کشش خاصی دارد و همین شخصیت های داستانی هستند که الگو و آینه ای برای کنش و عمل در زندگی

قرار می گیرند. به همین سبب، روایت گری و قصه گویی، راهی برای آموزش تفکر و بایدها و نبایدهای موردنظر بوده است و عموم معلمان بشری از این روش برای انتقال آموزه های خود بهره برده اند.(1) در همین راستا، خداوند متعال نیز در قرآن مجید از این شیوه بسیار استفاده کرده است.

قصه های قرآنی بخش زیادی از حجم قرآن کریم را به خود اختصاص داده است. این حجم، گویای آن است که قسمتی از معارف اصیل دینی از این طریق ارائه شده است؛ چرا که قرآن کریم کتابی برای هدایت همه مردم است و مخاطبانی خاص ندارد. از آنجا که بسیاری از مردم از طریق داستان، معارف عمیق را ساده تر درک می کنند، خداوند در قرآن کریم از قالب قصه هم استفاده کرده است. سرگذشت پیامبران پیشین و چگونگی برخورد آنان با اقوام خود و سرانجام اطاعت یا معصیت، ایمان یا کفر این اقوام، جزئی از معارف اصیل دینی است که از طریق قصه انتقال می یابد.

بر این اساس، کاوش در قصه های قرآنی، جست وجو در بخشی از معارف الهی است و پژوهش در قصه های قرآنی بدون توجه به ظرافت های روایت گری در این قصه ها، استفاده ای ناقص خواهد بود. پس مطالعه، پژوهش و تلاش برای فهم ظرافت های بیانی و روایتی این قصه ها، ضرورتی اجتناب ناپذیر و به منظور استفاده هر چه بیشتر از معارف قرآن کریم، راهگشا خواهد بود.

علاوه بر این، ما نیاز داریم بدانیم چگونه و در چه مواردی می توانیم از فرم و محتوای قصه های قرآنی در روایت گری بشری خود استفاده کنیم که این مورد آخر، خود مجالی گسترده می طلبد.

1- ابوالقاسم حسینی، مبانی هنری قصه های قرآن، ص 18.

اما نکته آخر اینکه پژوهشگران سرشناسی به گردآوری قصه های قرآنی و بحث در مورد آنها اهتمام داشته اند، ولی توجه خاص به جنبه های ادبی و هنری قصص قرآن، موجی جدید است که به طور عمده در مصر مطرح شده است. در این میان، کتاب الفنّ القصصی نوشته دکتر خلف الله، به دلیل نظراتی که در آن مطرح شد، باعث التهاب ها و توجه روزافزون به جنبه های هنری قصه های قرآنی در جامعه علمی مصر گشت. این موج از طریق ترجمه در ایران بازتاب داشت و زمینه نوشتن کتاب ها و مقالات متعددی را که همگی از همان پژوهش ها متأثرند، فراهم کرد.

اما نگاه روایت شناختی به قصص قرآنی، نگاه جدیدی است و نگاشته ها به زبان فارسی در این زمینه، بسیار اندک است.

این کتاب در چهار بخش تنظیم شده است امید اینکه این نگاشته گام کوچکی در این راستا باشد.

در بخش اول کلیاتی در باب قصه و قصه گویی در قرآن آمده است در بخش دوم که اصلی ترین بخش کتاب است سطوح روایت در قصه های قرآن ذیل پنج سطح: سبک، طرح، داستان، معانی و مبانی ذکر شده؛ در بخش سوم همین سطوح به طور خاص روی قصه یوسف علیه السلام پیاده شده تا کارایی مباحث ذکر شد، یک جا دیده شود و در بخش چهارم مطالب جمع بندی شده که در آن سعی شده تا خلاصه ای از تمام مطالب آورده شود تا مروری سریع بر تمام مطالب باشد. در پایان از خداوند متعال (جل جلاله) عاجزانه خواهانم که این تلاش ناچیز در اعتلای فرهنگ قرآن کریم را مورد قبول قرار دهد و ثوابش را به روح امام امت بنیان گزار جمهوری اسلامی و ارواح شهدای اسلام واصل فرماید.

ص: 14

ص: 15

بخش اول: کلیات

اشاره

ص: 16

بخش اول: کلیات

زیر فصل ها

فصل اول: کلید واژه ها

فصل دوم: قصه در قرآن

فصل اول: کلید واژه ها

زیر فصل ها

1. روایت در لغت و اصطلاح

2. قصه در لغت و اصطلاح قرآن

1. روایت در لغت و اصطلاح

1. روایت در لغت و اصطلاح

منطق زندگی بشر، بیشتر به منطق داستانی نزدیک است. رخدادها به زندگی ما نقش میدهند و هر داستانی، توالی رخدادها در بستر زمان است و هر داستانی، روایت است؛ روایتی از رخدادها. پس انسان برای درک پدیدههای پیرامون خویش، به روایت و شناخت آن نیازمند است. روایتها به انسان ها کمک می کنند که تجربههای خود را در قالب رخدادها سامان دهند.(1) انسان برای بیان نظر خود، دو راه دارد: توصیف و روایت. تفاوت اساسی بین این دو گونه، آن است که در توصیف، زمان وجود ندارد، ولی در روایت، زمان وجود دارد. برای تقریب به ذهن می توان گفت مانند تقسیم کلمه به اسم و فعل است. در فعل زمان وجود دارد، برخلاف اسم.

الف) روایت در لغت

الف) روایت در لغت

روایت در فارسی معادل واژه «Narrative» در انگلیسی است. در کتاب های لغت این واژه را به معنای داستان سرایی، قصه، شرح داستان و حکایت گرفته اند

1- حسن اکبری بیرق و مریم اسدیان، «تحلیل ساختار روایی چند داستان کوتاه از نادر ابراهیمی»، فصلنامه رهپویه هنر، سال 1389، ش 13، ص 72.

و آن را از ریشه «Narrate» به معنای نقل کردن، بازگو کردن و روایت کردن دانسته اند. «Narrator» به معنای راوی قصه گو، گوینده ماجراست. (1)

ب) روایت در اصطلاح

روایت در اصطلاح روایت شناسی جدید، در تعریفی بسیار موجز، عبارت از «بازنمایی رخداد یا رخدادها» است.(2)

در این تعریف، «رخداد»، نقشی اساسی دارد. اگر رخداد اتفاق نیفتد، با توصیف، توضیح، برهان، تغزّل یا ترکیبی از این موارد روبه روییم، اما از روایت خبری نیست.

«این اسب، دونده خوبی است»، توصیفی درباره اسب است، اما این توصیف، روایت نیست؛ چون رخدادی در آن اتفاق نیفتاده است، در حالی که «اسب به خوبی دوید»، روایت است؛ چون رخدادی را گزارش می کند.

برای روشن شدن این تعریف، توجه به برخی نکات ضروری است:

روایت یک نوع بازنمایی است؛ یعنی کسی رویدادی را بازگو می کند. این در تمام قصه ها و روایت های مکتوب وجود دارد، ولی زمانی که چیزی به نمایش در می آید، مانند فیلم و تئاتر، آیا باز هم بازنمایی است؟ پاسخ مثبت است. تئاتر و سینما هم نوعی بازنمود و حکایت رویداد است؛ گر چه ممکن است راوی به گونه ای که در روایت های مکتوب حضور داشته، در نمایش حضور نداشته باشد. به این سبب، برخی برای اینکه تصریح کرده باشند که در تعریف، هر دو نوع (روایت های مکتوب و روایت هایی مانند فیلم و تئاتر) را در نظر دارند، روایت را این چنین تعریف کرده اند: «روایت، هر آن چیزی است که داستانی را بازگوید یا نمایش دهد».

1- نک: فرهنگ معاصر هزاره، فرهنگ حییم، فرهنگ دانشگاهی آریان پور.
2- پورتو آبوت، «بنیان های روایت»، فصلنامه هنر، ش 78، ص 35.

و برخی برای احتراز از قید بازنمایی که محل مناقشه است روایت را «روایت گری زنجیره ای از رخدادها» تعریف کرده اند.(1)

گفته شد «رخداد یا رخدادها»؛ چرا که برخی صاحب نظران، لازمه روایت را دست کم وقوع یک رخداد می دانند، اما برخی دیگر (ریمون، کنان و بارت) حداقل دو رخداد متوالی را برای روایت لازم می دانند و برخی دیگر (میکی بال، بردول و ریچاردسون) یک گام به پیش رفته اند و پیشنهاد می کنند رخدادها از حیث علّی و معلولی نیز باید به هم مرتبط باشند. این گروه، روایت را «بازنمایی سلسله ای از رویدادهای دارای روابط علّی» می دانند(2) و گروهی قید دیگری به این تعریف اضافه کرده و گفته اند: «روایت توالی سلسله ای از رویدادها دارای روابط علّی جاری در زمان و مکان است.» البته به نظر می رسد قیدهای زمان و مکان، قیدهای توضیحی باشند؛ چرا که ویژگی، روایت داشتن زمان است و مکان هم لازمه وقوع یک حادثه است.

بر اساس تعریف روایت که گفته شد «بازنمایی رخداد یا رخدادها»، روایت، طیف وسیعی از قالب های بیانی را شامل می شود که آن را جهان شمول می کند. در این زمینه روایت شناسان بیان هایی دارند، اما شاید کامل ترین اظهارنظر درباره جهان شمولی روایت از آنِ رولان بارت باشد که می گوید: «روایت های جهان، از شمار بیرونند... این روایت ها به هر زبانی بازگو می شوند: شفاهی یا مکتوب، تصاویر ثابت یا که متحرک، ایماها و اشاره ها و غیره. روایت همه جا حضور دارد؛ در اسطوره، افسانه، قصه، مَثَل، رمان، حماسه، تاریخ، درام، کمدی، پانتومیم، نقاشی، سینما، گزارش های خبری و غیره. روایت از آغاز زندگی بشر، همراه و همنشین بشر بوده است».(3)

1- ریمون کنان، روایت داستانی بوطیقای معاصر، ص 11.
2- مایکل جی تولان، درآمدی نقادانه زبان شناختی بر روایت، ترجمه: ابوالفضل حدّی، ص7.
3- «بنیان های روایت»، ص 35.

پس همان طور که روایت، قصه و داستان های تخیلی را شامل می شود، قصه های قرآنی و تاریخ را هم دربرمی گیرد. حتی یک گزارش خبری هم یک روایت است.

2. قصه در لغت و اصطلاح قرآن

اشاره

2. قصه در لغت و اصطلاح قرآن

زیر فصل ها

الف) قصه در لغت

ب) قصه در اصطلاح

الف) قصه در لغت

الف) قصه در لغت

قصه در لغت به معنای «پی گرفتن است». در این دو آیه به همین معنا آمده است: «و قالتْ ِلأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لا يشْعُرُونَ؛ و به خواهر]موسی[گفت: از پی او برو. پس او را از دور دید، در حالی که آنان متوجه نبودند.» (قصص: 11) و «قَالَ ذَلِکَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا؛ گفت: این همان بود که ما می جستیم. پس جست وجوکنان ردّ پای خود را گرفتند و برگشتند». (کهف: 64)

همچنین به معنای «بیان خبر و حدیث» هم آمده است: «نَحْنُ نَقُصّ عَلَيک أَحْسَنَ القَصَصِ بِما أَوْحَينا اليک هذَا القرآن وَ ان كنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الغافِلينَ؛ ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می کنیم، و تو قطعاً پیش از آن، از بی خبران بودی». (یوسف: 3)

و این آیه:

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث ذَّلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. (اعراف: 76)

و اگر می خواستیم، قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می بردیم، اما او به زمین [دنیا] گرایید و از هوای نَفْس خود پیروی کرد. از این رو، داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی، زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی، [باز هم] زبان از کام برآورد. این، مَثَل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند.

البته معنای دوم، به معنای اول باز می گردد؛ چرا که بیان خبر و قصه گویی، پی گرفتن وقایعی است که در گذشته رخ داده است.(1)

ب) قصه در اصطلاح

ب) قصه در اصطلاح

«در قرآن، علاوه بر رویدادهای گذشته، از وقایع حاضر و رویدادهای آینده نیز سخن رفته است؛ وقایع حاضر مانند حدیث اِفک، واقعه بدر، احد، حنین، بیعت رضوان و صلح حدیبیه؛ رویدادهای آینده مانند نبرد آینده میان ایران و روم، خبر از فتح مکه و پیش بینی شکست مشرکان در جنگ بدر، اما قرآن این گونه خبردهی ها را قصه گویی ننامیده است؛ زیرا در اصطلاح قرآن، قصه گفتن، یعنی پی گرفتن اخبار گذشتگان».(2)

كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ انبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا. (طه: 99)

گذشتگان دیگر را این چنین بر تو حکایت خواهیم کرد و از نزد خود این ذکر (قرآن) را به تو عطا کردیم.

«اصولاً در این گونه اخبار است که می توان عبرت ها و موعظه ها را پی گرفت، ولی در اخبار جاری و آینده، بیشتر خود کشف واقعیت مطرح است. همین پی گرفتن عبرت ها در بیان قرآن کریم مورد تصریح قرار گرفته است».(3)

«لَقَدْ كان فی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِأُولِی الالبابِ؛ به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است». (یوسف: 111)

1- نک: راغب اصفهانی، مفردات فی غریب القرآن، ص 405.
2- مبانی هنری قصه های قرآن، ص25.
3- مبانی هنری قصه های قرآن، ص25.

فصل دوم: قصه در قرآن

اشاره

فصل دوم: قصه در قرآن

زیر فصل ها

1. پیشینه قصه و قصه گویی

2. علل گرایش به قصه

3. تاریخچه روایت شناسی

4. سنخ شناسی قصه های قرآن

5. انواع قصه های قرآن

6. ویژگی های قصه های قرآن

7. اهداف قصه های قرآن

1. پیشینه قصه و قصه گویی

1. پیشینه قصه و قصه گویی

داستان گویی را می توان نخستین هنر بشر دانست؛ زیرا پیش از آنکه انسان احساسات و اندیشه هایش را در قالب تصاویر و به صورت نقاشی بر دیوارهای غارها بیان کند، ناگزیر بوده با استفاده از واژگان، آنچه را بر او گذشته است، برای دیگران «تعریف» کند. به این ترتیب، داستان گویی یا نقل رویدادها، نخستین راه انتقال تجربه ها و دانسته هاست.(1) بنابراین، قصه همواره در همه دوره های زندگی انسان با او همراه بوده است؛ چرا که نفس زندگی انسانی سلسله ای از رویدادها و قصه هاست. بر این اساس، امکان ندارد که حیات انسانی از قصه و قصه گویی و نقل رویدادها خالی باشد. به این دلیل هر یک از افراد انسانی و ملل با قصه ها، نقل رویدادهای واقعی و گاه خیالی و اسطوره ای و شرح قهرمانی های

قهرمانان ملی همراه بوده(2) و این قصه ها و سرگذشت ها را بخشی از هویت خود و ملت خود دانسته اند.

1- غلام رضا یوسف زاده، درآمدی بر روایت دینی، ص 4.
2- عبدالحافظ عبدربّه، بحوث فی قصص القرآنی، ص 28.

علاوه بر آن، از طریق این قصه ها و سرگذشت ها، بخشی از فرهنگ خود را منتقل می کرده اند. از این رو، کتاب های اخلاقی، عرفانی و نیز کتب مقدس ادیان مختلف هم از این روایت ها بهره برده اند. قرآن کریم نیز بخشی از معارف خود را از طریق این روایت ها و قصه ها بیان کرده است.

2. علل گرایش به قصه

2. علل گرایش به قصه

«برای رویکرد به قصه دلایل فراوانی وجود دارد، ولی در این میان به چند دلیل زیر می توان اشاره و بسنده کرد:

انسان به گونه ای است که خوش ندارد لبه تیز هشدارها و امر و نهی های مستقیم، او را نشانه رود. از این رو، به قصه که معارف و دانش گذشتگان را غیرمستقیم منتقل می کند، روی می آورد.

تاریخ و قصص امت ها، آیینه ای است که قامت جوامع انسانی را تمام قد در خود منعکس، و عوامل ناکامی ها، کامیابی ها، زشتی ها و زیبایی ها را در آن برجسته می کند. صفحات تاریخ در حقیقت آزمایشگاهی است که تمامی رویدادهای زندگی بشر را تحلیل می کند. پس انسان چرا به آن مشتاق نباشد؛ به ویژه اینکه انسان فقط یک بار از گذرگاه زمان عبور می کند. امیر بیان، مولا علی علیه السلام خطاب به حضرت امام حسن علیه السلام می فرماید: «فرزندم، اگر چه روزگار به درازای عمر پیشینیانم بر من نگذشته است، اما چندان در کار ایشان نگریسته ام و در اخبارشان اندیشیده ام و در آثارشان سیر کرده ام که همچون یکی از آنان شده ام؛ بلکه چندان بر امورشان آگاهی یافته ام که گویی با نخستین آنها تا پسینشان زیسته ام».(1)

1- نهج البلاغه صبحی صالح، نامه 31.

انسان قبل از آنکه عقلانی باشد، حسی است و غوطه وری در مسائل حسی که جنبه همگانی و فراگیر دارد، برایش دلپذیرتر است تا موضوعات عقلانی. پس درک و فهم مسائل غامض را در قالب هایی آسان تر می جوید. به علاوه، معارف بسیاری در قالب قصه و داستان بیان می شود.

ای برادر قصه چون پیمانه است

معنی اندر وی، بسان دانه است

کودکان افسانه ها می آورند

درج در افسانه شان بس سرّ و پند

هر جدی هزل است پیش هازلان

هزل ها جدّ است پیش عاقلان

هزل ها گویند در افسانه ها

گنج ها جویند در ویرانه ها(1)

انسان در همه جا و همه چیز، خود را می جوید؛ در پی نیک نامی است و ذاتاً آرمان گرا و عدالت خواه است و از ناجوانمردی و پلیدی، متنفر. به این جهت، با ولعی خاص لحظه لحظه سرنوشت قهرمانان داستان را دنبال می کند و خود را به جای یکی از شخصیت ها و الگوهای مثبت می انگارد و در همه جا همگام و همراه او پیش می رود؛ در آن لحظات و فضا تنفس می کند، پیروزی قهرمانان عدالت گستر، او را به وجد می آورد و ظلم بیدادگران و زشت کرداران، خشم و تنفر را در روحش شعله ور می سازد؛ چنان که گویا در تمامی صحنه ها به همراه قهرمان داستان خود تجربه می کند. در اینجاست که داستان نویس و قصه پرداز چیره دست، با توجه به شناختی که از روحیات و حالات روانی انسان دارد، با استفاده از تصویرسازی های فنی، عواطف و احساسات بشری را به اوج رسانده، دوردست ترین مفاهیم را به سهولت تجسم می بخشد.

1- جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، مثنوی معنوی.

به همین دلایل است که در عصر صنعت و تکنولوژی، بازار قصه پردازی و داستان سرایی همچنان رواج دارد؛ بلکه بشر برای آسایش روح و روان، بیشتر به قصه روی آورده که آمار کتاب های داستان و رمان منتشر شده، خود گواه این مطلب است.

بدیهی است تمامی این تأثیرات آن گاه به اوج می رسد که از دل حقیقت سر برآورده، حامل پیامی سازنده و عبرت آموز و هر چه بیشتر منطبق با عقل و منطق و هماهنگ با واقعیت های زندگی باشد. قصه های قرآن تمامی این ویژگی ها را در نهایت اوج و یک جا دارد.(1)

3. تاریخچه روایت شناسی

3. تاریخچه روایت شناسی

پیشینه مطالعه روایت و شناسایی عناصر آن، به بیش از چند دهه نمی رسد. آغاز توجه به این بحث، از مطالبی است که ارسطو در بوطیقای خود درباره تراژدی مطرح کرده است، ولی به طور عمده، می توان تاریخ روایت شناسی را به سه دوره پیش ساختارگرا (1960)، دوره ساختارگرا (1960 1980) و دوره پساساختارگرا تقسیم کرد.

«اولین دوره روایت شناسی، دوره پیش ساختارگرایی است. تا اواخر قرن نوزدهم، نظریه پردازان ادبی مطابق نظر ارسطو در بوطیقا، مفهوم محاکات را روایت معتبر تلقی می کردند. ارسطو در فصل سوم بوطیقا، میان بازنمایی سرگذشت توسط راوی و بازنمایی آن توسط شخصیت ها، تمایز قائل شد و این نخستین گام در قلمرو روایت شناسی بود. فورستر (1927) تمایز میان شخصیت های جامع (پیچیده و پویا) و شخصیت های ساده (ابتدایی و ایستا)

1- صادق پورمحمدحسین، «نگاهی به ویژگی های ساختاری داستان های قرآن»، نشریه مشکوه، صص 54 و 55.

را در کتاب معروف خود جنبه های رمان مطرح کرد. ولادیمیر پراپ، نظریه پرداز روسی نیز با مطالعه صد قصه عامیانه روسی، راهی تازه در تحلیل روایت گشود. مطالعه او در کتاب ریخت شناسی قصه های پریان سرآغاز کار روایت شناسان بعدی شد، اما دوره ساختارگرایی، در تاریخ روایت شناسی، مهم ترین نظریات روایت را در برداشت که متأثر از الگوی زبان شناسی رومن یاکوبسون و پیش از آن نظریه زبان شناسی ساختاری سوسور بود. کلود لوی استراوس (1958)، به تأثیر از کار پراپ، اسطوره را به جای حکایت واحد روایت قرار داد. گریماس، میان «روساخت و ژرف ساخت» تمایز قائل شد. کار او بر مبنای کار پراپ بود، اما تغییراتی در کارکردهای روایی و کنش گرهای او داد. رولان بارت (1970) مفهوم رمزگان های روایی را مطرح کرد و رخدادها را به دو دسته پایه و پیرو تقسیم نمود و گفت: رخدادهای پایه (هسته) برای طرح ضروری اند و نمی توانند حذف شوند، اما رخدادهای پیرو (کاتالیزورها)، ساختار روایی را پر می کنند و در پیشبرد پیرنگ نقشی ندارند. ژرارژنت (1973) که روایت شناسی ساختارگرا را تکامل بخشید، با طرح اصطلاحات مخصوص به خود همچون ارائه رخدادها، دیرش بازنمایی، میان داستان و گفتمان تمایز قائل شد و برای روایت سه سطح در نظر گرفت.

و اما روایت شناسی پساساختارگرا؛ مشخصه اصلی این دوره روایت شناسی، ورود روایت به عرصه های غیرادبی و هجوم اندیشه هایی از سایر رشته ها به آن است. در قلمرو ادبیات، روایت شناسی منعکس کننده گرایش های انتقادی دوران، یعنی واسازی، فمینیسم و روان کاوی است. در این دوره، روایت شناسی ژرارژنت ادامه یافت و متن روایی، تحت تأثیر میخاییل باختین، مانند گفته «چندآوایی»

نگریسته شد. مسائلی همچون نقل قول، نقیضه، بینامتنیت، درونه گیری روایی و اقتدار روایی مطرح گردید».(1)

4. سنخ شناسی قصه های قرآن

یکی از مباحث مهم در قصه های قرآنی، تشخیص ماهیت این قصه هاست. مراد از ماهیت این قصه ها، آن است که آیا قصه های قرآن صرفاً قصه هایی تخیلی مانند قصه های بشری است که برای تربیت و انتقال پیام ساخته شده اند یا واقعی و تاریخی اند؟ سؤال دوم اینکه اگر واقعی اند، آیا قصه های قرآن نوعی تاریخند؛ یعنی هدف قرآن تاریخ نگاری بوده است یا خیر؟

در پاسخ به پرسش اول، باید گفت قصه های قرآن کاملاً واقعی اند؛ یعنی در گذشته اتفاق افتاده اند و در این واقعیت، هیچ جای شک و شبهه ای نیست. طرح و ردّ نظریات اشخاصی چون دکتر خلف الله، چندان فایده ای در بر ندارد. پس، از این گونه بحث ها گذر می کنیم. سؤال دیگر اینکه، آیا قرآن درصدد تاریخ نگاری هم بوده، که جای بحث و تأمل دارد. شواهد بسیاری اثبات می کند که قرآن کریم درصدد تاریخ نگاری نبوده است.

«اول آنکه، آنچه در دانش تاریخ امروزِ ما، به رغم گسترش دامنه و پیدایش شاخه های مختلف، رکن اصلی را تشکیل می دهد، مشخصات زمانی و مکانی وقایع است. ویژگی تاریخ به این است که بیان شود چه حادثه ای در چه بازه زمانی و در چه گستره مکانی روی داده است؛ در حالی که قرآن اهتمامی بلیغ به حذف هر دوی این مشخصه ها دارد. قرآن در هیچ حکایتی زمان وقوع حوادث را با سال شمار معین نمی کند و تنها در مواردی با به کار

1- ایرنا ریما مکاریک، دانش نامه نظریه های ادبی معاصر، ترجمه: محمد نبوی و مهران مهاجر، صص 49 153.

بردن تعبیر قبل یا بعد یا برخی اشارات دیگر، ما را به تقدم و تأخر وقایع رهنمون می گردد. قرآن همین شیوه را در بیان مکان ها به کار برده است و به ما نمی گوید قوم نوح در چه سرزمینی می زیسته و یا حضرت ابراهیم در کجا بالیده و به کجا هجرت گزیده است؛ جز آنکه در مواردی برخی ویژگی های مکانی این وقایع را یادآور شده که لزوماً به تعیین سرزمین آنها نمی انجامد. چنان که شهر ثمود را برافراشته در صخره ها و گذرگاه قوم یأجوج و مأجوج را در دره ای عمیق معرفی کرده است. اما از مکان های معین: مصر، مدین و کوه طور به ندرت نام برده است.

دوم آنکه تاریخ از وحدت موضوعی برخوردار است؛ تاریخ یک گروه، جنس یا موجود خاص، اما در داستان های قرآن، در کنار انسان ها، هدهد، مورچه، اجنه و ملائکه نیز حضور داشته، نقش می آفرینند.

و سوم آنکه از منظر تاریخ، آدم ها و حوادثی اهمیت دارند که صفحه ای از تاریخ را برگردانده اند و تحولی را موجب شده اند؛ تاریخ پادشاهان، دانشمندان، تمدن ها، اما قرآن، از منظری دیگر در سرگذشت بشریت می نگرد و اگرچه در آن، بسیار از پیامبران سخن گفته شده، اما به هیچ وجه نمی توان آن را تاریخ انبیا تلقی کرد. ایمان همسر فرعون یا آزار ابولهب، هیچ نقطه عطفی در تاریخ پیامبران محسوب نمی شود. قرآن در این وقایع به اموری، از جمله گزینش های دشوار، عزم های استوار، لغزشگاه های خطرناک، پی آمدهای آن و زمینه هایش اهتمام داشته است. بنابراین، نگاه قرآن را باید بسی فراتر از نگاهی تاریخی بدانیم».(1)

1- زهرا نفیسی، «هدف قرآن از بیان داستان ها»، بینات، ش 42، ص 144.

«در واقع، در قرآن هدف از تاریخ، ثبت دقیق زندگی افراد و رخدادها نیست. در قرآن به بیش از بیست و پنج پیامبر، فرزندان و اقوام نزدیک آنها، چندین تن افراد صالح و ناصالح (لقمان، طالوت، هامان، هارون، قارون و ابولهب)، اقوام گوناگون (عاد، ثمود، مدین، لوط، یهود و نصارا)، اماکن تاریخی (بابل، مصر، یثرب، مکه و مسجدالحرام)، موجودات ماورایی (ملایکه و اجنه) و... اشاره شده است، اما قرآن تمام سرگذشت این افراد و اقوام را ثبت نکرده است، بلکه در راستای اهداف الهی و دین شناختی که در قالب آیات و سوره ها آمده، بخش هایی از تاریخ آنها را برگزیده و گزارش کرده است».(1)

به این سبب، قصه های قرآنی را نمی توان با هدف تاریخ نگاری توجیه کرد و آنها را تاریخ دانست. آنچه می توان گفت، آن است که قصص قرآنی قصه هایی واقعی اند. قصه اند، چون فرم قصه را دارا هستند؛ شخصیت اصلی و فرعی دارند؛ رویدادها دارای اول، میانه و پایان و به صورت کاملاً هم بسته اند و نیز دارای وحدت ساختاری و وحدت در درون مایه اصلی هستند و خلاصه آنکه بسیاری از آنچه در فرم یک روایت داستانی باید رعایت شود، به بهترین وجه با توجه به هدفی که قرآن دارد، رعایت می شود، اما واقعی اند، چون راوی، آنچه را در متن واقعیت روی داده، برای ما روایت می کند؛ به خصوص که راوی قصه ها، یعنی خداوند متعال، آگاه علی الاطلاق است و هیچ چیزی بر او پوشیده نیست. البته منظور از تعبیر «قصه واقعی»، غیر از داستان های واقع گراست. داستان های واقع گرا، داستان های تخیلی اند که سعی می شود فرم داستان به گونه ای سامان داده شود تا هرچه نزدیک تر به واقعیت باشد؛ نه اینکه آنچه را در واقع اتفاق افتاده باشد، حکایت کنند.

1- ابوالفضل حری، «سنخ شناسی و وجوه تمایز قصص قرآنی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش 15، ص 19.

5. انواع قصه های قرآن

برخی با توجه به انواع داستان های بشری، چون: رمان، داستان بلند، داستان کوتاه و داستانک، خواسته اند داستان های قرآنی را تقسیم بندی کنند، ولی به نظر می رسد این گونه تقسیم بندی، تحمیل قالبی بیگانه بر قرآن کریم است و بهتر است از اصطلاح های خاص داستان های امروزین در مورد قصه های قرآن استفاده نشود. در هر حال، از جهت فرم می توان دو دسته عمده قصه های قرآنی را تشخیص داد:

قصه هایی که حول محور شخصیتی اصلی می چرخند و دارای شخصیت های فرعی متعدد و رویدادهای متعدد هستند و زمان زیادی در وقوع را اشغال می کنند. این قصه ها به دو دسته تقسیم می شوند:

قصه، یک جا روایت شده باشد، مانند قصه یوسف؛

قصه به صورت پراکنده در سوره های متعدد ذکر شده باشد، مانند قصه موسی علیه السلام و نوح علیه السلام .

قصه هایی کوتاه دارای رویدادی اصلی، بدون رویدادهای فرعی و شخصیت های متعدد، که خود به سه دسته تقسیم می شوند:

قصه در سوره های متعدد آمده باشد، مانند قصه ایوب و یونس علیهما السلام ؛

در بخشی از یک سوره آمده باشد، مانند قصه اصحاب اخدود و اصحاب الجنه؛

یک سوره کوچک را به خود اختصاص داده باشد، مانند قصه اصحاب فیل. (1)

1- یوسف حطیفی، ملامح السرد القرآنی، ص 13.

6. ویژگی های قصه های قرآن

قصص قرآن آثار هنری مستقلی نیستند. این مطلب یکی از اساسی ترین نکاتی است که در تحلیل قصه های قرآنی باید در نظر داشت؛ چرا که قرآن کریم کتاب قصه نیست، بلکه قصه در قرآن، جزئی از بافت کلی و در خدمت اهداف این کتاب آسمانی است. بر این اساس، مجموع تکنیک هایی که در روایت این قصه ها به کار رفته، متناسب با بافت کلی سوره ها و اهداف کلی قرآن مجید است. علامه طباطبایی رحمه الله در این مورد می نویسد:

قرآن کریم کتاب دعوت و هدایت است و برای رسیدن به هدفی که دارد، یک قدم راه را به طرف چیزهایی دیگر از قبیل تاریخ و یا رشته های دیگر کج نمی کند؛ زیرا هدف قرآن، تعلیم تاریخ و مسلکش، سلک رمان نویسی نیست. هیچ کاری به اینکه فلانی پسر کیست، نسبش چیست، حوادث تاریخی مربوط به او در چه زمانی و مکانی رخ داده است، ندارد و متعرض مشخصاتی که یک تاریخ نویس یا رمان نویس، نیازمند از ذکر آن است، نمی شود. چون پرداختن به این خصوصیات در هدف قرآن که هدایت است، دخالتی ندارد. برای مردم از نظر هدایت، یکسان است که بدانند ابراهیم فرزند طاهره است یا ندانند؛ بدانند که ابراهیم در اورِ کلدانی ها، در حدود دو هزارسال قبل از میلاد به دنیا آمده و ولادتش در عهد فلان پادشاه بوده یا ندانند.(1)

پس قصص قرآن را نمی توان از نظر تکنیکی سرمشق قصه نویسی قرار داد؛ چرا که قرآن با اهداف و شرایط خاص خود، تکنیک ها را به کار برده است. البته توجه به تکنیک این قصه ها و تحلیل عناصر به کار رفته در آنها با توجه به اهداف قرآن می تواند راهگشا باشد.

1- محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج 7، ص 64.

قرآن ملتزم نیست یک قصه را به فنی ترین صورت بگوید؛ چرا که در صورت تقابل تکنیک و هدف، جانب هدف را می گیرد. آنچه برای قصه قرآنی اصل است، هدف است، نه بهترین نوع بیان. البته با توجه به هدف خاص خود، زیباترین نوع بیان را اختیار می کند که از حدّ بشری بیرون است. پس قرآن، التزامی به ارائه بهترین نوع بیان قصه ندارد، بلکه در صورتی که تکنیک و زیبایی ظاهری معارض با اهدافش باشد، آن را کنار می نهد. آنچه برای قرآن اساسی است، هدایت گری است و زیبایی تکنیکی هم متناسب با این هدف شکل می گیرد.

بافت و شرایطی که قصص قرآن در آن شکل گرفته، در چگونگی فرم قصه لحاظ شده است؛ مثل اینکه اساساً قرآن ماهیتی شفاهی دارد، نه کتبی و اینکه برخی از قصه ها را مخاطب از قبل می دانسته یا در جواب سؤال هایی بوده که از پیامبر شده و لزومی به ذکر تمام جزئیات نبوده است. پس توجه به شرایط و بافتی که قرآن در آن، قصه های خود را بیان کرده، برای تحلیل این قصه ها ضروری است؛ چیزی که گاهی از آن غفلت می شود.

به کارگیری عناصر روایت در این قصه ها، متناسب با اهداف رقم خورده است که مهم ترین این اهداف عبارتند از: هدایت گری، ایجاد عبرت برای مردم، تسلیت و ایجاد آرامش برای پیامبر گرامی اسلام.

7. اهداف قصه های قرآن

اشاره

7. اهداف قصه های قرآن

می دانیم که هر بیانی برای تأثیر بر مخاطب است. این تأثیر می تواند انتقال معنایی یا برانگیختن احساسی باشد. قصه های قرآنی نیز با توجه به مخاطب خاص قرآن (که در درجه اول، شخص پیامبر گرامی اسلام و در درجه دوم، مؤمنان و در درجه سوم، همه مردمند) در پی اهدافی خاص بیان شده اند که

البته این اهداف، از اهداف کلی قرآن کریم جدا نیست. به این دلیل، در ذیل اهداف کلی قرآن می توان از اهداف خاص قصه های قرآنی بحث کرد. در ادامه بخشی از این اهداف را مرور می کنیم:

الف) هدایت مردم

الف) هدایت مردم

همان طور که هدف اساسی قرآن کریم هدایت مردم است، از جمله اساسی ترین اهداف قصص قرآنی، به عنوان بخشی از قرآن نیز هدایت مردم است.

لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِّأُوْلِی الأَلْبَابِ مَا کَانَ حَدِیثًا یُفْتَرَی وَلَکِن تَصْدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَتَفْصِیلَ کُلَّ شَیْءٍ وَهُدًی وَرَحْمَهً لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ. (یوسف: 111)

همانا در حکایت آنان برای صاحبان عقل، عبرت کامل خواهد بود. این قرآن نه سخنی است که فرا توان بافت، لیکن کتب آسمانی پیش از خود را هم تصدیق کرده و هر چیزی را]که درباره سعادت دنیا و آخرت خلق است[مفصل بیان می کند و برای اهل ایمان، هدایت و]سعادت و[رحمت خواهد.

ب) تثبیت قلب پیامبر

ب) تثبیت قلب پیامبر

قرآن کریم کتابی است که به صورت تدریجی و در طول 23 سال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است. از جمله اهداف این نزول تدریجی، تقویت روحی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حمایت مستمر از او بوده، تا حضرت احساس تنهایی و غربت نکند و در هر حادثه و پیش آمدی، خود را با حمایت الهی (از طریق نزول آیاتی از قرآن) مؤید ببیند.

قَدْ نَعْلَمُ انهُ لَيَحْزُنُکَ الذِی یَقُولَونَ فَانهُمْ لَا یُکَذِّبُونَکَ وَلَکِنَّ الظّالمِینَ بِآیَاتِ اللّٰهِ یَجْحَدُونَ. (انعام: 33)

ما به تحقیق می دانیم که کافران در تکذیب تو سخنانی می گویند که افسرده و غمگینت می سازد.]دل شاد دار[که آن ستمکاران نه تو را تکذیب می کنند، بلکه آیات خدا را انکار می کنند.

در خلال سوره هایی که نازل می شد، به ویژه سوره های مکی، خدای تعالی سرگذشت پیامبران گذشته و فراز و نشیب های مبارزات آنان را بازگو می کرد تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اطمینان از حمایت الهی، در رویارویی با کفار و مشرکان استقامت خود را از دست ندهد: «وَ کلاًّ نَقُصّ عَلَیک مِنْ انباءِ الرّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَک؛ و ما از خبرهای رسولان آن قصه ای که دلت را با آن سکون و آرامش دهیم، بر تو می خوانیم». (هود: 102) (1)

ج) اثبات صدق پیامبر و تأیید رسالت او

ج) اثبات صدق پیامبر و تأیید رسالت او

«یکی از اهداف قصه های قرآنی، اثبات وحی و رسالت است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله نه نویسنده بود و نه خواننده و نه در مجالس دانشمندان یهودی و مسیحی حضور می یافت. چنین قصه هایی در قرآن آمده است؛ به طوری که بعضی از آنها دقیق و با شرح و توضیح آمده اند؛ مثل قصه های ابراهیم، یوسف، موسی و عیسی علیهم السلام . ورود این داستان ها در قرآن، دلیلی بر وحی بودن آن است و قرآن در مقدمات قصص یا بعد از آنها بر این غرض تأکید می کند. در ابتدای قصه یوسف تأکید می شود که تو قبل از وحی آن را نمی دانستی: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن کُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِینَ؛ ما به بهترین روش به وحی این قرآن بر تو حکایت می کنیم و تو پیش از این وحی هیچ از آن آگاه نبودی». (یوسف: 2 و 3)

1- مجید معارف، «نگاهی به قصه اهداف و ویژگی های آن در قرآن»، بصیرت، ش 19 و 20، ص 137.

در سوره قصص، قبل از ارائه داستان موسی علیه السلام آمده است: «نَتْلُوا عَلَیْکَ مِن نَّبَإِ مُوسَی وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ؛ [بخشی] از گزارش [حال] موسی و فرعون را برای [آگاهی] مردمی که ایمان می آورند، به درستی بر تو می خوانیم». (قصص: 3)

و بعد از انتهای داستان تأکید می شود: تو ای پیامبر! در آنجا نبودی و ما بر تو این قصه ها را می خوانیم:

وَ ما کُنْتَ بِجانِبِ الغَرْبِی ِ إِذْ قَضَینا الی مُوسَی الأَمْرَ وَ ما کُنْتَ مِنَ الشّاهِدینَ وَ لکنّا انشَانا قُرُونًا فَتَطاوَلَ عَلَیهِمُ العُمُرُ وَ ما کُنْتَ ثاوِیا فی أَهْلِ مَدْینَ تَتْلُوا عَلَیهِمْ آیاتنا وَ لکنّا کنّا مُرْسِلینَ وَمَا کُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَیْنَا وَلَکِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّکَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِیرٍ مِّن قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ. (قصص: 45 و 46)

لیکن ما نسل هایی پدید آوردیم و عمرشان طولانی شد و تو در میان ساکنان [شهر] مَدْین مقیم نبودی تا آیات ما را بر ایشان بخوانی، لیکن ما بودیم که فرستنده [پیامبران] بودیم و آن دم که [موسی را] ندا در دادیم، تو در جانب طور نبودی، ولی [این اطلاع تو] رحمتی است از پروردگار تو، تا قومی را که هیچ هشداردهنده ای پیش از تو برایشان نیامده است، بیم دهی؛ باشد که آنان پند پذیرند.

در سوره آل عمران، در ابتدای قصه مریم، باز بر حضور و آگاهی نیافتن تأکید می شود که این گونه آمده است:

ذَٰلِک مِنْ انبَاءِ الغَیْبِ نُوحِیهِ الیْکَ وَمَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَمَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ. (آل عمران: 44)

این از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم و تو در آن هنگام که قلم های خود را به آب می افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده دار شوند، و به هنگامی که با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی.

همچنین در سوره هود بعد از داستان نوح آمده است: «تِلْکَ مِنْ أَنبَاء الْغَیْبِ نُوحِیهَا إِلَیْکَ مَا کُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلاَ قَوْمُکَ مِن قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِینَ؛ اینها از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم؛ نه تو و نه قومت اینها را پیش از این نمی دانستید». (هود: 49)

در تمام این موارد، بر بی خبری پیامبر و قومش از این اخبار و اینکه دانستن آنها تنها از راه وحی امکان پذیر بوده، تأکید شده است.

د) عبرت گیری

از جمله اهداف قصه های قرآنی، عبرت گیری است: «لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُوْلِی الأَلْبَابِ؛ به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است». (یوسف: 111)

«عبرت» در لغت به معنای گذشتن است و عابر کسی است که از راه می گذرد. بیشتر داستان های قرآن، درباره زندگی پیامبران و اقوام آنان است. قرآن در نقل تاریخ، هم به زندگی اجتماعی می پردازد مانند: سیر تاریخی بنی اسرائیل از زمان یوسف علیه السلام و آمدن او به مصر تا زمان موسی علیه السلام و خروجش از مصر و سرگردانی در بیابان؛ هم به زندگی فردی و روابط میان فردی، مانند داستان صبر ایوب در مقابل ابتلاهای سخت، داستان ابتلاهای یوسف علیه السلام در مقابله با زن عزیز مصر، داستان یعقوب و صبر بر دوری یوسف علیه السلام . باید توجه داشت که عبرت گیری از سرنوشت گذشتگان، مستلزم دلی بیدار و ترسان است تا سرنوشت دیگران را تکرار نکند و از سرنوشت دیگران برای رشد و تعالی خود استفاده کند(1): «ان فی ذلِک لَعِبْرَةً لِمَنْ یخْشی؛ در حقیقت، برای هر کس که [از خدا] بترسد، در این [ماجرا] عبرتی است». (نازعات: 26)

1- مجید معارف، «نگاهی به قصه اهداف و ویژگی های آن در قرآن»، بصیرت، ش 19 و 20، صص 135 و136.

ه) انذار و هشدار

خداوند در قرآن کریم، رسول گرامی اسلام را مبشّر و نذیر می خواند: «انا أَرْسَلْنَاکَ بِالحَقِّ بَشِیرًا وَنَذِیرًا وَلَا تُسْال عَنْ أَصْحَابِ الجَحِیمِ؛ ای پیامبر، ما تو را به حق به رسالت فرستادیم تا به مؤمنان بشارت و به کافران هشدار دهی و از تو درباره دوزخیان پرسشی نمی شود (تو بازخواست نخواهی شد).» (بقره: 119) این رسالت را از طریق قرآن انجام می دهد: «تَبارَک الذی نَزّلَ الفُرْقان عَلی عَبْدِهِ لِیکونَ لِلْعالمینَ نَذیرًا؛ بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده خود، فرقان را نازل فرمود تا برای جهانیان هشداردهنده باشد». (فرقان: 1)

یکی از راه های انذار قرآن، بیان قصه های اقوام گذشته است، مانند نقل سرگذشت اقوام پیامبرانی چون نوح و لوط علیهما السلام و نیز اقوامی چون عاد و ثمود.

اشاره

و) معرفی اسوه

هر قصه بر دو رکن «رویداد» و «شخصیت» استوار است و مخاطب با هم ذات پنداری و همراه شدن با شخصیت ها، رویدادهای قصه را درک می کند. از این رو، قرآن کریم اسوه هایی تمام عیار (با ویژگی های متفاوت) ارائه می دهد تا مخاطب در آیینه این اسوه ها و الگوها، راه زندگی خود را پیدا کند. در قرآن کریم دو دسته اسوه معرفی شده است: اسوه های ستوده و اسوه های نکوهیده.

یک اسوه های ستوده

اشاره

یک اسوه های ستوده

خداوند در قرآن کریم، انبیا و اولیای الهی را (که سرآمد آنها وجود نورانی رسول گرامی اسلام است) اسوه های حسنه، معرفی می کند:

لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِّمَن کَانَ یَرْجُو اللَّهَ وَالْیَوْمَ الْآخِرَ وَذَکَرَ اللَّهَ کَثِیرًا. (احزاب: 21)

البته شما را به رسول خدا اقتدایی نیکوست، برای آن کس که به (ثواب) خدا و روز قیامت امیدوار باشد و یاد خدا بسیار کند.

از نمونه این اسوه های حسنه، از پیامبران: ابراهیم علیه السلام ، موسی علیه السلام ، عیسی علیه السلام ، یوسف علیه السلام ، و از غیر پیامبران نیز بسیار دیده می شوند؛ مردانی مانند لقمان که درباره او می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الحِكْمَةَ...؛ و به راستی، لقمان را حکمت دادیم ... .» (لقمان: 12) از میان زنان، مریم را می توان نمونه آورد که درباره او می فرماید: «وَ اذْكُرْ فِی الكتاب مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَكانا شَرْقِيا؛ و در این کتاب از مریم یاد کن، آن گاه که از کسان خود، در مکانی شرقی به کناری شتافت.» (مریم: 16) و همسر فرعون که درباره او فرمود: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَيْتًا فِی الجَنَّهِ وَنَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِی مِنَ القَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده، آن گاه که گفت: پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات ده، و مرا از دست مردم ستمگر برهان». (تحریم: 11)

ویژگی های اسوه های ستوده

ویژگی های اسوه های ستوده

«قرآن کریم برای این اسوه ها ویژگی هایی برمی شمرد:

اول عبد بودن؛ که مشخصه تمام اسوه های نیکوست؛ قرآن در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»؛ (فرقان: 1) و در مورد نوح علیه السلام می فرماید: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا»؛ (اسرا: 3) و در مورد ایوب می فرماید: «وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ»؛ (ص: 41) و موارد بسیار دیگر.

دوم بشر بودن؛ که به دو صورت یادآوری شده است: یکی اشاره اسوه ها به اینکه بشر هستند؛ مانند «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَی إِلَیَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ...؛

بگو: من هم مِثل شما بشری هستم، [و لی] به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است...»؛ (کهف: 110) و دیگری اعتراض مخالفان به بشر بودن آنان؛ مانند «قَالُوا مَا أَنتُمْ إِلاَّ بَشَرٌ مِّثْلُنَا...؛ گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید...». (یس: 15)

سوم شکیبایی؛ یکی از بزرگ ترین ممیزه های اسوه های حسنه است:

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ...؛ تو هم مانند پیغمبران اولواالعزم، صبور باش ...» (احقاف: 35)؛ و در مورد ایوب علیه السلام می فرماید: «انا وَجَدْناهُ صابِرًا نِعْمَ العَبْدُ انهُ أَوّابٌ؛ ما او را شکیبا یافتیم. چه نیکوبنده ای! به راستی او توبه کار بود».(ص: 44)

چهارم شکور بودن؛ خداوند در مورد نوح می فرماید: «... انهُ کان عَبْدًا شَکورًا؛ ... (اسرا: 3) به راستی که او بنده ای سپاسگزار بود».

پنجم اوّاب بودن؛ تمامی پیامبران خصوصیت توبه گری را با خود دارند و نمونه های آن نیز بسیار زیاد است، چنان که در مورد داوود آمده است:

اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ. (ص: 17)

در برابر آنچه می گویند شکیبا باش، و به خاطر بیاور بنده ما داوود صاحب قدرت را، که او بسیار توبه کننده بود.

ششم مهربان و دلسوز بودن؛ همه اسوه ها صفت شفقت را همیشه به همراه داشته اند و نمونه های آن بسیار است. خداوند در وصف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ؛ قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است»؛ (توبه: 128) و یا سخن هود به قوم خود: «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاتِ رَبِّی وَأَنَاْ لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ؛ پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم». (اعراف: 68)

هفتم صداقت و راستی؛ تمام پیامبران و اسوه ها صدق گفتار و پیمان داشتند؛ چرا که اگر چنین نباشد، اساس دعوت متزلزل می شود. خداوند یکی از ویژگی های حضرت ابراهیم علیه السلام را که به اسوه حسنه تعبیر شده است، صداقت ذکر می کند: «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِبْرَاهِیمَ إِنَّهُ کَانَ صِدِّیقًا نَّبِیًّا؛ و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز، زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود.» (مریم: 41) و یا در مورد یوسف، خطاب «ایها الصدیق» آمده است.

هشتم اخلاص داشتن؛ اخلاص، وصفی است که از معرفت الله و توحید سرچشمه می گیرد و بدان جا می انجامد که مخلص، تنها مؤثر حقیقی را خداوند بداند و اینجاست که نفوذ هرگونه شرکی محال می نماید. قرآن کریم در مورد حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوسَی إِنَّهُ کَانَ مُخْلَصًا وَکَانَ رَسُولاً نَّبِیّاً؛ و در این کتاب از موسی یاد کن؛ زیرا که او پاکدل و فرستاده ای پیامبر بود». (مریم: 51)

نهم توکل مطلق به خدا؛ اسوه ها در مسیر زندگی، گاه به نقطه ای می رسیدند که تنهای تنها می شدند. در چنین شرایطی تنها عاملی که به آنان توان حرکت می داد، توکل مطلق به خداوند متعال بود. حضرت هود علیه السلام در مقابل قوم لجوج خود که او را متهم به بی عقلی می کردند، می فرمود:

إِن نَّقُولُ إِلاَّ اعْتَرَاکَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوَءٍ قَالَ إِنِّی أُشْهِدُ اللّهِ وَاشْهَدُواْ أَنِّی بَرِیءٌ مِّمَّا تُشْرِکُونَ مِن دُونِهِ فَکِیدُونِی جَمِیعًا ثُمَّ لاَ تُنظِرُونِ إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّهِ رَبِّی وَرَبِّکُم مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلاَّ هُوَ آخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ. (هود: 54 56)

چیزی جز این نمی گوییم که بعضی از خدایان ما به تو آسیبی رسانده اند. گفت: من خدا را گواه می گیرم، و شاهد باشید که من از

آنچه جز او شریک وی می گیرید بیزارم. پس، همه شما در کار من نیرنگ کنید و مرا مهلت مدهید. در حقیقت، من بر خدا، پروردگار خودم و پروردگار شما توکل کردم. هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه او مهار هستی اش را در دست دارد. به راستی پروردگار من بر راه راست است.

دو اسوه های نکوهیده

دو اسوه های نکوهیده

در مقابل اسوه های ستوده، اسوه های نکوهیده قرار دارند، و همان گونه که در اسوه های ستوده، هدف پیروی از آنان بود، در اسوه های نکوهیده، هدف پرهیز از رفتاری همانند رفتار آنان است.

قرآن اسوه های نکوهیده بسیاری را مطرح می سازد؛ از مردان مانند فرعون و قارون: «اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى...؛ به سوی فرعون برو که او به سرکشی برخاسته است.»؛ (طه: 24) «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ...؛ قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد...». (قصص: 76)

و از زنان مانند زن نوح و زن لوط:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَةَ نُوحٍ وَاِمْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ. (تحریم: 10)

خدا برای کسانی که کفر ورزیده اند، زن نوح و زن لوط را مَثَل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند، و کاری از [دست شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید.

مطرح شدن این نمونه های منفی همواره با عبرت آموزی و اصلاح فرد همراه است.

اسوه های حسنه، قهرمانان ارزش ها هستند و هر یک در یکی از جنبه های ارزشی و معنوی نمود خاصی نسبت به دیگر اسوه ها دارند؛ مثلاً موسی علیه السلام در مبارزه و پایداری مقابل طاغوت، یوسف علیه السلام قهرمان پاکدامنی و نمونه های منفی نیز قهرمان ضد ارزش ها بوده اند و هر یک در بعدی از ضد ارزش ها نمودار هستند؛ مثلاً فرعون در زورگویی و ستم، زن عزیز در شهوت خواهی، قارون در مال پرستی».(1)

ز) تبیین وحدت دین (سیر ادیان در قالب اسلام)

ز) تبیین وحدت دین (سیر ادیان در قالب اسلام)

«یکی از اهداف قصص قرآن، بیان این مطلب است که همه ادیان از طرف خداست، از عصر نوح تا عهد محمد صلی الله علیه و آله و اینکه همه مؤمنین امت واحدی هستند و خداوند یگانه پروردگار همه است».(2)

شَرَعَ لَکُم مِّنَ الدِّینِ مَا وَصَّی بِهِ نُوحًا وَالَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ وَمَا وَصَّیْنَا بِهِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی وَعِیسَی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ اللَّهُ یَجْتَبِی إِلَیْهِ مَن یَشَاء وَیَهْدِی إِلَیْهِ مَن یُنِیبُ. (شوری: 13)

از]احکام[دین، آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریع کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را بر پا دارید و در آن تفرقه اندازی مکنید. بر مشرکان، آنچه که ایشان را به سوی آن فرا می خوانی، گران می آید. خدا هر که را بخواهد، به سوی خود برمی گزیند، و هر که را که از در توبه درآید، به سوی خود راه می نماید.

1- «اهداف قصص قرآنی»، صص 339 351.
2- التصویر الفنی فی القرآن.

در طول زمان، امت های مختلف، دین های مختلف داشته اند و هر امتی آموزه های ویژه دین خود را انجام می داده و پیروی از رسول خدا می کرده است، و هر یک از این رسولان نیز به دینی مشهور شدند؛ مانند دین حنیف، یهود، مسیحیت و...، اما با نگاهی عمیق تر چنین درمی یابیم که همه در قالب یک دین بوده اند که در برهه های مختلفی بروز کرده اند و دارای تعالیم واحدی بوده اند، ولی هر یک به مقتضیات زمان و مکان و در سطح افکار عمومی جامعه آن زمان؛ و اینک با تأکید بر قصص این مطلب را بررسی کرده، دلایلی را برای آن ارائه می کنیم:

وحی به پیامبر اسلام مانند وحی به تمام پیامبران گذشته بوده و این وحی ها همه در یک راستا و یک سو و دارای پیامی مشترک بوده اند:

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْکَ کَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا. (نسا: 163)

ما همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم، به تو [نیز] وحی کردیم؛ و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان [نیز] وحی نمودیم، و به داوود زبور بخشیدیم.

تکرار قصه ها در یک سوره و تکرار قصه های مختلف یک پیامبر در قرآن، بیانگر اشتراک عقاید این پیامبران و مأمور بودن همه آنان به یک تکلیف است؛ چنان که در سوره مریم و هود دیده می شود.

در رفتارها و گفتارهای انبیا شباهت های مختلفی را می توان از طریقه برخورد و از دعوت آنها به دست آورد که خود دلیلی بر وحدت دین است.

پیامبران در سه اصل اساسی توحید، نبوت، معاد با هم اشتراک داشتند و دین هم جز این اصول نیست.

پیامبران گذشته هر یک به نوبه خود، در قرآن، مسلم معرفی شده اند؛ مانند ابراهیم: «مَا کَانَ إِبْرَاهِیمُ یَهُودِیّاً وَلاَ نَصْرَانِیّاً وَلَکِن کَانَ حَنِیفًا مُّسْلِماً؛ ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق گرایی فرمانبردار بود و از مشرکان نبود.» (آل عمران: 67)؛ یا اسماعیل که می گوید: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَکَ...؛ پروردگارا، ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده... .»؛ (بقره: 128) و از زبان فرشتگان آمده: «فَمَا وَجَدْنَا فِیهَا غَیْرَ بَیْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِینَ؛ [ولی] در آنجا جز یک خانه از فرمانبران [خدا بیشتر] نیافتیم». (ذاریات: 36)

مفاد کتب آسمانی، مشترک بوده و قرآن این کتب آسمانی را تأیید کرده است؛ چنان که هر پیامبری کتب آسمانی پیشینیان را تأیید کرده است و قرآن نیز کتاب های آسمانی پیش از خود، مانند انجیل و تورات را تأیید می کند: «ثُمَّ قَفَّیْنَا عَلَی آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّیْنَا بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَآتَیْنَاهُ الْإِنجِیلَ...؛ آن گاه به دنبال آنان، پیامبران خود را پی درپی آوردیم، و عیسی پسر مریم را در پی [آنان] آوردیم و به او انجیل عطا کردیم... .» (حدید: 27) و یا در سوره أعلی می فرماید: «إِنَّ هَذَا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولَی صُحُفِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی؛ قطعاً در صحیفه های گذشته این [معنی] هست صحیفه های ابراهیم و موسی.» (اعلی: 18 19) و یا در جای دیگر می فرماید: «وَإِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ؛ و [وصف] آن در کتاب های پیشینیان آمده است». (شعرا: 196)

ص: 45

بخش دوم: سطوح متن در قصه های قرآن

اشاره

ص: 46

بخش دوم: سطوح متن در قصه های قرآن

زیر فصل ها

فصل اول: الگوی ارتباطی روایت

فصل دوم: سطوح متن

فصل سوم: سبک در قصه های قرآن

فصل چهارم: داستان در قصه های قرآن

فصل پنجم: طرح در قصه های قرآن

فصل ششم: معانی (درون مایه ها) در قصه های قرآن

فصل هفتم: مبانی در قصه های قرآن

اشاره

فصل اول: الگوی ارتباطی روایت

در تحلیل یک روایت به دو گونه می توان عمل کرد. اول تحلیل الگوی ارتباطی که تحلیل افقی است که در واقع نوع روایت گری را تحلیل می کند و متن و مطالب را مورد توجه قرار می دهد؛ دوم تحلیل متن روایت است که در الگوی ارتباطی عبارت از پیام می شود. این تحلیل جنبه ای عمودی دارد یعنی فارغ از مؤلف و مخاطب خود متن مورد تحلیل واقع شود. و از سطح به عمق می رویم غرض از این نوع تحلیل تفکیک این سطوح از هم و رسیدن به سطوح زیرین متن است که هویت یک متن را موجب می شوند. در این بخش با اشاره ای کوتاه به الگوی ارتباطی روایت در قصه های قرائت اهتمام خود را به تحلیلی از نوع دوم قرار می دهیم.

بسیاری از صاحب نظران، روایت را به دو مقوله داستان و گفتمان(یا طرح) تقسیم کرده اند، ولی ژرارژنت سطحی دیگر به نام «روایت گری» نیز بر آن افزوده است. مقصود او از روایت گری، ارتباطی است که بین نویسنده متن و مخاطب می توان قائل شد؛ چرا که در متن، کسی داستان را برای مخاطب نقل می کند. البته برخی از روایت گری به «الگوی ارتباطی روایت» تعبیر کرده اند.

در الگوی ارتباطی روایت، سه عنصر مهم وجود دارد: 1. فرستنده؛ 2. پیام؛ 3. گیرنده؛ که در اینجا عبارت است از: 1. مؤلف؛ 2. متن؛ 3. مخاطب.

«مؤلف»، نویسنده و پدیدآورنده متن است و مخاطب، کسی است که «متن» را دریافت می کند، می خواند یا مشاهده می کند و متن روایت شده همان اثر است.

درون متن به دو عنصر دیگر هم برمی خوریم و آن «راوی» و «روایت شنو» است. «راوی»، کسی است که درون متن داستان را برای ما تعریف می کند و «روایت شنو» مخاطب اوست درون متن.

الگوی ارتباطی در قرآن

الگوی ارتباطی در قرآن

بر اساس این الگو، فرستنده یا پدیدآورنده قصه های قرآنی، خداوند متعال است که از طریق جبرئیل علیه السلام آن را بر قلب مبارک پیامبر اسلام نازل می کند. متن روایت شده قرآن، قصه های قرآنی است و مخاطب، تمام کسانی اند که قرآن را درک می کنند که البته در درجه اول، وجود نازنین رسول گرامی اسلام است: «تِلْکَ الْقُرَی نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنبَآئِهَا...؛ این شهرهاست که برخی از خبرهای آن را بر تو حکایت می کنیم». (اعراف: 101)

و «وَکُلاًّ نَّقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنبَاء الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَکَ وَجَاءکَ فِی هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَهٌ وَذِکْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ؛ ای پیامبر، هر سرگذشتی را برای تو حکایت می کنیم از داستان های پیامبران؛ آنچه دلت را بدان استوار سازیم بر تو می خوانیم، و در این سوره آنچه سراسر حق است برای تو آمده، و در آن برای مؤمنان پند و تذکری است». (هود: 120)

و «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ هَذَا الْقُرْآنَ...؛ ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می کنیم...». (یوسف: 3)

در درجه بعد، خطاب با مسلمانان همان عصر است، چنان که برخی قصه های قرآنی در پاسخ به پرسش آنان نازل شده است. مخاطب سوم، همه مردم در همه عصرها و زمان هایند؛ چرا که قرآن برای هدایت همه بشریت نازل شده است و به زمان خاصی اختصاص ندارد: «هَذَا بَلاَغٌ لِّلنَّاسِ وَلِيُنذَرُواْ بِهِ وَلِيَعْلَمُواْ أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ؛ این [قرآن] ابلاغی برای مردم است [تا به وسیله آن هدایت شوند] و بدان بیم یابند و بدانند که او معبودی یگانه است، تا صاحبان خرد پند گیرند». (ابراهیم: 52)

اشاره

فصل دوم: سطوح متن

از جمله مباحث مهم در روایت شناسی، تفکیک و سطح بندی «متن روایت شده» است. از آنجا که این نوشته بر همین اساس نوشته شده است، این بحث تا آنجا که در وسع این قلم باشد، دنبال می شود.

در نگاه اول، اثر هنری و متن روایی که در برابر مخاطب قرار می گیرد، مانند قصه، رمان، تئاتر یا فیلم داستانی، یک چیز بیشتر نیست و آن چیزی است که ارائه می شود با تمام مختصاتش، ولی با نگاه دقیق، سطوحی در این متن می توان تشخیص داد که عبارتند از: 1. سبک؛ 2. طرح؛ 3. داستان؛ 4. معانی؛ 5. مبانی.

1 و 2. طرح و داستان

اشاره

1 و 2. طرح و داستان

اول بار شکل گرایان روسی میان متن عرضه شده به مخاطب و ماده خام داستانی، تفاوت قائل شدند. آنها اولی را سیوژه (syuahet) و دومی را فبیولا (fibula) نام نهادند.

فبیولا: «توالی رخدادهاست به ترتیب گاه شماری»؛

و سیوژه: «توالی رخدادهاست به ترتیبی که در متن ارائه می شود».(1)

بعدها ساختارگرایان متأثر از نظریه شکل گرایان روسی به این نتیجه رسیدند که در قصه ها دو ساختار مجزا می توان یافت: داستان (histore) و گفتمان (discourse) که در انگلیسی مطابق «story» و «discourse» است.(2)

تفاوت طرح و داستان

تفاوت طرح و داستان

پورتو آبوت در مقاله «بنیان های روایت»، ویژگی های «طرح» را بیان می کند. البته او مطابق اصطلاح ساختارگرایان از واژه «گفتمان» استفاده می کند که قدری با اصطلاح «طرح» که ما اینجا بنا بر اصطلاح شکل گرایان به کار برده ایم، متفاوت است. او می نویسد:

گفتمان، اشاره دارد به متنی که حاضر و آماده نزد مخاطب است؛ آنچه او حس می کند و می خواند؛ و «داستان» اشاره دارد به رخدادها به صورت گاه شمارانه و به ترتیب تاریخی آن.

تفاوت اساسی میان آن دو را در زمان می توان جست؛ زمان داستان زمانی گاه شمارانه است، که با یک زمان سنج قابل سنجش است و قابل کند و تند شدن نیست؛ یک ثانیه یک دقیقه، یک ساعت، یک سال. ولی زمان متن روایی (گفتمان)، زمانی است قابل انعطاف، می توان آن را گسترش داد یا فشرد.

به این مثال توجه کنید:

کودکی افتاد. اندکی بعد برخاست ودوید، تا اینکه سرانجام با دیدن مادر خود زیر گریه زد و فریاد کشید: افتادم. مادرش گفت: عیبی نداره، گریه نکن! دردت اومد؟

1- والاس مارتین، نظریه های روایت، ترجمه: محمد شهبا، ص 58.
2- احمد اخوت، دستور زبان داستان، ص 41.

در اینجا زمان، متشکل است از توالی رخدادهایی که زنجیروار از پی هم آمده اند: افتادن، برخاستن، دویدن، دیدن مادر، به گریه افتادن، کلام کودک و کلام مادر. این رخدادها در زمانی با اندازه ای معین رخ داده است، ولی زمان روایی، لزوماً اندازه ای معین ندارد. برای نمونه، در روایت پیش گفته، می توانستیم حرکت توالی را با افزودن جزئیات، کند کرده و در حین فرآیند کنش، زمان را «گسترش» دهیم مثلاً: «کودک فرو افتاد. همان جایی که افتاده بود، نشست، ترس در چشمانش موج می زد و لب پایینی اش می لرزید، زانویش را مالید. خون می آمد؟ نه، خونی در کار نبود، اما پوستش خراش برداشته بود. مادرش کجا بود؟ به آرامی برخاست و شروع کرد به دویدن...».

و می توان زمان روایت را «تند» کرد؛ مثلاً: «مادرش گفت: عیبی نداره، گریه نکن! دردت اومد؟» ماه های بعد نیز کودک غالباً بر زمین می افتاد. اما کم کم اعتماد به نفس پیدا کرد و دیگر بر زمین نیفتاد. در واقع، کودک دیروز و جوان امروز چنان استوار گام برمی داشت که به هر کجا وارد می شد، نگاه افراد را به خود می خواند؛ افرادی که به سختی باور می کردند که این جوان همان کودک خردسالی است که همیشه به زمین می افتاد».

البته تغییرات در متن روایی بیش از کند و تند شدن زمان روایی است. به این مثال توجه کنید: «از خواب که برخاستم اسلحه و ماسک اسکی را برداشتم، به سمت بانک به راه افتادم، از بانک دزدی کردم و برای شام در خانه بودم».

می توان همین داستان را از آخر به اول گفت، بی آنکه زمان بندی و توالی گاه شمارانه رخدادها بر هم بخورد: «برای شام در خانه بودم، پس از دزدی از بانکی که با ماسک اسکی و اسلحه پُر و پس از برخاستن از خواب بدان جا رفته بودم».

یعنی می توان در گفتمان ارائه شده، ترتیب رویدادها را به هم ریخت؛ نیز می توان بدون تغییر در داستان، زاویه دید را از اول شخص به سوم شخص بدل کرد: «آن حس دیرآشنا، اما همچنان مرموزانه او را واداشت که خود را در ماسک اسکی، آدمی دیگر بپندارد که در دست اسلحه ای دارد و کارمند ترسان بانک را می بیند که میلیون ها دلار پول را می شمرد.

پس گفتمان روایی بی اندازه انعطاف پذیر است. می توان آن را گستراند یا فشرد؛ به عقب یا جلو برد، اما همان گونه که گفتمان، اطلاعات را به خوردمان می دهد، ذهن نیز اطلاعات را دسته بندی کرده و رخدادها را به نحوی بازسازی می کند که ما آن را «داستان »می نامیم. ممکن است داستان، یک روز، یک دقیقه، یک عمر یا قرن ها به طول انجامد، راست باشد یا دروغ، تاریخی باشد یا خیالی؛ اما چون داستان است، اندازه زمانی خود را دارد و رخدادهایش نیز به گونه ای است که از نظر گاه شمارانه از ابتدایی ترین رخداد تا انتهایی ترین، سروسامان یافته است. نظم رخدادها و مدت زمانی که رخدادهای داستان از آن خود می کنند، از زمان و نظم رخدادهای گفتمان روایی کاملاً متمایز است.(1)

3. سبک

3. سبک

برخی روایت شناسان، علاوه بر دو سطح پیش گفته، سطح سومی هم قائل شده اند و آن سبک است. سبک در نزد اینان، یعنی: «عناصر بیانی محسوس یک متن روایی».

در یک فیلم، تصویر و صدا و در یک قصه مکتوب، واژه ها عناصر سبکی را تشکیل می دهند.(2)

1- «بنیان های روایت»، صص38 40.
2- نک: دیوید بوردول، هنر سینما، ترجمه: فتاح محمدی، ص 78.

برای مثال، خداوند متعال قصه یوسف را به این صورت شروع می کند:

إِذْ قَالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یَا أَبتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سَاجِدِینَ قَالَ یَا بُنَیَّ لاَ تَقْصُصْ رُؤْیَاکَ عَلَی إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُواْ لَکَ کَیْدًا إِنَّ الشَّیْطَانَ لِلإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِینٌ. (یوسف: 4 و 5)

(به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم: من در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند گفت: پدرم خواب خود را برای برادرانت بازگو مکنٰ مبادا برای تو نقشه بکشند؛ زیرا شیطان دشمن آشکار انسان است.

آنچه به طور مستقیم با آن روبه رو هستیم، همین واژه هایی است که به نرمی، داستان یوسف را بیان می کنند؛ این جنبه سبکی قصه است.

قرآن کریم ماجرا را این گونه آغاز می کند که یوسف خواب خود را برای پدر نقل می کند و پدر او را از نقل دوباره آن برای برادرانش برحذر می دارد. ما از همین آغاز درک می کنیم که ماجراها از خیلی قبل آغاز شده است و برادران یوسف به او چندان روی خوش نشان نمی دهند. از این رو، پدر، وی را به کتمان خوابش فرامی خواند. پس در این قصه طرح از رؤیا آغاز می شود، ولی ماجراهایی که استنباط می شود (داستان) از خیلی قبل شروع شده است.

بر این اساس، رابطه این سه به این صورت خواهد بود:

یعنی ما از طریق سبک، طرح را و از طریق طرح، داستان را استنباط می کنیم. بنابراین، ما فقط به سبک اثر دسترسی داریم؛ چرا که سبک، تنها عنصر محسوس اثر است.

4. معانی

4. معانی

متن روایی رخدادهایی را بازنمایی می کند، ولی این رخدادها به گونه ای سامان داده می شوند که معنایی را به مخاطب منتقل کنند. این معنا را «درون مایه» و «تم» هم می گویند. داستان ممکن است یک درون مایه اصلی و چند درون مایه فرعی داشته باشد.

5. مبانی

5. مبانی

مبانی، «پیش فرض های مؤلف برای بنا نهادن جهان داستانی» است. مؤلف برای ساخت جهان داستانی خود باید به پرسش های کلی در باب هستی و بایدها و نبایدها پاسخ دهد. این پاسخ ها، پیش فرض های او در ساخت جهان تخیلی داستان، و مبانی اوست. این مبانی، شامل معرفت شناسی، هستی شناسی و ایدئولوژی می شود.

البته صاحب نظران، مبانی را کمتر به طور صریح به عنوان سطحی از متن روایی برشمرده اند؛ گرچه از لابه لای گفته ها و تحلیل ها می توان این سطح از متن روایی را استنباط کرد. بوردول، درباره ایدئولوژی(1) و فرم می گوید:

ما عادت کرده ایم که دنبال انواع مختلف معنا در فرآیندهای فرمال بگردیم، ولی آیا خود آن فرمی که یک فیلم به کارش می گیرد، آکنده از دلالت های ارزش شناختی نیست؟ آیا الگوبندی روایت،

1- بوردول، ایدئولوژی را به معنایی وسیع تر از آنچه ما به عنوان ایدئولوژی (بایدها و نبایدها) در مبانی مطرح می کنیم، به کار برده است.

خود، دربردارنده اندیشه عمل فردی به عنوان تنها نوع کارآمد عمل نیست؟ چنین پرسش هایی در سال های اخیر نخستین جایگاه را در مطالعه فیلم به خود اختصاص داده اند. محققان زیادی شروع به بررسی کرده اند که چگونه شیوه های ساختار دادن به روایت ها در یک جامعه را می توان به مثابه حاملین معانی ایدئولوژیک به حساب آورد.(1)

وی در فصل پایانی کتاب هنر سینما که به تحلیل نمونه های فیلم اختصاص دارد، تصریح می کند:

همه فیلم هایی که پیش از این تحلیل کردیم، می توانند به لحاظ موضع گیری ایدئولوژی شان نیز مورد بررسی قرار گیرند. هر فیلمی، عناصر سبکی و فرمی خود را به طریقی ترکیب می کند که یک موضع گیری ایدئولوژیکی خلق کند، صرف نظر از اینکه این ایدئولوژی، آشکارا یا پنهان بیان شود.(2)

چنان که از نمودار پیداست، مخاطب، تنها با سبک روبه روست، (لایه محسوس قصه) و از سبک، طرح و از طرح، داستان را استنباط می کند. سپس از نشانه های سه سطح پیش گفته، معانی و درون مایه های قصه را درک می کند و سپس از نشانه های هر چهار سطح گذشته، مبانی را در می یابد.

اینک این سطوح را در قصه های قرآنی بررسی می کنیم.

1- هنر سینما، ص 110.
2- هنر سینما، ص 449، نک: درآمدی بر روایت دینی، در سینما و داستان، صص 15 20.

فصل سوم: سبک در قصه های قرآن

بنابر آنچه گفته شد، سبک در اینجا به معنای «عناصر محسوس و بیانی اثر هنری» است که در یک قصه، عبارت از واژه ها و چگونگی به کارگیری آنهاست.

البته بیان جنبه های اعجازی سبک قرآنی، مجالی گسترده می طلبد که از حوصله این پژوهش بیرون است. آنچه در اینجا می آید، نگاهی کوتاه و اشاره هایی به سبک قرآن در قصه گویی است تا مقصود از سبک در قصص قرآن، آشکار و از دیگر سطوح به خوبی تفکیک شود، ولی کار گسترده در این زمینه به پژوهشی مستقل نیاز دارد.

1. ایجاز معجزه آسا

یکی از ویژگی های سبک در قصه های قرآنی، ایجاز در الفاظ است؛ به گونه ای که با کمترین واژه ها بیشترین معنا با ظرافت بالا القا می شود. برای مثال، در این آیات از سوره قمر، داستان قوم عاد، با ایجاز کامل در چند آیه بیان می شود:

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِی وَنُذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِی يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ تَنزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنقَعِرٍ. (قمر: 18 20)

عادیان به تکذیب پرداختند. پس چگونه بود عذاب من و هشدارها[ی من]؟ ما بر [سر] آنان در روزی شوم، به طور مداوم، تندبادی توفنده فرستادیم [که] مردم را از جا می کند؛ گویی تنه های نخلی بودند که ریشه کن شده بودند.

قرآن در این آیات مختصر، از تکذیب قوم عاد و چگونگی هلاکتشان با عذابی که بر آنها نازل شده است، خبر می دهد.

2. دقت و ظرافت در به کارگیری الفاظ

2. دقت و ظرافت در به کارگیری الفاظ

قصه های قرآنی مانند قصه های دیگر، دارای صحنه هایی از عشق، خیانت، کینه توزی، حسد، مهر و محبت، خداپرستی و مانند آن است؛ با این تفاوت که قرآن کریم هنگام نقل این صحنه ها، در عین زیبایی تمام، در به کارگیری الفاظ نهایت دقت را داشته است؛ به گونه ای که صحنه های عشقی، در نهایت عفت کلام و بدون تهییج بیان شده است.

برای مثال، چگونگی درخواست زن عزیز مصر از یوسف را این چنین بیان می کند:

وَرَاوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَکَ قَالَ مَعَاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوَایَ إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. (يوسف: 23)

آن [بانو] که وی در خانه اش بود، خواست از او کام گیرد و درها را [پیاپی] چفت کرد و گفت: بیا که از آنِ توام! [یوسف] گفت: پناه بر خدا، او آقای من است. به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی شوند.

«این آیه شریفه در عین کوتاهی و اختصار، اجمال داستان مراوده را در خود گنجانده و اگر در قیودی که در آن به کار رفته و سیاقی که آیه در آن قرار گرفته و سایر گوشه های این داستان که در این سوره آمده دقت شود، تفصیل مراوده نیز استفاده می شود».(1)

اینک نکاتی از این آیه:

لفظ «راوَدَ» در لغت عربی درخواست اصرارآمیز را می گویند. این لفظ حاکی است که همسر عزیز در درخواست خود بسیار مُصِّر بوده، اما قرآن به خاطر عفت بیان از بازگویی مواد اصرار (کام گیری) خودداری می کند.

هرگز نام اصرارکننده را نمی برد و نمی گوید زلیخا یا همسر عزیز از او درخواست مصِّرانه کرد، بلکه او را با جمله «التی هو فی بیتها» معرفی می کند؛ یعنی بانویی که یوسف در خانه او بود و با بیان تسلط اصرارکننده بر یوسف و اینکه یوسف پیوسته در چنگال او بوده، به استقامت فوق العاده یوسف اشاره می کند.

جمله «غلّقت الابواب»؛ «درها را بست»، ترسیم کننده خلوتگاه عشق است؛ ولی نه به صورت صریح و آشکار.

جمله «قالت هیت لک»؛ «بشتاب به سوی آنچه برای تو آماده شده است»، آخرین سخنی است که بانویی برای رسیدن به وصال، به یوسف می گوید، اما چقدر سنگین و پرمتانت بی آنکه در آن تحریک باشد.(2)

در نمونه دیگر، ابن قیم الجوزیه می گوید: در این آیه شریفه:

1- المیزان، ج 11، ص 161.
2- جعفر سبحانی، منشور جاوید قرآن تبریزی، ج 1، ص 286.

ص: 60

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدِینَهِ امْرَأَهُ الْعَزِیزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ. (یوسف: 30)

و [دسته ای از] زنان در شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود، کام خواسته و سخت خاطرخواه او شده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم.

وجوهی متضمن و ظرایفی به کار رفته است:

زنان مصری به جای اسم، با وصف «زن عزیز» یاد کرده اند،]که[اشاره به قبح فعل او دارد؛ چرا که زنی شوهردار است.

اینکه شوهرش رئیس و عزیز مصر است و این، کارِ زنش را زشت تر می کند.

اینکه کسی که با او مراوده کرده، مملوک او بوده نه حرّ.

اینکه جوانی را که زن عزیز مصر با او مراوده کرده، در خانه و تحت تکفل او بوده نه فرد اجنبی، پس حکم او حکم اهل بیت اوست.

اینکه زن عزیز مراوده کرده و طالب بوده است، نه جوان.

عشق به قدری در او اثر کرده که به قلبش رسیده است.

اینکه جوان عفت ورزیده و او مراوده کرده.

مراوده را به فعل مضارع «تراود» آورده، یعنی این مراوده مستمر و این کار زن عزیز مصر بوده است.

3. هماهنگی محتوا و موسیقی کلمات

3. هماهنگی محتوا و موسیقی کلمات

یکی از جلوه های زیبای سبک در قصه های قرآنی، هماهنگی موسیقی کلمات با معنی و محتوای قصه است. در مثال ذیل به خوبی هماهنگی

موسیقی واژه ها و مضمون عذاب، آشکار است؛ واژه ها مقطع، کوبنده و دارای طنین مرگبار است.(1)

1- نک: مبانی هنری قصه های قرانی، ص 236.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاء بِمَاء مُّنْهَمِرٍ وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَی الْمَاء عَلَی أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ وَحَمَلْنَاهُ عَلَی ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ تَجْرِی بِأَعْيُنِنَا جَزَاء لِّمَن كَانَ كُفِرَ وَلَقَد تَّرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِی وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِی وَنُذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِی يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنقَعِرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِی وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَّفِی ضَلَالٍ وَسُعُرٍ أَؤُلْقِیَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَّنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاء قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُّحْتَضَرٌ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَی فَعَقَرَ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِی وَنُذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ. (قمر: 9 32)

پیش از آنان، قوم نوح [نیز] به تکذیب پرداختند و بنده ما را دروغ زن خواندند و گفتند: دیوانه ای است و [بسی] آزار کشید تا پروردگارش را خواند که: من مغلوب شدم؛ به داد من برس پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم و از زمین چشمه ها جوشانیدیم تا آب [زمین و آسمان] برای امری که مقدّر شده بود، به هم پیوستند. و او را بر [کشتی] تخته دار و میخ آجین سوار کردیم. کشتی زیر نظر ما روان بود. [این] پاداش کسی بود که انکار شده بود. و به راستی، آن [سفینه] را بر

جای نهادیم [تا] عبرتی [باشد]؛ پس آیا پندگیرنده ای هست؟ پس چگونه بود عذاب من و هشدارها[ی من]؟ و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده ایم؛ پس آیا پندگیرنده ای هست؟ عادیان به تکذیب پرداختند. پس چگونه بود عذاب من و هشدارها[ی من]؟ ما بر [سر] آنان در روزی شوم، به طور مداوم، تندبادی توفنده فرستادیم که مردم را از جا می کند؛ گویی تنه های نخلی بودند که ریشه کن شده بودند. پس چگونه بود عذاب من و هشدارها[ی من]؟ و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده ایم، پس آیا پندگیرنده ای هست؟ قوم ثمود هشداردهندگان را تکذیب کردند. و گفتند: «آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟ در این صورت، ما واقعاً در گمراهی و جنون خواهیم بود. آیا از میان ما [وحی] بر او القا شده است؟ [نه،] بلکه او دروغ گویی گستاخ است.» به زودی فردا بدانند دروغ گوی گستاخ کیست. ما برای آزمایش آنان [آن] ماده شتر را فرستادیم و [به صالح گفتیم:] «مراقب آنان باش و شکیبایی کن. و به آنان خبر ده که آب، میانشان بخش شده است: هر کدام را آب به نوبت خواهد بود.» پس رفیقشان را صدا کردند و [او] شمشیر کشید و [شتر را] پی کرد. پس چگونه بود عذاب من و هشدارها[ی من]؟ ما بر [سر]شان یک فریاد [مرگبار] فرستادیم و چون گیاه خشکیده [کومه ها] ریزریز شدند. و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم؛ پس آیا پندگیرنده ای هست؟

فصل چهارم: داستان در قصه های قرآن

اشاره

فصل چهارم: داستان در قصه های قرآن

داستان، ماده خامی است که از طریق طرح استنباط می شود و لزوماً از یک رسانه به رسانه دیگر تغییر نمی کند. ازاین رو، می توان پس از مشاهده یک فیلم، داستان آن را به صورت شفاهی یا مکتوب، گفت یا نوشت. معمولاً چهار عنصر اساسی را برای داستان بر می شمرند:

1. رویداد؛

2. شخصیت؛

3. زمان؛

4. مکان.

که به بررسی یک یک آنها می پردازیم.

1. رویداد در قصه های قرآن

اشاره

1. رویداد در قصه های قرآن

دو نوع رویداد می توان در قصه های قرآنی دید: رویدادهای عادی و رویدادهای غیرعادی (اعجازین).

الف) رویدادهای عادی

الف) رویدادهای عادی

بسیاری رویدادهایی که در قصه های قرآنی آمده، رویدادهای عادی است که در هر قصه ممکن است رخ دهد؛ مانند اغلب رویدادهای قصه یوسف،

جریان بزرگ شدن حضرت موسی علیه السلام در مصر، ارتکاب قتل و فرار به مدین، ازدواج با یکی از دختران شعیب؛ و نیز مانند رفتاری که اقوام مختلف با پیامبران داشته اند، از جمله: کفر، تکذیب و آزار دادن آنها.

ب) رویدادهای غیرعادی(اعجازین)

ب) رویدادهای غیرعادی(اعجازین)

برخی از رویدادها در قصه های قرآنی از صورت عادی خارج است، مانند: تبدیل شدن عصای حضرت موسی علیه السلام به اژدها، تبدیل شدن آتش به گلستان برای حضرت ابراهیم علیه السلام ، سخن گفتن هدهد و مورچه با سلیمان، به خواب رفتن اصحاب کهف به مدت 309 سال، تولد عیسی علیه السلام بدون پدر، سخن گفتن عیسی علیه السلام در گهواره و مانند آن.(1)

ج) تفاوت قصه های قرآن و قصه های بشری در جهان داستانی

ج) تفاوت قصه های قرآن و قصه های بشری در جهان داستانی

همین تنوع رویدادها (دو نوع ذکر شده) قصه های قرآنی را از قصه های بشری جدا می کند؛ چرا که در قصه های بشری فقط از رویدادهای عادی می توان سراغ گرفت. برای درک تفاوت قصه های قرآنی و بشری باید به چند نکته توجه کرد:

می دانیم که رویداد ارتباط محکمی با شخصیت دارد و به تعبیر بهتر، رویداد، چیزی جز کنش شخصیت نیست. همچنین مطرح شد که قصه های قرآنی دارای تنوع شخصیتی (خداوند متعال، پیامبران، فرشتگان و اجنه و...) است. نتیجه این تنوع شخصیت ها، تنوع رویدادها (عادی و اعجازین) است.

بسیاری از رویدادها در قصه های قرآنی، مانند معجزه های پیامبران، عذاب اقوام سرکش و کمک به مؤمنان، فعل و کنش خداوند متعال است. از این رو، تفاوت اساسی بین قصه های بشری و قصه های قرآنی، در درجه اول، ناشی از

1- نک: مأمون فریز جوّار، خصائص القصه الاسلامیه، ص 81.

حضور خداوند متعال به عنوان کنش گر و کنش او در طول داستان هاست و در درجه دوم به دلیل تنوع کنش گران دیگر است.

در نتیجه، جهان داستانی در قصه های قرآنی با جهان داستانی در قصه های بشری متفاوت است. جهانی که قرآن ترسیم می کند، جهانی است شامل غیب و شهود که خداوند متعال با قدرت مطلقه بر این عوالم حاکم است و رویدادهای اعجازین مانند رویدادهای عادی است. در این جهان داستانی، سرنوشت همه چیز و همه کس به دست اوست؛ اوست که قانون وضع می کند و طبق آن به بهشت یا جهنم می برد؛ اوست که پیامبران را به عنوان نماینده خود برای هدایت مردم می فرستد و دوستان خود و پیامبران و پیروان آنان را نجات می دهد. برخی به این نکته مهم توجه نکرده و در درک و تحلیل رویدادها دچار اشتباهات آشکاری شده اند و کلیت این داستان ها را غیرواقعی یا تمثیلی فرض کرده اند، در حالی که قصه های قرآنی در کلیت خود، جهانی منظم و منسجم و واقعی را مطرح می کنند.

د) علیت

د) علیت

گفته می شود میان رویدادها باید رابطه علّی و معلولی و به تعبیری رابطه امکانی وجود داشته باشد؛ یعنی باید در یک داستان، رویدادها مانند دانه های زنجیر به هم وابسته باشند. در قصه های قرآنی نیز رویدادها به هم وابسته اند. تفاوت این قصه ها با قصه های بشری، از جهت علیت حضور خداوند متعال به عنوان کنش گر و سرسلسله علل است؛ یعنی علیتی ورای علل عادی. به تعبیر دیگر، خداوند متعال فقط به عنوان کنش گر در داستان حضور ندارد، بلکه کنش گری فراتر از دیگر کنش گران است و خواست و اراده او همه چیز را رقم می زند؛ چرا که هستی هر موجودی و کنش گری، بسته به خداوند

متعال است و او قیوم علی الاطلاق است. البته این مسئله جای تأمل بیشتری دارد که از توان صاحب این قلم خارج است.

2. شخصیت در قصه های قرآن

اشاره

2. شخصیت در قصه های قرآن

شخصیت، یکی از دو رکن مهم داستان است؛ تا جایی که می توان داستان ها را به داستان های «رویدادمحور» و «شخصیت محور» تقسیم کرد. در هر صورت، شخصیت پردازی در داستان یکی از بحث های مهم داستان نویسی است، ولی در قصه های قرآنی به دلیل تاریخی و واقعی بودن شخصیت ها، شخصیت پردازی به گونه ای که در داستان نویسی مطرح می شود نیست، بلکه چگونگی انتخاب و چینش آنها مورد نظر است.

پیش از ورود به بحث، لازم است تذکر داده شود که منظور از شخصیت در اینجا، مطلق کنش گر است؛ یعنی کسی که کاری در داستان انجام می دهد. بر این اساس، به خداوند متعال هم می توان شخصیت یا کنش گر اطلاق کرد؛ همان طور که به دیگر کنش گران، کنش گر هم اطلاق می شود. اینک صنوف شخصیت های قرآنی را بررسی می کنیم:

الف) خداوند متعال

الف) خداوند متعال

شکی نیست که راوی قصه های قرآنی خداوند متعال است، ولی علاوه بر آن، خداوند متعال در برخی از این قصه ها، به عنوان کنش گر هم حضور دارد. اکنون به دلیل اهمیت مسئله به موارد متعددی اشاره می شود.

در قصه حضرت آدم علیه السلام ، خداوند متعال یکی از کنشگران اصلی است؛ چرا که خداوند است که آدم علیه السلام را خلیفه قرار داده است و به فرشتگان دستور می دهد بر او سجده کنند و پس از سجده نکردن ابلیس، فرمان هبوط صادر می کند.

وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَهً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلاَئِکَهِ فَقَالَ أَنبِئُونِی بِأَسْمَاء هَؤُلاء إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ قَالُواْ سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ قَالَ یَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا کُنتُمْ تَکْتُمُونَ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِکَهِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِیسَ أَبَی وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ. (بقره: 30 34)

و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت»، [فرشتگان] گفتند: «آیا در آن، کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خون ها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم.» فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید.]و خدا[همه [معانی] نام ها را به آدم آموخت؛ سپس آنها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود: «اگر راست می گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید.» گفتند: «منزهی تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته ای، هیچ دانشی نیست؛ تویی دانای حکیم.» فرمود: «ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده.» و چون [آدم] ایشان را از اسم هایشان خبر داد، فرمود: «آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان ها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می داشتید، می دانم» و چون فرشتگان را فرمودیم: «برای آدم سجده کنید»، پس جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد- [همه] به سجده درافتادند.

در قصه موسی علیه السلام نیز خداوند متعال، یکی از کنش گران است:

وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ. (قصص: 7)

و به مادر موسی وحی کردیم: او را شیر ده، و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز، و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی گردانیم و از [زمره] پیامبرانش قرار می دهیم.

در ادامه می خوانیم:

فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. (قصص: 13)

[موسی] گفت: این [قرار داد] میان من و تو باشد که هر یک از دو مدت را به انجام رسانیدم، بر من تعدی [روا] نباشد، و خدا بر آنچه می گوییم، وکیل است.

در این آیه، خداوند متعال بازگرداندن موسی علیه السلام را به آغوش مادر، کار خود می داند. همچنین در سوره طه، جریان اولین وحی به موسی علیه السلام ، به این صورت آمده است:

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي. (طه: 9 14)

و آیا خبر موسی به تو رسید؟ هنگامی که آتشی دید، پس به خانواده خود گفت: «درنگ کنید؛ زیرا من آتشی دیدم، امید که پاره ای از آن

برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم.» پس چون بدان رسید، ندا داده شد: «ای موسی، این منم پروردگار تو، پای پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس«طُوی» هستی. و من تو را برگزیده ام. پس بدانچه وحی می شود، گوش فرا ده. منم، من؛ خدایی که جز من خدایی نیست. پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار».

در این آیات، خداوند متعال یک طرف گفت وگوست. در این بخش از داستان نوح، خداوند متعال به مثابه یک کنش گر، وحی می فرستد و دستور کشتی سازی می دهد:

وَأُوحِیَ إِلَی نُوحٍ أَنَّهُ لَن یُؤْمِنَ مِن قَوْمِکَ إِلاَّ مَن قَدْ آمَنَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا کَانُواْ یَفْعَلُونَ وَاصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنَا وَوَحْیِنَا وَلاَ تُخَاطِبْنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُواْ إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ. (هود: 36 و 37)

و به نوح وحی شد: «از قوم تو، جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده اند، هرگز [کسی] ایمان نخواهد آورد. پس، از آنچه می کردند غمگین مباش. و زیر نظر ما و [به] وحی ما کِشتی را بساز و درباره کسانی که ستم کرده اند با من سخن مگوی؛ چرا که آنان غرق شدنی اند».

در ادامه همین آیات می خوانیم:

وَنَادَی نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَإِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْکَمُ الْحَاکِمِینَ قَالَ یَا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صَالِحٍ فَلاَ تَسْئَلْنِ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَن تَکُونَ مِنَ الْجَاهِلِینَ قَالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْأَلَکَ مَا لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ وَإِلاَّ تَغْفِرْ لِی وَتَرْحَمْنِی أَکُن مِّنَ

الْخَاسِرِينَ قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلاَمٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْکَ وَعَلَى أُمَمٍ مِّمَّن مَّعَکَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ. (هود: 44 48)

و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت: «پروردگارا، پسرم از کسان من است، و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داورانی.» فرمود: «ای نوح، او در حقیقت از کسان تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه. من به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی.» گفت: «پروردگارا، من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم، و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی، از زیانکاران باشم.» گفته شد: «ای نوح، با درودی از ما و برکت هایی بر تو و بر گروه هایی که با تو هستند، فرود آی. و گروه هایی هستند که به زودی برخوردارشان می کنیم، سپس از جانب ما عذابی دردناک به آنان می رسد.

خداوند متعال طرف گفت وگو با نوح است. همچنین در سوره عنکبوت، خلاصه قصه این چنین روایت می شود:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَأَنجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ. (عنکبوت: 14 و 15)

و به راستی، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد؛ تا طوفان، آنها را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت و او را با کشتی نشینان برهانیدیم و آن [سفینه] را برای جهانیان عبرتی گردانیدیم.

در واقع کنش گر اصلی در قصه، خداوند متعال معرفی می شود.

در قصه لوط نیز خداوند متعال عذاب قوم لوط و نجات آل لوط را به خود نسبت می دهد:

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُم بِسَحَرٍ نِعْمَةً مِّنْ عِندِنَا كَذَلِكَ نَجْزِی مَن شَكَرَ. (قمر: 33 35)

قوم لوط هشداردهندگان را تکذیب کردند. ما بر [سر] آنان سنگبارانی (انفجاری) فرو فرستادیم [و] فقط خانواده لوط بودند که سحرگاهشان رهانیدیم. [و این] رحمتی از جانب ما بود. هر که سپاس دارد، بدین سان [او را] پاداش می دهیم.

البته با تأمل می توان دریافت که در قصه های قرآنی، به ویژه در قصه های پیامبران، خداوند متعال نه تنها یکی از کنش گران، بلکه کنش گر اصلی قصه است؛ چرا که پیامبران رسولان الهی اند و از خود هیچ کاری نمی کنند. نجات یا عذاب اقوام نیز به دست خداوند متعال است. پس گویی سراسر قصه با فعل و کنش الهی شکل می گیرد.

ب) دیگر شخصیت ها

اشاره

ب) دیگر شخصیت ها

زیر فصل ها

یک ملائک

دو انسان

سه جن

چهار حیوانات

یک ملائک

یک ملائک

ملائک از دیگر شخصیت های قصه های قرآنی هستند که به فرمان الهی در کار تدبیر امور عالمند و در این فرمانبری، هیچ گونه کوتاهی نمی کنند: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ». (تحریم: 6)

فرشتگان در چند قصه از قصص قرآنی حضور دارند. در قصه حضرت آدم علیه السلام فرشتگان ابتدا به آفرینش آدم علیه السلام اعتراض می کنند:

وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَهً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ. (بقره: 30)

و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت»، [فرشتگان] گفتند: «آیا در آن، کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد، و خون ها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می کنیم؛ و به تقدیست می پردازیم.» فرمود: «من چیزی می دانم که شما نمی دانید».

ولی پس از تعلیم اسما به آدم علیه السلام و عرضه شدن بر ملائکه، آنان به جهل خود و برتری آدم اعتراف و به فرمان الهی به آدم سجده می کنند:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَهِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. (بقره: 34)

و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید، پس جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند.

در قصه حضرت ابراهیم علیه السلام نیز به عنوان میهمان بر ابراهیم علیه السلام ظاهر می شوند:

وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُواْ سَلاَمًا قَالَ سَلاَمٌ فَمَا لَبِثَ أَن جَاء بِعِجْلٍ حَنِيذٍ فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُواْ لاَ تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ. (هود: 69 و 70)

و به راستی، فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند، سلام گفتند، پاسخ داد: «سلام» و دیری نپایید که گوساله ای بریان آورد. و چون دید دست هایشان به غذا دراز نمی شود، آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند: «مترس، ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم».

در ادامه همین ماجرا ملائکه با لوط دیدار می کنند: «وَلَمَّا جَاءتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِىءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ؛ و چون فرستادگان ما نزد

لوط آمدند، به [آمدنِ] آنان ناراحت، و دستش از حمایت ایشان کوتاه شد و گفت: امروز، روزی سخت است». (هود: 77)

و نیز فرشتگان بر مریم علیها السلام ظاهر می شوند:

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا قَالَ كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا. (مریم: 16 21)

و در این کتاب از مریم یاد کن، آن گاه که از کسان خود، در مکانی شرقی به کناری شتافت و در برابر آنان پرده ای بر خود گرفت. پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش اندام بر او نمایان شد.]مریم[گفت: «اگر پرهیزکاری، من از تو به خدای رحمان پناه می برم.» گفت: «من فقط فرستاده پروردگار توام، برای اینکه به تو پسری پاکیزه ببخشم.» گفت: «چگونه مرا پسری باشد با آنکه دست بشری به من نرسیده و بدکار نبوده ام» گفت: «]فرمان[چنین است، پروردگار تو گفته که آن بر من آسان است، و تا او را نشانه ای برای مردم و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم، و [این] دستوری قطعی است».

جالب اینکه در هر سه مورد، فرشتگان به گونه ای در لباس انسانی ظاهر می شوند که در ابتدا، انسان تصور می شوند.

دو انسان

اشاره

دو انسان

در قصص قرآنی (مانند معمول داستان های بشری) بیشتر شخصیت های قصه ها انسانند. البته می توان گروه هایی را در مورد انسان ها نشان داد که به برخی اشاره می شود:

اشاره

اول مردان

مردان در قصه های قرآنی، خود دارای گروه هایی هستند:

انبیای الهی چون: آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحق، یعقوب، شعیب، موسی، زکریا، یحیی علیهم السلام ؛

طاغوت ها، چون: فرعون و هامان.

افراد عادی، چون: پسر نوح، برادران یوسف و... .

انبیای الهی

انبیای الهی

بسیاری از قصه های قرآنی، سرگذشت پیامبران را روایت می کنند. از این رو، بسیاری از قهرمانان قصه های قرآنی پیامبرانند. قرآن جدا از ویژگی هایی که برای هر یک از این پیامبران ذکر می کند، صفات مشترکی نیز بیان می کند که به برخی از این صفات اشاره می شود:

1. همه پیامبران با پیامی یکسان آمده اند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِی إِلَیْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ؛ و ما هیچ رسولی را پیش از تو به رسالت نفرستادیم جز آنکه به او وحی کردیم که به جز من خدایی نیست، پس مرا به یکتایی پرستش کنید و بس». (انبیا: 25)

2. بر بشر بودن خود تأکید می کرده اند:

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلاَّ بَشَرٌ مِّثْلُکُمْ وَلَکِنَّ اللّهَ یَمُنُّ عَلَی مَن یَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَمَا کَانَ لَنَآ أَن نَّأْتِیَکُم بِسُلْطَانٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ وَعلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ

الْمُؤْمِنُونَ. (ابراهیم: 11)

پیامبرانشان به آنان گفتند: «ما جز بشری مثل شما نیستیم، ولی خدا بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت می نهد و ما را نرسد که جز به اذن خدا برای شما حجتی بیاوریم و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند».

3. هر پیامبر مأمور شده است با زبان و فرهنگ مردم دیارش، با آنان سخن بگوید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللّهُ مَن يَشَاء وَيَهْدِى مَن يَشَاء وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (ابراهیم: 4)

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا [حقایق را] برای آنان بیان کند. پس خدا هر که را بخواهد بی راه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند، و اوست ارجمند حکیم.

4. آنها برای رسالت، خود اجری طلب نمی کرده اند. «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست». (شعرا: 109)

5. همگی اهل دعا و ارتباط با خدا بوده اند.

طاغوت ها

طاغوت ها

همان طور که انبیای الهی از مردان هستند، مخالفان سرسخت آنها، یعنی طاغوت ها نیز از مردان بوده اند و اساسی ترین مشخصه آنها در این بوده است که مردم را از نور به سوی ظلمت ها می کشانند. قرآن کریم مشخص ترین طاغوتی را که معرفی می کند و با تفصیل بیشتری از او سخن می گوید، فرعون زمان موسی علیه السلام است:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِى الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءهُمْ وَيَسْتَحْيِى نِسَاءهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. (قصص: 28)

فرعون در سرزمین [مصر] سر برافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت. طبقه ای از آنان را زبون می داشت، پسرانشان را سر می برید، و

زنانشان را [برای بهره کشی] زنده بر جای می گذاشت، که وی از فسادکاران بود.

و موسی علیه السلام مأموریت می یابد تا بنی اسرائیل را از ظلم او نجات دهد:

اذْهَبَا إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی فَأْتِیَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّکَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ. (طه: 43 و 47)

]تو و برادرت هارون[به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته، پس به سوی او بروید و بگویید: ما دو فرستاده پروردگار توایم، پس فرزندان اسرائیل را با ما بفرست، و عذابشان مکن...».

قرآن از طاغوت زمان ابراهیم علیه السلام با وصف «الذی کفر» یاد می کند:

أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَآجَّ إِبْرَاهِیمَ فِی رِبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللّهُ الْمُلْکَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ قَالَ أَنَا أُحْیِی وَأُمِیتُ قَالَ إِبْرَاهِیمُ فَإِنَّ اللّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ. (بقره: 258)

آیا از [حال] آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می نازید، و] درباره پروردگار خود با ابراهیم محاجّه [می]کرد، خبر نیافتی؟ آن گاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند.» گفت: «من [هم] زنده می کنم و [هم] می میرانم.» ابراهیم گفت: «خدا[ی من] خورشید را از خاور برمی آورد، تو آن را از باختر برآور.» پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند.

بنابراین، همان طور که پیامبران الهی که دعوت کنندگان به سوی نورند از مردانند، طاغوت ها که سبب گمراهی مردم شده اند و آنها را به ظلمات می کشانند نیز از مردان بوده اند.

دوم زنان

اشاره

دوم زنان

«در میدان زندگی، زن جایگاهی همانند مرد دارد و قلمرو و مسئولیت هایش نیز با او یکسان است؛ مگر در آنجا که اختلاف آن دو از لحاظ آفرینش،

سبب تفاوت استعدادهاشان گردد. در آثار هنری بشری، همانند داستان و نمایشنامه، زن پایه اصلی این آثار به شمار می رود. کمتر اثر هنری را می توان یافت که در آن، زن به عنوان عنصری فعال در جذب خواننده یا بیننده حضور نداشته باشد، و این، در گرایش طبیعی زن و مرد به یکدیگر ریشه دارد. در قصه های قرآن هم زن دارای نقش است؛ با این تفاوت که فریفتن دیگران برای میل به کالای خود، در ساحت قصه های قرآن راه ندارد. از همین رو، در قصه های قرآن، زن در جایی حضور دارد که باید داشته باشد»؛(1) چرا که «حوادث و آدم ها در قصه های قرآن، همان هایی اند که در بستر زمان رخ نموده اند. قرآن، به تناسب هدف انسان سازانه خود، بخشی از این حقایق مسلّم را با زبانی هنری، به تصویر کشیده است و همین، سرّ حضور و نقش زن در این قصه هاست. پس حضور زن در قصه های قرآن به دلیل نقش واقعی او در بخشی از تاریخ و شأن بزرگش در جریان های اجتماعی است. اگر در حادثه ای، زن نقشی در خور نداشته باشد، قرآن نیز نامی از او به میان نمی آورد. یعنی زن همان است که در واقعیت تاریخ هست. به همین دلیل، قصه های قرآنی بدون نقش زن، مانند قصص اصحاب کهف، عبد صالح و موسی و ذوالقرنین، به همان اندازه شکوهمند و برانگیزاننده اند که قصه هایی با وجود نقش زن چون قصه یوسف».(2)

نگاه متعادل به زن

نگاه متعادل به زن

«زن به تناسب ویژگی های تکوینی خود، دارای برتری ها و فروتری هایی در عرصه انجام وظایف است. با این حال، مرد و زن دو عضو پیکره انسانی اند؛

1- عبدالکریم خطیب، «زن در قصه های قرآن»، ترجمه: ژرفا، صحیفه مبین، ش 5، ص 3 (با تلخیص).
2- مبانی هنری قصه های قرآن، ص140.

همانند دستان راست و چپ یک بدن. پس در هرچه به شئون انسانی بازمی گردد، بی شک خواه در تکالیف و خواه در حقوق، تفاوت هایی میان آن دو به چشم می خورد. در این میان، گاه برتری از آنِ زن است و گاه از آنِ مرد.

در قصه های قرآن، این دید متعادل به زن، همواره جاری است. زن گاه در شأن انسانی و گاه در جایگاه زنانگی اش چهره می نماید و در هر یک، وضعی خاص دارد. در قصه قرآنی، زن انسانی است عاقل و رشید و بصیر که به دلیل آگاهی و اراده انسانی، مسئول و مکلّف است. از این رو، همانند مرد وظیفه پاسداری از ارزش ها را بر دوش می کشد. نمونه چنین زنی، همسر فرعون است که خود را از سلطه زور و زر و تزویر می رهاند و هدایت آسمانی را با آغوش گشاده می پذیرد تا اسوه همه انسان های مؤمن باشد.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِینَ آمَنُوا اِمْرَأَهَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِندَکَ بَیْتًا فِی الْجَنَّهِ وَنَجِّنِی مِن فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ. (تحریم: 11)

و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده، آن گاه که گفت: «پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات ده، و مرا از دست مردم ستمگر برهان.

در گمراهی نیز زن و مرد جایگاهی یکسان دارند. زن ناصالح در قصه های قرآن، الگو و نمونه همه انسان های ناصالح است. همسر نوح و همسر لوط، با آنکه افتخار همسری دو بنده شایسته خدا را دارند، در عناد و حق ستیزی به پایه ای می رسند که برای همه کافران نمونه اند:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَةَ نُوحٍ وَاِمْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ. (تحریم: 10)

خدا برای کسانی که کفر ورزیده اند، زن نوح و زن لوط را مَثَل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند، و کاری از دست [شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: «با داخل شوندگان داخل آتش شوید».

تصویر طبیعی از زن با همه چهره هایش

تصویر طبیعی از زن با همه چهره هایش

«در قصه قرآنی، زن در همه جهات همان گونه که هست و طبیعت و فطرتش اقتضا می کند، تصویر می شود. مثلاً در جست وجوی همسر بر می آید و با لطف و مِهرورزی زوجی می جوید، بی آنکه از حیا و متانت خویش بکاهد. این تصویر قرآنی از دختر شعیب پیامبر است که در مَدین با موسی مواجه می شود:

فَجَاءتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیَاء قَالَتْ إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءهُ وَقَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا یَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ قَالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ. (قصص: 25 27)

پس یکی از آن دو زن در حالی که به آزرم گام برمی داشت نزد وی آمد [و] گفت: «پدرم تو را می طلبد تا تو را به پاداش آب دادن [گوسفندان] برای ما، مزد دهد.» و چون [موسی] نزد او آمد و سرگذشت [خود] را بر او حکایت کرد، [وی] گفت: «مترس که از گروه ستمگران نجات یافتی.» یکی از آن دو [دختر] گفت: «ای پدر،

او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می کنی؛ هم نیرومند [و هم] در خور اعتماد است.» [شعیب] گفت: «من می خواهم یکی از این دو دختر خود را [که مشاهده می کنی] به نکاح تو درآورم».

در این صحنه، با تصویری بدیع برخورد می کنیم؛ راه رفتن بر حیاورزی؛ این، یعنی نهایت عفت. با این همه، هموست که وقتی نزد پدر می رسد، زمینه گفت وگو را مهیا می کند تا موسی به خدمت گرفته شود و مقدمه پیوند فراهم گردد.

در قرآن، با چهره ای دیگر از زن نیز روبه روییم: موجودی مؤنث که هوای نفس همه جانش را تسخیر می کند؛ به گونه ای که عاطفه و عقل و درایت و همه چیزش را به فرمان می گیرد. همسر عزیز مصر نمونه چنین زنی است که در قصه یوسف جلوه می کند.

نیز نمایی دیگر از زن در قصه های قرآن، انسان مهرورز]است[که جانش از عشق مادری لبریز است و قلبش به مِهر یک طفل می تپد. این جلوه را در همسر فرعون می نگریم که وقتی موسی را به گاه طفولیت در چنگ سربازان فرعون دید، فریاد بر می آورد که او را نکشید:

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِّی وَلَکَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَی أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا. (قصص: 9)

و همسر فرعون گفت: «]این کودک[نور چشم من و تو خواهد بود. او را مکشید. شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم».

چهره دیگر زن، نمودِ پادشاهانه اوست؛ پادشاهی که با عقل و حکمت و تدبیر در میان مردم خود جایگاهی بلند می یابد. این چهره از آنِ ملکه «سبا» است».(1)

1- مبانی هنری قصه های قرآن، ص 146 (با تلخیص).

قَالَتْ يَا أَيُّهَا المَلَأُ أَفْتُونِی فِی أَمْرِی مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّی تَشْهَدُونِ قَالُوا نَحْنُ أُوْلُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِی مَاذَا تَأْمُرِينَ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ وَإِنِّی مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِم بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ. (نمل: 32 35)

گفت: «ای سران [کشور] در کارم به من نظر دهید که بی حضور شما [تا به حال] کاری را فیصله نداده ام.» گفتند: «ما سخت نیرومند و دلاوریم، [ولی] اختیار کار با توست، بنگر چه دستور می دهی؟] ملکه[گفت: «پادشاهان چون به شهری درآیند، آن را تباه و عزیزانش را خوار می گردانند، و این گونه می کنند. و [اینک] من ارمغانی به سویشان می فرستم و می نگرم که فرستادگان [من] با چه چیز بازمی گردند».

نام بردن از زنان

نام بردن از زنان

گفته شد که قرآن مجید در نوع شخصیت پردازی خود، به اقتضای اهداف، جزئیات را برمی گزیند و بیان می کند؛ از جمله این امور نام اشخاص است. به این سبب، ذکر کردن یا ذکر نکردن نام شخصیت در قصه قرآنی، با حکمت و دلیل است، ولی در بیشتر موارد، تا جایی که ضرورتی اقتضا نکند، نامی از شخصیت برده نمی شود، تا آنجا که قرآن قصه بعضی از پیامبران را بیان کرده است، ولی نامی از آنها به میان نمی آورد. این شیوه درباره شخصیت های زن هم به کار رفته است. به این سبب از همسران فرعون، نوح، لوط، ابولهب و پادشاه سبا نامی به میان نمی آورد، ولی نام حضرت مریم علیها السلام را بارها ذکر می کند:

«وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَکَانًا شَرْقِیًّا؛ و در این کتاب از مریم یاد کن، آن گاه که از کسان خود، در مکانی شرقی به کناری شتافت». (مریم: 16) چرا که مریم زنی بی همتا میان زنان عالم است و خداوند متعال خواسته است فضیلت و برتری او را بر دیگران نشان دهد تا اسوه ای برای همه انسان ها باشد.(1)

«وَإِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِکَهُ یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفَاکِ عَلَی نِسَاء الْعَالَمِینَ؛ و [یاد کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است». (آل عمران: 42)

سوم اقوام

اشاره

سوم اقوام

شخصیت به طور معمول یک فرد است، ولی گاهی گروه انسانی به دلیل عمل و کنش یکسان، به صورت یک شخص عمل می کنند؛ مانند مردمان گوناگونی که رسولان الهی با آنها روبه رو بوده اند و در قرآن کریم از آنها با اصطلاح «قوم» یاد می شود: قوم نوح، قوم هود، قوم صالح، قوم شعیب، قوم ابراهیم. در قرآن، این اقوام با صفات مشترکی توصیف شده اند: رسولان الهی را تکذیب می کنند، اغنیای آنها همواره در معارضه و مواجهه با رسولان هستند، اما فقرا و مستضعفان قوم به دعوت رسولان ایمان می آورند، و رسولان را یاری می دهند و به این دلیل، اغنیا و مترفین همواره رسولان را بابت پیوستن فقرا و مستضعفان به آنها، سرزنش می کردند.

جدا از این تصویر کلی، قرآن تصویرهای خاص از هر یک از این اقوام ارائه می دهد برای مثال: قوم لوط به دنبال کامجویی از پسران بودند، قوم شعیب در میزان و سنجش کم می گذاشتند، بنی اسرائیل قومی لجوج و بهانه گیر بودند.

1- بحوث فی القصص القرآنی، ص 191 (با تغییر و تلخیص).

تنوع در نمونه ها و الگوهای فردی و اجتماعی در شخصیت های انسانی

تنوع در نمونه ها و الگوهای فردی و اجتماعی در شخصیت های انسانی

از آنجا که قرآن کریم متکفل هدایت بشر در همه عرصه های فردی و اجتماعی است، در قصه های قرآنی نمونه ها و الگوهایی برای هر صنف و گروه یافت می شود، که با توجه به سیر تحول و سرنوشتی که قرآن برای آنها نشان می دهد و قضاوتی که درباره آنها دارد، راه صحیح از غیرصحیح را برای مخاطب، ترسیم می کند:

در عرصه سیاسی:

فرعون: نمونه حاکم مسلط مستکبر که مردمش را به پرستش خود واداشته؛

ذی القرنین: پادشاه صالح و مصلح؛

سلیمان: کسی که بین نبوت و حکومت جمع کرده؛

هامان: وزیر مفسدی که پادشاه را در ظلمش یاری می رساند؛

یوسف: وزیر آگاه و مطمئن؛

ملکه سبأ: حاکمی که در امور مهم مشورت می کند.

در عرصه ثروت

در عرصه ثروت

قارون: نمونه کسی که خدا به او ثروت داده و وی از آن، در به فتنه انداختن مردم استفاده می کند.

در عرصه رسالت

در عرصه رسالت

نوح: دعوت گری صبور که هزار سال قوم خود را از راه های مختلف به سوی حق دعوت می کند؛

ابراهیم: دعوت گری حکیم در مواجهه با حاکم، دعوت گری بصیر در شکستن بت ها و احتجاج با قوم، و دعوت گری مهربان در مواجهه با آذر و استغفار برای او؛

یوسف زندانی: دعوت گری که مسئولیت دعوت خود را فراموش نمی کند؛

لوط: دعوت گری مغلوب که انتظار فرج دارد.

در عرصه اجتماعی

در عرصه اجتماعی

پدر مؤمن و پسر کافر: در نوح و پسرش؛

شوهر کافر و همسر مؤمنه: در فرعون و همسرش؛

شوهر مؤمن و زن کافر: در نوح و لوط و همسرانشان؛

برادرانی که شیطان بین آنها را به هم می زند: در برادران یوسف؛

جوان عفیف: در یوسف در مواجهه با زن عزیز مصر؛

پدر صبور: در یعقوب در فراق یوسف؛

پیرزنی که بچه دار می شود: در زنان ابراهیم و زکریا؛

زن متقی و پاک: در زن عمران و دخترش مریم.

نمونه فساد اجتماعی گروهی

قوم لوط که در پی مردان می افتادند و آشکارا به فسق و فجور مشغول می شدند؛ و در بنی اسرائیل، نمونه مردمی گریزان از هدایت و عصیان گر نسبت به رهبر خود، که طول زمان بردگی، چنان اثر سوء در جانشان گذاشته که نمی توانند آثار آن را از خود دور کنند.

نمونه فساد اجتماعی فردی

عزیز مصر که از کنار انحراف زنش به سادگی می گذرد و زن عزیز مصر، زنی عاشق که به شوهرش خیانت می کند.(1)

سه جن

یکی دیگر از شخصیت های قصه های قرآنی، جن است. جن مانند انسان، مکلّف است و آزاد به اینکه ایمان بیاورد یا کفر ورزد، اطاعت کند یا اهل عصیان باشد. او در قیامت همانند انسان به جزای عمل خود خواهد رسید.

1- خصائص القصه الاسلامیه، صص 77 و 78.

بیشترین حضور جن در قصص قرآنی، در قصه سلیمان علیه السلام است. در این قصه، اجنه در تسخیر حضرت سلیمان، برای او کار می کنند و سلیمان علیه السلام کسانی از آنان را که از فرمان او سرپیچی کنند، مجازات می کند.

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِير يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاء مِن مَّحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ. (سبا: 12 و 13)

و باد را برای سلیمان [رام کردیم] که رفتن آن بامداد، یک ماه، و آمدنش شبانگاه، یک ماه [راه] بود، و معدن مس را برای او ذوب و روان [گردانیدیم[و برخی از جن به فرمان پروردگارشان پیش او کار می کردند، و هر کس از آنها از دستور ما سر برمی تافت، از عذاب سوزان به او می چشانیدیم. آن]متخصصان[برای او هرچه می خواست: از نمازخانه ها و مجسمه ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه ها و دیگ های چسبیده به زمین می ساختند. ای خاندان داوود، شکرگزار باشید. و از بندگان من اندکی سپاس گزارند.

در قسمتی از همین داستان، یکی از جنیان پیشنهاد می دهد که تخت ملکه سبا را پیش از آنکه سلیمان از جای برخیزد، از یمن به شام بیاورد:

قَالَ يَا أَيُّهَا المَلؤا أَيُّكُمْ يَأْتِينِى بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِى مُسْلِمِينَ قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيکَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِکَ وَإِنِّى عَلَيْهِ لَقَوِىٌّ أَمِينٌ. (نمل: 38 و 39)

]سپس] گفت: «ای سران [کشور] کدام یک از شما تخت او را پیش از آنکه مطیعانه نزد من آیند برای من می آورد؟» عفریتی از جن

گفت: «من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی برای تو می آورم و بر این [کار] بسیار توانا و مورد اعتمادم».

ابلیس نیز یکی از جنیان است که در قصه سجود بر آدم علیه السلام ، خدا او را لعن می کند و وی رانده می شود:

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلآئِكَهِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ قَالَ مَا مَنَعَکَ أَلاَّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قَالَ أَنَاْ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِى مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَکَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّکَ مِنَ الصَّاغِرِينَ قَالَ أَنظِرْنِى إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ إِنَّکَ مِنَ المُنظَرِينَ. (اعراف: 11 15)

و در حقیقت، شما را خلق کردیم، سپس به صورتگری شما پرداختیم؛ آن گاه به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید.» پس [همه] سجده کردند، جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود. [خداوند] فرمود: «چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را بازداشت از اینکه سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گِل.» فرمود: «از آن [مقام] فرو شو، تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی؛ پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی.» گفت: «مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده.» فرمود: «تو از مهلت یافتگانی».

وی با وسوسه کردن آدم علیه السلام و حوا، در اخراج آنها از بهشت، نقش اساسی داشت.

چهار حیوانات

چهار حیوانات

از دیگر شخصیت ها و کنشگران در قصه های قرآنی، حیواناتند که گاه حضوری پررنگ و گاه کم رنگ در قصه دارند. در اینجا مروری بر این حیوانات داریم:

کلاغی که خداوند سبحان بر قابیل برانگیخت تا به او شیوه خاک سپاری برادرش را بیاموزاند؛

ناقه صالح که از میان صخره های کوه به عنوان معجزه ای آشکار تولد یافت و بیرون جهید؛

پرندگانی که حضرت ابراهیم علیه السلام آنها را ذبح و قطعه قطعه کرد و هر قطعه ای را بر قله کوهی نهاد و سپس به اذن پروردگار، آنان را زنده کرد؛

نهنگی که یونس را بلعید و بدون هیچ آسیبی او را در شکم خود جای داد و پس از مدتی او را به ساحل افکند؛

گاو بنی اسرائیل که حضرت موسی علیه السلام دستور داد او را ذبح کنند تا قاتل بی گناهی را کشف کند؛

عصای موسی که گرچه در ظاهر چوب دستی ای بیش نبود، ولی در حقیقت نشانی از نشانه های الهی بود که معجزه آسا به صورت ماری بزرگ در می آمد؛

هدهد در داستان سلیمان که خبر بلقیس را به اطلاع آن پیامبر رساند؛

مورچه در داستان سلیمان که با نزدیک شدن سپاه سلیمان، به دیگر مورچگان هشدار داد برای در امان ماندن از پایمال شدن، به خانه هایشان بروند؛

موریانه ای که با خوردن عصای سلیمان، مرگ او را افشا کرد؛

مرکب عزیر که همراه او یکصد سال مرد و سپس زنده شد؛

سگ اصحاب کهف که همراه آنان 309 سال در غار به خواب رفت؛

گِلی که پرنده شد و آن موهبتی بود که خداوند سبحان به حضرت عیسی علیه السلام ارزانی داشت؛ او به فرمان حق از گِل، چیزی شبیه پرنده می ساخت و در آن می دمید، پس آن گِل به صورت پرنده زنده ای می گردید؛

فیل ابرهه که برای تخریب کعبه به کار گرفته شد؛

ابابیل (پرندگانی شبیه پرستو و چلچله)، که از جانب دریای احمر برخاستند و لشکر فیل را مغلوب کردند؛

عنکبوت که برای مخفی کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خانه خویش را در غار ثور بنا نهاد و با تنیدن تار، هرگونه احتمال وجود پیامبر در آن غار را در نظر دشمنان آن حضرت نفی کرد و آنان را از ورود به غار منصرف ساخت.(1)

نکته پایانی در بحث شخصیت این است که از آنجا که در معارف قرآن کریم، عالم هستی شامل عالم غیب و شهود است، دایره شخصیت هایی که در قرآن ترسیم می شود، به همین اندازه گسترده است. از یک سو، خداوند متعال به عنوان یک کنشگر نقش دارد و از سوی دیگر، انسان، ملک، جن و حیوانات نیز صنوف دیگر شخصیتی هستند. این تنوع در صنوف اشخاص، موجب جذابیت دو چندان این قصه ها شده است.

3. زمان در قصه های قرآن

3. زمان در قصه های قرآن

یکی از مؤلفه های داستان زمان است؛ چرا که هر رویدادی ناگزیر در بستر زمان رخ می دهد. از نظر روایت شناسی و با در نظر گرفتن زمان ماجراها، سه گونه روایت در قرآن داریم:

«داستان و حوادثی که به تمامی در گذشته رخ داده اند، سپس داستان برای دیگران نقل می شود؛ قصص انبیا همه از این قبیلند؛

داستان و رخدادهایی که هنوز اتفاق نیفتاده اند، اما وقوع آنها پیشگویی می شود؛ مانند خبر قرآن از غلبه کردن روم بر ایران در آینده نزدیک؛

1- ابوالحسن مطلبی، «نقد کتاب قصص الحیوان فی القرآن بهجت احمد»، فرهنگ جهاد، ش 1، صص 189 191 (با تلخیص).

روایت هایی که هم زمان با نقل شکل می گیرند؛ مانند رویدادهای زندگی پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله ».(1)

با وجود این، در اصطلاح قرآنی فقط به نوع اول، قصه اطلاق می شود. در نتیجه، نه تنها زمان قصه های قرآنی به تمامی در گذشته است، بلکه شامل دوره های تاریخی می شود که فاصله زمانی زیادی با عصر نزول دارند و قرآن کریم این قصه ها را پس از گذشت سال ها نقل می کند.

اینکه قرآن کریم چقدر به ذکر و مشخص کردن زمان وقوع و به طور خاص، دوره تاریخی رویدادهای داستانی اهتمام دارد، در بحث «طرح» خواهد آمد.

4. مکان در قصه های قرآن

4. مکان در قصه های قرآن

از دیگر مؤلفه های داستان، مکان است. هر داستانی ناگزیر در زمان و مکانی رخ می دهد. به این دلیل، برخی در تعریف روایت، قید زمان و مکان را آورده اند و روایت را چنین تعریف می کنند: «روایت، سلسله ای از رویدادهایی همبسته، واقع شده در زمان و مکان» است. البته مکان هر رویدادی متناسب با نوع رویداد است. از این رو، مکان معنایی گسترده دارد، اما اینکه قرآن کریم تا چه اندازه محل وقوع داستان را مشخص کرده است، در بحث «طرح» خواهد آمد.

چند نکته

چند نکته

1. تقابل و درگیری، اساس هر داستان است. در قرآن هم تقابل و درگیری دیده می شود؛ درگیری میان پیامبران و اقوام کافرشان؛ میان پیامبران و طاغوت ها و مانند آن، ولی آیا میان این درگیری های متنوع می توان نقطه مشترکی یافت؟

1- ابوالفضل حری، «احسن القصص؛ رویکرد روایت شناختی به قصص قرآنی»، نامه ادبی، اول، ش 2،ص 96.

بسیاری، این درگیری ها را به درگیری و تقابل بین خیر و شر برمی گردانند، ولی تقابل در قرآن کریم، برتر از درگیری خیر و شر است؛ بلکه درگیری میان ایمان و کفر است. حقیقت آن است که در قرآن کریم، صف بندی میان مؤمنان و کافران است و موضوع نزاع، ایمان و کفر.

با تأمل می توان درگیری دیگری نیز در قصه های قرآنی پیدا کرد که به نوعی برگردان تقابل و درگیری بین ایمان و کفر است و آن درگیری میان خداوند متعال و شیطان به عنوان عصیان گر است؛ این تقابل از سجده نکردن شیطان بر آدم علیه السلام آغاز شد و در طول تاریخ میان جنود الهی و جنود شیطان ادامه دارد.

این تفسیر، به ویژه در قصص پیامبران الهی به روشنی درک می شود؛ چرا که پیامبران الهی، فرستادگان، بندگان مخلص و نمایندگان خدا در زمین هستند.

2. با کمی تأمل، شاید بتوان گفت در بیشتر قصه های قرآنی، به ویژه قصص انبیا، کنش اصلی از خداوند متعال است. در قصه یوسف، فعل و کنش الهی آشکار است؛ اوست که یوسف را از چاه به جاه می رساند و زن عزیز مصر را از عزت به ذلت. اوج جلوه گری کنش و فعل الهی در قصه موسی اتفاق می افتد؛ چرا که خداوند، بیش از هر قصه ای آشکارا وارد میدان می شود؛ خداوند (در وادی مقدس و در کوه طور) خود با موسی سخن می گوید، خودش موسی را نزد فرعون می فرستد و معجزات فراوانی به او عطا می کند؛ خودش فرعون را غرق می کند و بنی اسرائیل را با منّ و سلوی می نوازد. گرچه توقع بنی اسرائیل بیش از این بود و می خواستند آشکارا خدا را ببینند. انصاف آن است که فعل خداوند بیش از هر زمانی آشکارا در قصه حضرت موسی علیه السلام هویدا است؛ بنی اسرائیل طالب بودند خداوند را ببینند و خداوند، خود را در فعل خود، آشکارا نشان داده است.

3. با توجه به نکته پیش، قصص قرآن در بیشتر اوقات، قصه هایی است که خداوند متعال جل و اعلی در آنها درباره فعل خود سخن گفته است. این مطلب در بحث «زاویه دید» گذشت که زاویه دید در قصه های قرآنی گاهی از سوم شخص به اول شخص عوض می شود؛ و آن در جایی است که خداوند متعال، آشکارا به عنوان یک کنش گر در داستان حاضر می شود و از فعل خود سخن می گوید.

4. شاید تفاوت اساسی قصه های قرآنی با قصه های بشری، در همین نکته پیش گفته باشد، نه نکات فنی و فرمی. در قصه های بشری، بشر از خود سخن می گوید و داستان خود را بازگو می کند؛ در حالی که در قصص قرآنی، خداوند متعال از فعل و کنش خود سخن می راند و قصه خویش را می گوید.

5. از آنجا که سخن از فعل خدا برای هیچ بشری امکان پذیر نیست، مگر آنکه خداوند خود قبلاً از فعل خود خبر داده باشد. شاید یکی از وجوه تقلیدناپذیری قصه های قرآنی همین موضوع باشد.

فصل پنجم: طرح در قصه های قرآن

اشاره

فصل پنجم: طرح در قصه های قرآن

پیش از این در تعریف طرح گفته شد: «آن سازمان دهی است که نویسنده برمی گزیند تا از طریق آن داستان را ارائه دهد».

بنابراین، همان طور که در داستان، درباره عناصر چهارگانه (رویداد، اشخاص، زمان و مکان) بحث کردیم، باید بحث شود که از طریق طرح، چگونه این عناصر چهارگانه سازمان یافته، ارائه می شوند.

1. شیوه ارائه رویدادها از طریق طرح در قصه های قرآن

اشاره

1. شیوه ارائه رویدادها از طریق طرح در قصه های قرآن

چگونگی ارائه رویدادهای داستان توسط طرح را می توان ذیل سه عنوان بررسی کرد:

نظم

سرعت روایی

تکرار

الف) نظم در قصه های قرآن

الف) نظم در قصه های قرآن

رویدادها در طرح، به طور معمول، متناظر با داستان به صورت منظم (1و2و3) پیش می روند، ولی گاهی سیر بیان رویدادها از نظم طبیعی پیروی

نمی کند؛ چرا که طرح پس از آغاز، به گذشته یا آینده پرش می کند که به آن گذشته نگر (فلاش بک) یا آینده نگر (فلاش فوروارد) می گویند.

در بسیاری از قصه های قرآنی، سیر حوادث نظم طبیعی خود را دارد، ولی گاهی هم از میانه رویدادها آغاز و سپس با بازگشت به گذشته، ابتدای داستان روایت می شود. به چند مورد که نظم طبیعی در آنها رعایت نشده است، توجه کنید.

در قصه «بنی اسرائیل و گاو، سیر حوادث به طور طبیعی روایت نمی شود. سیر طبیعی قصه این چنین است:

کسی میان بنی اسرائیل کشته می شود؛

مردم اختلاف نظر دارند که قاتل کیست و نزدیک است که این اختلاف به فسادی بزرگ بینجامد؛

از موسی علیه السلام می خواهند تا با معجزه ای قاتل را معرفی کند؛

موسی علیه السلام فرمان می دهد که گاوی ذبح کنند و پاره ای از گوشت آن را بر کشته زنند تا زنده شود و قاتل را معرفی کند؛

مردم بهانه های گوناگون می آورند تا سرانجام، گاو را ذبح می کنند.

قرآن مرحله های چهارم و پنجم را نخست می آورد، آن گاه از مراحل سه گانه آغازین سخن می گوید»:(1)

مرحله چهارم

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُواْ بَقَرَةً قَالُواْ أَتَتَّخِذُنَا هُزُواً قَالَ أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ. (بقره: 67)

1- مبانی هنری قصه های قرآن، ص 173.

مرحله پنجم

قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لّنَا مَا هِیَ قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَهٌ لاَّ فَارِضٌ وَلاَ بِکْرٌ عَوَانٌ بَیْنَ ذَلِکَ فَافْعَلُواْ مَا تُؤْمَرونَ قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنّهَا بَقَرَهٌ صَفْرَاء فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِینَ قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنَا مَا هِیَ إِنَّ البَقَرَ تَشَابَهَ عَلَیْنَا وَإِنَّآ إِن شَاء اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَهٌ لاَّ ذَلُولٌ تُثِیرُ الأَرْضَ وَلاَ تَسْقِی الْحَرْثَ مُسَلَّمَهٌ لاَّ شِیَهَ فِیهَا قَالُواْ الآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا کَادُواْ یَفْعَلُونَ.

مرحله اول و دوم

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادَّارَأْتُمْ فِیهَا وَاللّهُ مُخْرِجٌ مَّا کُنتُمْ تَکْتُمُونَ

مرحله سوم

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا کَذَلِکَ یُحْیِی اللّهُ الْمَوْتَی وَیُرِیکُمْ آیَاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ. (بقره: 67 73)

و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: «خدا به شما فرمان می دهد که ماده گاوی را سر ببرید، گفتند: «آیا ما را به ریشخند می گیری؟» گفت: «پناه می برم به خدا که [مبادا] از جاهلان باشم.»

گفتند: «پروردگارت را برای ما بخوان، تا بر ما روشن سازد که آن چگونه]گاوی[است؟» گفت: «وی می فرماید: آن ماده گاوی است نه پیر و نه خردسال، [بلکه[میانسالی است بین این دو. پس آنچه را [بدان] مأمورید به جای آرید.» گفتند: «از پروردگارت بخواه، تا بر ما روشن کند که رنگش چگونه است؟» گفت: «وی می فرماید: آن ماده گاوی است زرد یکدست و خالص، که رنگش بینندگان را شاد می کند.»

گفتند: «از پروردگارت بخواه، تا بر ما روشن گرداند که آن چگونه [گاوی] باشد؟ زیرا [چگونگی] این ماده گاو بر ما مشتبه شده،]ولی با توضیحات بیشتر تو[ما ان شاء الله حتماً هدایت خواهیم شد.» گفت: «وی می فرماید: در حقیقت، آن ماده گاوی است که نه رام است تا زمین را شخم زند؛ و نه کشتزار را آبیاری کند؛ بی نقص است؛ و هیچ لکه ای در آن نیست.»گفتند: «اینک سخن درست آوردی.»

پس آن را سر بریدند، و چیزی نمانده بود که نکنند و چون شخصی را کشتید، و درباره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید، و حال آنکه خدا، آنچه را کتمان می کردید، آشکار گردانید.

پس فرمودیم: «پاره ای از آن [گاو سربریده را] به آن [مقتول] بزنید [تا زنده شود]». این گونه خدا مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما می نمایاند، باشد که بیندیشید.

در قصه لوط در سوره حجر چنین می خوانیم:

فَلَمَّا جَاء آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ قَالُواْ بَلْ جِئْنَاکَ بِمَا كَانُواْ فِيهِ يَمْتَرُونَ وَأَتَيْنَاکَ بَالْحَقِّ وَإِنَّآ لَصَادِقُونَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلاَ يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ وَامْضُواْ حَيْثُ تُؤْمَرُونَ وَقَضَيْنَآ إِلَيْهِ ذَلِکَ الأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلاء مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ وَجَاء أَهْلُ الْمَدِينَهِ يَسْتَبْشِرُونَ قَالَ إِنَّ هَؤُلاء ضَيْفِى فَلاَ تَفْضَحُونِ. (حجر: 61 68)

پس چون فرشتگان نزد خاندان لوط آمدند، گفت: «شما مردمی ناشناس هستید.» گفتند: «[نه،] بلکه برای تو چیزی آورده ایم که در آن تردید می کردند، و حق را برای تو آورده ایم و قطعاً ما راست گویانیم، پس، پاسی از شب [گذشته] خانواده ات را حرکت ده و [خودت] به دنبال آنان برو، و هیچ یک از شما نباید به عقب بنگرد، و هر جا به شما

دستور داده می شود بروید.» و او را از این امر آگاه کردیم که ریشه آن گروه، صبح گاهان بریده خواهد شد و مردم شهر، شادی کنان روی آوردند. گفت: «اینان مهمانان منند، مرا رسوا مکنید».

از قصه لوط در آیات دیگر قرآن بر می آید که این فرشتگان، تنها هنگامی حقیقت امر را آشکار کردند که مردم شهر مژده گویان رسیدند و به آنان آهنگِ سوء کردند. در اینجا رهایی، و نجات از تنگنا در آغاز آمده و ترتیب زمانی رعایت نشده است. (1)

البته این بر هم خوردن نظم همواره به دلیل حکمتی است که با توجه به مضمون داستان و بافت سوره، می توان آن را دریافت.

ب) سرعت روایی در قصه های قرآن

اشاره

ب) سرعت روایی در قصه های قرآن

زیر فصل ها

توضیحی در باب سرعت روایی

یک صحنه در قصه های قرآن

توضیحی در باب سرعت روایی

اشاره

توضیحی در باب سرعت روایی

گفته شد که زمان در داستان، گاه شمارانه است، ولی در طرح، زمان می تواند گسترده یا فشرده شود. در صورتی که سرعت روایت در طرح را با

سرعت رویدادها در داستان بسنجیم، چهار قسم را می توان صورت بندی کرد:

صحنه: زمان در طرح با داستان یکسان است، مانند زمانی که راوی گفت وگویی را نقل می کند؛

تلخیص: زمان زیادی از داستان در طرح به طور فشرده روایت، و به سرعت از آن گذر می شود؛

توصیف: در حالی که در داستان رویدادها جریان دارد، زمان در داستان باز می ایستد تا راوی چیزی را توصیف کند؛

حذف: طرح، برخی از رویدادهای داستان را اصلاً نمی آورد و حذف می کند.(2)

1- مبانی هنری، قصه های قرآنی، ص 179.
2- 1لوسی گیلمت، «روایت شناسی ژرار ژنت»، خوانش، ش 10.

هر یک از این موارد، به عنوان ابزاری برای روایت با قابلیت هایی ویژه به کار می آیند.

از این منظر به توضیحی بیشتر درباره هر یک می پردازیم.

تلخیص

تلخیص

تلخیص در اصطلاح شناسی داستان، به معنای خلاصه کردن زمان، رویداد، عمل، سرگذشت یا حالت و بیان آن در یک یا چند جمله یا صفحه است. «نویسنده، یا خود به روایت تمام داستان یا بخشی از آن می پردازد، یا این کار را به عهده راوی دیگری می گذارد.» در هر دو حال، تماس خواننده با جهان داستان، با واسطه راوی است و از زبان او می شنود که در جهان داستان چه می گذرد.(1) برای نمونه، در عبارت: «سال گذشته تماماً برای پیدا کردن مدرسه ای مناسب دویدم». عمل تمام سال گذشته در یک سطر خلاصه شده است.

صحنه

صحنه

صحنه در اصطلاح داستان نویسی به این معنی است که «نویسنده به جای نقل وقایع، آنچه روی می دهد را نشان دهد تا به خواننده امکان دهد که بی واسطه و بی دخالت نویسنده یا هر راوی دیگری، با جهان داستان روبه رو شود تا با چشم های خود ببیند که شخصیت ها چه می کنند و با گوش های خود بشنود که آنان چه می گویند».(2)

به این نمونه توجه کنید:

«پسر بچه گفت: کجا می ریم. مادر گفت: می ریم خیابان برای خرید. پسربچه گفت: برام اسباب بازی می خری؟ مادر دست پسربچه را در دستانش فشرد و به انتهای خیابان خیره شد».

1- ناصر ایرانی، داستان: تعاریف، ابزارها و عناصر، ص 50.
2- ناصر ایرانی، داستان: تعاریف، ابزارها و عناصر، ص 50.

در این مثال، ما هر آنچه را روی می دهد، می بینیم و می شنویم. البته روبه رو شدن با جهان داستانی و نشان دادن آنچه اتفاق می افتد، به این معنی نیست که نویسنده تمام آنچه را روی می دهد باید در صحنه بیاورد؛ که چنین چیزی نه امکان پذیر است و نه لازم، بلکه نویسنده برخی کنش ها و گفت وگوهایی را که اتفاق افتاده، گزینش و در صحنه بازنمایی می کند.

اجزای صحنه

اجزای صحنه

آنچه در یک صحنه روی می دهد، شامل کنش و گفت وگوست. راوی داستان، عمل یا گفت وگویی را که در صحنه رخ می دهد، نقل می کند. در مثال بالا ابتدا گفت وگوی میان مادر و بچه نقل می شود، بعد راوی می گوید که مادر دست فرزندش را فشرد و به انتهای خیابان نگریست. یعنی صحنه، ترکیبی از گفت وگو و عمل است.

با اینکه عمل و گفت وگو هر دو از اجزای صحنه هستند، گفت وگو به قصه سرزندگی خاصی می دهد و در صورتی که به درستی در قصه بیاید، قصه را جذاب تر می کند و به خواننده اجازه می دهد بی واسطه با افکار شخصیت ها روبه رو شود.

قابلیت های صحنه و تلخیص در روایت داستانی

قابلیت های صحنه و تلخیص در روایت داستانی

تلخیص و صحنه، دو ابزار اصلی روایت در کار داستانی اند، ولی هر کدام توانایی ها و ضعف هایی دارند. در تلخیص، راوی رویدادی را مدتی پس از اینکه اتفاق افتاده، بازگو می کند. از این رو، مخاطب از رویدادها دور است. در صحنه، راوی دخالت خود را به حداقل می رساند و به گونه ای کار می کند که گویی خود مخاطب، بی واسطه با جهان داستان روبه روست و آنچه را اتفاق می افتد می بیند و می شنود. از این رو، مخاطب به رویدادها گویی نزدیک تر است و خود،

مشاهده گری در صحنه است. بر این اساس، صحنه بسیار جذاب تر از تلخیص عمل می کند و مشارکت مخاطب را بیشتر در پی دارد.

در مقابل این امتیاز، این کاستی هم در صحنه وجود دارد که در رساندن اطلاعات، ناتوان تر از تلخیص است. با تلخیص می توان رویدادهای یک هفته، یک سال یا یک دوره زندگی را در چند سطر گفت.

کاربرد صحیح تلخیص و صحنه

کاربرد صحیح تلخیص و صحنه

تلخیص و صحنه، هر دو از ابزارهای کارآمد در قصه خوب به شمار می روند، ولی زمانی قصه ای به خوبی روایت می شود که از هر یک از این دو نوع ابزار، به جا و به خوبی استفاده شود؛ به این صورت که رویدادهای جالب و مهم و مؤثر در سرنوشت شخصیت های داستان، به طور کامل و با شرح و توصیف جزئیات لازم، به گونه ای در صحنه بیاید که خواننده در برابر منظره کامل و ملموس آن رویدادها قرار بگیرد، ولی هرگاه در طول مدت معینی از داستان، حادثه جالب و مهم و تعیین کننده ای روی ندهد، آن مدت، چه کوتاه باشد (مثلاً یک ساعت) و چه بلند (مثلاً یک سال یا ده سال یا بیشتر)، در یک یا چند جمله یا بند یا صفحه، فشرده و خلاصه شود. بدین ترتیب، خواننده نه احساس خواهد کرد که در جریان داستان شکاف و حلقه گمشده ای وجود دارد و نه با خواندن مطالب کسل کننده دچار ملال خواهد شد.

توصیف

توصیف

سومین ابزار روایت داستانی، توصیف است. توصیف، نسبت به صحنه و تلخیص در روایت داستانی از اهمیت کمتری برخوردار است. در واقع، در توصیف گویی چرخ گردنده داستان از کار می ایستد و داستان با درنگ، این فرصت را به خواننده می دهد که در تصویری ثابت، منظره ای خارجی یا ویژگی های ظاهری یا حالات روحی شخصیتی را نظاره کند.

به این نمونه از توصیف توجه کنید:

«گذرگاه، سخت و هموار بود و در این صبح زود هنوز غبارآلود نشده بود. کمی پایین تر تپه های پوشیده از بلوط و شاه بلوط را می دیدی و در دوردست ها دریا را، و در سوی دیگر، کوه های سفید از برف را».

و این نمونه:

«او شخصی بود خوش قیافه و خوش هیکل که عضلات نیرومندی داشت و قامتی بلند». (1)

که در اولی منظره ای و در دومی شخصی توصیف می شود.

حذف

حذف

همان طور که به کارگیری درست صحنه و تلخیص و توصیف، جان و نشاط به روایت می دهد، حذف های بجای رویدادها نیز باعث ایجاد ریتم مناسب می شود؛ چرا که نه امکان دارد و نه مناسب است همه رویدادهای داستانی در طرح بیاید، که در این صورت با روایتی کش دار و ملال آور مواجه خواهیم شد. قصه خوب آن است که آنچه را مخاطب می تواند حدس بزند، حذف کند، تا با تند کردن روند داستان، ضرب آهنگ مناسبی به آن بدهد.

اکنون که با چگونگی اجزای سرعت روایی و ابزارهای روایی آشنا شدیم، این موارد را در قصص قرآنی بررسی می کنیم.

یک صحنه در قصه های قرآن

یک صحنه در قصه های قرآن

در روند روایت، مهم ترین و جذاب ترین ابزار روایت، صحنه است و در هر صحنه، گفت وگوها مهم ترین عنصر جذاب است.

1- داستان: تعاریف، ابزارها و عناصر، ص 103.

در قصه های قرآنی، صحنه بیش از تلخیص به کار رفته است؛ به گونه ای که می توان آن را یکی از ویژگی های فرمی این قصه ها دانست. در صحنه بیش از آنکه نمایش عمل و کنش شخصیت ها باشد، از گفت وگو استفاده شده است؛ به گونه ای که در برخی موارد داستان از همان ابتدا با یک صحنه آغاز می شود، مانند داستان حضرت یوسف علیه السلام : «إِذْ قال یوسُفُ ِلأَبیهِ یا أَبَتِ انی رَایتُ أَحَدَ عَشَرَ کوْکبًا وَ الشّمْسَ وَ القَمَرَ رَایتُهُمْ لی ساجِدینَ؛]یاد کن[زمانی را که یوسف به پدرش گفت: «ای پدر، من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم [آنها] برای من سجده می کنند». (یوسف: 3)

و جالب آنکه آغاز همین صحنه، با گفت وگوست.

گفت وگو در قصه های قرآن

اشاره

گفت وگو در قصه های قرآن

گفته شد که گفت وگو یکی از اجزای صحنه است؛ بلکه صحنه با گفت وگوست که زنده و جذاب جلوه می کند. گفت وگو در داستان باعث می شود مخاطب بیش از پیش احساس حضور در متن داستان داشته باشد. افزون بر آن، در گفت وگو، بدون واسطه راوی، شخصیت ها برملا، و مخاطب از اندیشه های آنها به روشنی آگاه می شود.

گفت وگو در قصه های قرآنی عنصری اساسی و محوری است، به گونه ای که شاید در کمتر روایت بشری این گونه از گفت وگو استفاده شده باشد. برای شناخت بیشتر گفت وگو در صحنه های قرآنی، توجه به چند نکته مفید است.

استفاده حداکثری از گفت وگو در قصه های قرآن

استفاده حداکثری از گفت وگو در قصه های قرآن

یکی از ویژگی های بارز قصه های قرآنی استفاده حداکثری از گفت وگوست؛ به گونه ای که در کمتر روایت بشری گفت وگو به این صورت دیده می شود. بنابراین، گفت وگو کارکرد بسیاری از عناصر دیگر را هم بر عهده می گیرد؛ مانند این قطعه از داستان حضرت ابراهیم علیه السلام که تمام ماجرا با گفت وگو بیان شده است:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتَی قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَی وَلَکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنْ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ. (بقره: 260)

و [یاد کن] آن گاه که ابراهیم گفت: «پروردگارا، به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی؟»

فرمود: «مگر ایمان نیاورده ای؟»

گفت: «چرا، ولی تا دلم آرامش یابد».

فرمود: «پس، چهار پرنده برگیر و آنها را نزد خود ریز ریز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها را قرار ده؛ آن گاه آنها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می آیند و بدان که خداوند توانا و حکیم است».

و مانند این قسمت از محاجه هود علیه السلام قومش:

وَإِلَی عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکُمْ مِنْ إِلَهٍ غَیْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّکَ مِنْ الْکَاذِبِینَ.

قَالَ یَا قَوْمِ لَیْسَ بِی سَفَاهَةٌ وَلَکِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ.

أُبَلِّغُکُمْ رِسَالَاتِ رَبِّی وَأَنَا لَکُمْ نَاصِحٌ أَمِینٌ.

أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَکُمْ ذِکْرٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَلَی رَجُلٍ مِنْکُمْ لِیُنذِرَکُمْ وَاذْکُرُوا إِذْ جَعَلَکُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَکُمْ فِی الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْکُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون.

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا کَانَ یَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ کُنتَ مِنْ الصَّادِقِینَ.

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِی فِی أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانتَظِرُوا إِنِّی مَعَكُمْ مِنْ الْمُنتَظِرِينَ.

فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِين. (اعراف: 65 72)

و به سوی عاد، برادرشان هود را [فرستادیم]؛ گفت: «ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست، پس آیا پرهیزکاری نمی کنید؟»

سران قومش که کافر بودند، گفتند: «در حقیقت، ما تو را در سفاهت می بینیم و جداً تو را از دروغ گویان می پنداریم».

گفت: «ای قوم من، در من سفاهتی نیست، ولی من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم. پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم. آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان، پندی از جانب پروردگارتان برای شما آمده تا شما را هشدار دهد؟ و به خاطر آورید زمانی را که [خداوند] شما را پس از قوم نوح، جانشینان [آنان] قرار داد، و در خلقت، بر قوّت شما افزود. پس نعمت های خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار شوید».

گفتند: «آیا به سوی ما آمده ای که تنها خدا را بپرستیم و آنچه را که پدرانمان می پرستیدند رها کنیم؟ اگر راست می گویی، آنچه را به ما وعده می دهی برای ما بیاور».

گفت: «راستی که عذاب و خشمی [سخت] از پروردگارتان بر شما مقرر گردیده است. آیا درباره نام هایی که خود و پدرانتان [برای بت ها] نام گذاری کرده اید، و خدا بر [حقانیت] آنها برهانی فرو نفرستاده با من مجادله می کنید؟ پس منتظر باشید که من [هم] با شما از منتظرانم».

پس او و کسانی را که با او بودند، به رحمتی از خود رهانیدیم و کسانی را که آیات ما را دروغ شمردند و مؤمن نبودند ریشه کن کردیم.

در این دو نمونه، گفت وگو حجم بالایی از روایت را به خود اختصاص می دهد.

تک گویی در قصه های قرآن

تک گویی در قصه های قرآن

معمول گفتارها در قصه های بشری و قصه های قرآنی، گفت وگوی دو طرفه است. نمونه آشکار این گونه گفت وگوها در قرآن کریم، گفت وگوی موسی علیه السلام و فرعون و گفت وگوی بیشتری پیامبران با قومشان است که به صورت رفت و برگشت صورت می گیرد. گاهی به جای گفت وگو، تک گویی به کار می رود، مانند این آیه که حضرت موسی علیه السلام «عسی ربی» را خطاب به کسی بیان نکرده، بلکه تک گویی آن حضرت است:

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّی أَنْ يَهْدِيَنِی سَوَاءَ السَّبِيلِ. (قصص: 21 23)

موسی ترسان و نگران از آنجا بیرون رفت [در حالی که می] گفت: «پروردگارا، مرا از گروه ستمکاران نجات بخش.» و چون به سوی [شهر] مدین رو نهاد [با خود] گفت: «امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند».

در قصه یوسف علیه السلام ، زمانی که برادران گزارش دستگیری بنیامین را به یعقوب علیه السلام می دهند، یعقوب علیه السلام از آنها رو برمی گرداند و با خود واگویه می کند که «یا اسفا علی یوسف»: «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كظيمٌ؛ و از آنان روی گردانید و گفت: «ای دریغ بر یوسف»، و در حالی که اندوه خود را فرو می خورد، چشمانش از اندوه سپید شد». (یوسف: 84)

یا این آیه که جمله «یا ویلتی» تک گویی قابیل است:(1)

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُوَارِی سَوْأَهَ أَخِیهِ قَالَ یَا وَیْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَکُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِیَ سَوْأَهَ أَخِی فَأَصْبَحَ مِنْ النَّادِمِینَ. (مائده: 31)

پس، خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید، تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. [قابیل] گفت: «وای بر من، آیا عاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟» پس از [زمره]پشیمانان گردید.

طرف های گفت وگو در قصه های قرآن

طرف های گفت وگو در قصه های قرآن

در قرآن، طرف های گفت وگو تنوع زیادی دارد؛ از جمله:

گفت وگوی خداوند و بعضی مخلوقاتش، مانند: گفت وگوی خداوند متعال با ملایک و آدم و ابلیس در قصه آفرینش آدم و نیز گفت وگوی خداوند متعال با موسی علیه السلام در وادی مقدس؛

گفت وگوی ملایک و بشر در قصه مریم و ذکریا و نیز قصه ابراهیم و قصه لوط؛

گفت وگو بین انسان ها که در بیشتر قصه ها هست، مانند گفت وگوی پیامبران با اقوام خود یا با طاغوت ها؛

گفت وگوی انسان و حیوان در قصه سلیمان، در گفت وگوی آن حضرت با هدهد؛

گفت وگوی انسان و جن، در گفت وگوی بین سلیمان و یکی از اجنه در ماجرای آوردن تخت ملکه سبأ.(2)

1- نک: تحلیل عناصر ادبی و هنری در داستان های قرآن، ص 174.

2- خصائص القصه الاسلاميه، ص 90.

کارکردهای معمول گفت وگو در قصه های قرآن

گفت وگوی خوب در هر قصه ای، کارکردها و ویژگی هایی دارد، مانند:

ایجاد حس حضور در صحنه برای مخاطب،

افشای شخصیت ها،

پیش بردن کنش داستانی.

این کارکردها را در گفت وگوهای قرآنی به روشنی می توان یافت. برای نمونه، در گفت وگوی موسی و فرعون، اولاً قصه بدون دخالت راوی نقل می شود. همین حضور حداقلی راوی، باعث احساس حضور بی واسطه مخاطب در صحنه می شود؛ گویی مخاطب، خود در کاخ فرعون حضور دارد و گفت وگوها را می شنود. ثانیاً پیشرفت کنش داستانی از طریق گفت وگو صورت می گیرد. داستان از دعوت اولیه موسی علیه السلام به آنجا می رسد که هر دو طرف در یک میدان علنی به آزمونی سخت تن در می دهند. ثالثاً هویت هر دو شخصیت را از طریق کلام هر یک درک می کنیم؛ موسی علیه السلام در این صحنه پیامبری مؤمن و مطمئن به رسالت خود است که در مقابل انواع ترفندهای فرعون، با استدلال و منطق در کلام جلو می رود. در مقابل، فرعون را می بینیم که متکبرانه با موسی برخورد می کند و از همان ابتدا می کوشد او را تحقیر کند؛ پس از بزرگ شدن موسی در دربار و نیز ارتکاب او به قتل سخن به میان می آورد و در مقابل کلام منطقی موسی، جنون را به او نسبت می دهد. سپس همان طور که طبیعت مستکبرانه اش اقتضا می کند، موسی را تهدید می کند و زمانی که با معجزات موسی روبه رو می شود، او را به ساحر بودن متهم می کند. این گونه است که ما هر دو شخصیت را در کلامشان می بینیم.

وَإِذْ نَادَى رَبُّکَ مُوسَى أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ قَالَ رَبِّ إِنِّی أَخَافُ أَنْ يُکَذِّبُونِی وَيَضِيقُ صَدْرِی وَلَا يَنْطَلِقُ

لِسَانِی فَأَرْسِلْ إِلَی هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَیَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ یَقْتُلُونِی قَالَ کَلَّا فَاذْهَبَا بِآیَاتِنَا إِنَّا مَعَکُمْ مُسْتَمِعُونَ فَأْتِیَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیدًا وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْکَافِرِینَ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْمًا وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ وَتِلْکَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَیَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِی إِسْرَائِیلَ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِینَ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا إِنْ کُنْتُمْ مُوقِنِینَ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ قَالَ رَبُّکُمْ وَرَبُّ آبَائِکُمُ الْأَوَّلِینَ قَالَ إِنَّ رَسُولَکُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَیْنَهُمَا إِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَیْرِی لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِینَ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُکَ بِشَیْءٍ مُبِینٍ قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ

فَأَلْقَی عَصَاهُ فَإِذَا هِیَ ثُعْبَانٌ مُبِینٌ وَنَزَعَ یَدَهُ فَإِذَا هِیَ بَیْضَاءُ لِلنَّاظِرِینَ قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِیمٌ یُرِیدُ أَنْ یُخْرِجَکُمْ مِنْ أَرْضِکُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ. (شعرا: 10 35)

و [یاد کن] هنگامی را که پروردگارت موسی را ندا درداد: «به سوی قوم ستمکار برو؛ قوم فرعون؛ آیا پروا ندارند؟»

گفت: «پروردگارا، می ترسم مرا تکذیب کنند و سینه ام تنگ می گردد و زبانم باز نمی شود. پس به سوی هارون بفرست. و آنان بر من خونی دارند و می ترسم مرا بکشند».

فرمود: «نه، چنین نیست؛ نشانه های ما را [برای آنان] بِبَرید که ما با شما شنونده ایم. پس به سوی فرعون بروید و بگویید: ما پیامبر پروردگار جهانیانیم، فرزندان اسرائیل را با ما بفرست».

[فرعون] گفت: «آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را نزد ما نماندی؟ و [سرانجام] کار خود را کردی، و تو از ناسپاسانی».

[موسی] گفت: «آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم، و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد و [آیا] اینکه فرزندان اسرائیل را بنده [خود] ساخته ای، نعمتی است که منتش را بر من می نهی».

فرعون گفت: «و پروردگار جهانیان چیست؟»

گفت: «پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر اهل یقین باشید».

[فرعون] به کسانی که پیرامونش بودند گفت: «آیا نمی شنوید؟»

موسی دوباره گفت: «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما».

]فرعون[گفت: «واقعاً این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، سخت دیوانه است».

]موسی[گفت: «پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است، اگر تعقل کنید».

]فرعون] گفت: «اگر خدایی غیر از من اختیار کنی، قطعاً تو را از [جمله] زندانیان خواهم ساخت».

گفت: «گرچه برای تو چیزی آشکار بیاورم؟»

گفت: «اگر راست می گویی آن را بیاور».

پس عصای خود بیفکند و به ناگاه اژدهایی نمایان شد. و دستش را بیرون کشید و بناگاه آن برای تماشاگران سپید می نمود.

]فرعون] به درباریانش گفت: «واقعاً این ساحری بسیار داناست. می خواهد با سحر خود، شما را از سرزمینتان بیرون کند، اکنون چه رأی می دهید؟»

کارکردهای ویژه گفت وگو در قصه های قرآن

اشاره

کارکردهای ویژه گفت وگو در قصه های قرآن

گفته شد که بیشتر قصه های قرآنی از گفت وگو به صورت حداکثری استفاده می کنند. در نتیجه، گفت وگو کارکردی را که سایر عناصر باید داشته باشد نیز به عهده می گیرد. اکنون به چند نمونه از این کارکردها که ویژه قصه های قرآنی است، اشاره می شود.

گفت وگو به جای نقل کنش

گفت وگو به جای نقل کنش

در برخی قصه های قرآن، گفت وگو جای نقل رویدادها را می گیرد، مانند این نمونه که ما از طریق این گفت وگو، در جریان کار سامری و چگونگی گوساله پرست شدن بنی اسرائیل قرار می گیریم:

قَالَ یَا هَارُونُ مَا مَنَعَکَ إِذْ رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِی أَفَعَصَیْتَ أَمْرِی قَالَ یَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی وَلَا بِرَأْسِی إِنِّی خَشِیتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی قَالَ فَمَا خَطْبُکَ یَا سَامِرِیُّ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ یَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَکَذَلِکَ سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیَاهِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَکَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَی إِلَهِکَ الَّذِی ظَلْتَ عَلَیْهِ عَاکِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِی الْیَمِّ نَسْفًا. (طه: 92 97)

]موسی[گفت: «ای هارون، وقتی دیدی آنها گمراه شدند، چه چیز مانع تو شد، که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سر باز زدی؟»

گفت: «ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه [موی] سرم را؛ من ترسیدم بگویی: میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سخنم را مراعات نکردی».

]موسی[گفت: «ای سامری، منظور تو چه بود؟»

گفت: «به چیزی که [دیگران] به آن پی نبردند، پی بردم، و به قدرِ مشتی از رد پای فرستاده [خدا، جبرئیل] برداشتم و آن را در پیکر [گوساله] انداختم، و نَفْس من برایم چنین فریبکاری کرد».

گفت: «پس برو که بهره تو در زندگی این باشد که [به هر که نزدیک تو آمد] بگویی: به من دست مزنید و تو را موعدی خواهد بود که هرگز از آن تخلف نخواهی کرد، و [اینک] به آن خدایی که پیوسته ملازمش بودی بنگر؛ آن را قطعاً می سوزانیم و خاکسترش می کنیم [و] در دریا فرو می پاشیم».

گفت وگو به جای تلخیص

گفت وگو به جای تلخیص

از جمله ابزارهای ضروری برای روایت یک داستان، تلخیص است که موجب سرعت داستان می شود؛ به ویژه در جایی که لازم باشد در فرصتی کوتاه، داستانی بلند نقل شود، این عنصر بسیار به کار می آید. در مقابل، گفت وگو باعث می شود از سرعت داستان، کاسته و حجم داستان زیاد شود.

تمهیدی که در قرآن دیده می شود، این است که گاهی گفت وگوها بار تلخیص را به دوش می کشند. در نتیجه، هم داستان به سرعت روایت می شود و هم مخاطب، خود را در صحنه احساس می کند. با این تمهید، مزایای هر دو عنصر در یک جا جمع می شود؛ مانند این بخش از کلام نوح علیه السلام که آن حضرت خلاصه ای از دعوت خود و برخورد قومش را به عرض پروردگار عالم (جل و علی) می رساند و مخاطب نیز در جریان رویدادها قرار می گیرد:

قَالَ رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعَائِی إِلَّا فِرَارًا وَإِنِّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِیَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَکْبَرُوا اسْتِکْبَارًا ثُمَّ إِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ إِنِّی أَعْلَنتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کَانَ غَفَّارًا یُرْسِلْ السَّمَاءَ عَلَیْکُمْ مِدْرَارًا قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِی وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ یَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا

وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدْ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا. (نوح: 6 11 و 21 24)

]نوح[گفت: «پروردگارا، من قوم خود را شب و روز دعوت کردم، و دعوت من جز بر گریزشان نیفزود. و من هر بار که آنان را دعوت کردم تا ایشان را بیامرزی، انگشتانشان را در گوش هایشان کردند و ردای خویشتن بر سر کشیدند و اصرار ورزیدند و هرچه بیشتر بر کبر خود افزودند. سپس من آشکارا آنان را دعوت کردم. باز من به آنان اعلام نمودم و در خلوت [و] پوشیده نیز به ایشان گفتم. گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است. [تا] بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد.» ... نوح گفت: «پروردگارا، آنان نافرمانی من کردند و کسی را پیروی نمودند که مال و فرزندش جز بر زیان وی نیفزود. و دست به نیرنگی بس بزرگ زدند. و گفتند: زنهار، خدایان خود را رها مکنید، و نه «وَدّ» را واگذارید و نه «سُواع» و نه «یَغُوث» و نه «یَعُوق» و نه «نَسْر» را. و بسیاری را گمراه کرده اند. [بار خدایا،] جز بر گمراهی ستمکاران میفزای».

گفت وگو قرینه ای برای حذف

اشاره

گفت وگو قرینه ای برای حذف

در قصه های قرآن، ایجاز در کلام به واسطه حذف، بسیار است. البته همواره قرینه هایی برای استنباط قطعه حذف شده از متن می توان یافت. از جمله این قرینه هاگفت وگوست؛ به صورتی که از گفت وگو می توان رویداد حذف شده را حدس زد.

در قصه سلیمان می خوانیم: «اذْهَب بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ قَالَتْ يَا أَيُّهَا المَلَأُ إِنِّى أُلْقِىَ إِلَىَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ؛ این نامه مرا ببر و

به سوی آنها بیفکن، آن گاه از ایشان روی برتاب، پس ببین چه پاسخ می دهند. [ملکه سبا] گفت: «ای سران [کشور] نامه ای ارجمند برای من آمده است». (نمل: 28 و 29)

در این قطعه، بین دو آیه 28 و 29، حذفی صورت گرفته است؛ چرا که در آیه اول، دستور رفتن به سوی ملکه سباست و در آیه بعد، کلام ملکه سبا بعد از دریافت نامه. پس به قرینه کلام سلیمان، چگونگی رفتن هدهد حذف شده است.

یا در نمونه دیگر خداوند متعال به موسی و هارون دستور می دهد که به دربار فرعون بروند:

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ. (شعرا: 15 18)

پس به سوی فرعون بروید و بگویید: «ما پیامبر پروردگار جهانیانیم، فرزندان اسرائیل را با ما بفرست.» [فرعون] گفت: «آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را نزد ما نماندی؟»

که به قرینه دستور الهی، کلام موسی به فرعون، در آیه 17 حذف شده است و مخاطب یک باره با جواب فرعون در آیه 18 روبه رو می شود.

دو تلخیص در قصه های قرآن

دو تلخیص در قصه های قرآن

در قصه های قرآنی تلخیص کمتر از صحنه به کار رفته است. با این حال، تلخیص ها در قصص قرآنی نقش ایفا می کند؛ مانند این تلخیص در قصه نوح که تمام مدت رسالت و دعوت نوح علیه السلام طی هزار سال را در دو آیه به صورت فشرده می آورد:

َلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا الى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ الفَ سَنَهٍ الا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَان وَهُمْ ظَالمُونَ فَانجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَهِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعالمينَ. (عنکبوت: 14 و 15)

و به راستی، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد، تا طوفان آنها را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت. و او را با کشتی نشینان برهانیدیم و آن [سفینه] را برای جهانیان عبرتی گردانیدیم.

سه توصیف در قصه های قرآن

سه توصیف در قصه های قرآن

در قصه های قرآنی توصیف کم به کار رفته است. با این حال، نمونه هایی از توصیف را در قصه های قرآنی می توان یافت، از جمله:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَیَسْتَحْیِی نِسَاءَهُمْ ۚ إِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ. (قصص: 4)

فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم کرد؛ گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را [برای کنیزی و خدمت] زنده نگه می داشت؛ او به یقین از مفسدان بود!

تمام آیه در توصیف فرعون است. این آیه نیز در توصیف مستقیم فرعون است: «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا ۗ إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا کَانُوا خَاطِئِینَ؛ هنگامی که مادر [موسی] به فرمان خدا او را به دریا افکند، خاندان فرعون او را از آب گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد! مسلّماً فرعون و هامان و لشکریانشان خطاکار بودند». (قصص: 8)

این آیه در توصیف خضر نبی است: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَیْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا؛ [در آن جا] بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمت [و موهبت عظیمی] از سوی خود به او داده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم». (کهف: 65)

چهار حذف در قصه های قرآن

گفته شد که به طور معمول در طرح، برخی از رویدادهای سطح داستانی حذف می شود؛ چرا که نه امکان دارد و نه مناسب است همه رویدادهای سطح داستانی در طرح بازنمایی شود. ویژگی خاص قصه های قرآنی آن است که حذف در آنها بیش از معمول قصه های بشری اتفاق می افتد؛ به گونه ای که گاهی در این قصه ها پرش احساس می شود. وجود این پرش ها می تواند دلایل متعددی داشته باشد، از جمله:

این قصه ها در زمان روایت، نزد مخاطبان آن دوران معروف بوده و نیازی به ذکر تمام رویدادها نبوده است؛

قصه می خواهد مشارکت حداکثری مخاطب را جلب کند. پس با حذف برخی رویدادها با قرینه قبلی، مخاطب را در ساخت داستان فعال نگه می دارد؛

اساساً قرآن کریم به اندازه ای به جزئیات قصه می پردازد که اهداف خود را تأمین کند و ملتزم به انتقال تمام رویدادها نیست.

برای این گونه حذف ها در قصه های قرآنی مثال های فراوانی می توان یافت؛ از جمله در قصه یوسف، زمانی که آن حضرت برادر کوچکش را نزد خود نگه داشته است، برادر بزرگ تر به برادرانش می گوید نزد پدر بروید و بگویید که پسرت دزدی کرده است. این کلام، به پاسخ یعقوب وصل می شود؛ یعنی بین دو آیه 81 و82 حذفی اتفاق افتاده است:

ارْجِعُوا الی أَبِیکُمْ فَقُولُوا یَا أَبَانا ان ابْنَکَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا الا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا کُنَّا لِلْغَیْبِ حَافِظِینَ وَاسْال القَرْیَهَ التِی کُنَّا فِیهَا وَالعِیرَ التِی أَقْبَلْنَا فِیهَا وَانا لَصَادِقُونَ قَال بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ انفُسُکُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِیلٌ عَسَی اللّٰهُ ان یَأتِیَنِی بِهِمْ جَمِیعًا انهُ هُوَ العَلِیمُ الحَکِیمُ. (یوسف: 81 83)

نزد پدرتان بازگردید و بگویید: ای پدر، پسرت دزدی کرده، و ما جز آنچه می دانیم گواهی نمی دهیم و ما نگهبان غیب نبودیم. و از [مردم] شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو، و ما قطعاً راست می گوییم. [یعقوب] گفت: «[چنین نیست،] بلکه نفس شما امری [نادرست] را برای شما آراسته است. پس [صبر من] صبری نیکوست. امید که خدا همه آنان را به سوی من [باز] آورد، که او دانای حکیم است».

و در ادامه همین آیات می خوانیم:

وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ يَابَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ. (یوسف: 84 89)

و از آنان روی گردانید و گفت: «ای دریغ بر یوسف»، و در حالی که اندوه خود را فرو می خورد، چشمانش از اندوه سپید شد. [پسران او] گفتند: به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی.» گفت: «من شکایت غم و اندوه خود را نزد خدا می برم، و از [عنایت] خدا چیزی می دانم که شما نمی دانید. ای پسران من، بروید و از یوسف و برادرش جست وجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید؛ زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی شود.» پس چون

[برادران] بر او وارد شدند، گفتند: «ای عزیز، به ما و خانواده ما آسیب رسیده است و سرمایه ای ناچیز آورده ایم. بنابراین پیمانه ما را تمام بده و بر ما تصدق کن که خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد.» گفت: «آیا دانستید، وقتی که نادان بودید، با یوسف و برادرش چه کردید؟».

که آشکار است بین آیات 86 و87، حذفی صورت گرفته است؛ چرا که صحنه از گفتار یعقوب در کنعان به گفت وگوی برادران با یوسف وصل می شود.

همچنین در داستان اصحاب قریه بین آیات 25 و 26 حذفی آشکار می توان یافت. داستان این گونه آغاز می شود:

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلا أَصْحَابَ القَرْيَهِ إِذْ جَاءَهَا المُرْسَلُونَ إِذْ أَرْسَلْنَا اليْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزنَا بِثَالثٍ فَقَالوا انا اَلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ ... وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى المَدِينَهِ رَجُلٌ يَسْعَى قَال يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا المُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْالكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ وَمَا لِىَ لا أَعْبُدُ اَلذِى فَطَرَنِى وَاليْهِ تُرْجَعُونَ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ الهَهً ان يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لا تُغْنِ عَنِّى شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلا يُنْقِذُونِ انى إِذًا لَفِى ضَلال مُبِينٍ انى آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاَسْمَعُونِ قِيلَ ادْخُلِ الجَنَّهَ قَال يَا لَيْتَ قَوْمِى يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِى رَبِّى وَجَعَلَنِى مِنَ المُكْرَمِينَ. (یس: 13 و 14، 20 27)

[داستان] مردم آن شهری را که رسولان بدان جا آمدند، برای آنان مَثَل زن. آن گاه که دو تن سوی آنان فرستادیم، و [لی] آن دو را دروغزن پنداشتند، تا با سومین،]فرستاده] [آنان را] تأیید کردیم. پس [رسولان] گفتند: «ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شده ایم.»... و [در این میان] مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد، [و] گفت: «ای مردم، از این فرستادگان پیروی کنید؛ از کسانی که پاداشی از شما نمی خواهند و خود [نیز] بر راه راست قرار دارند، پیروی کنید. آخر چرا کسی را

نپرستم که مرا آفریده است و [همه] شما به سوی او بازمی گردید؟ آیا به جای او خدایانی را بپرستم که اگر [خدای] رحمان بخواهد به من گزندی برساند، نه شفاعتشان به حالم سود می دهد و نه می توانند مرا برهانند؟ در آن صورت، من قطعاً در گمراهی آشکاری خواهم بود. من به پروردگارتان ایمان آوردم. [اقرار] مرا بشنوید.» سرانجام به جرم ایمان کشته شد، و [بدو] گفته شد: «به بهشت درآی.»گفت: «ای کاش، قوم من می دانستند، که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و در زمره عزیزانم قرار داد».

آشکار است که داستان در آیه 25 در حالی که نصیحت های این مرد را بیان می کند، به آیه 26 وصل می شود که او در بهشت می گوید: «ای کاش قوم من می دانستند که خداوند مرا آمرزیده است.» در این بین، مخاطب می تواند استنباط کند که بر اثر همین نصایح، مردم او را به شهادت رسانده اند و خداوند متعال او را به بهشت پاداش داده است.

البته در این قطع، نکته ای ظریف وجود دارد و آن اینکه، اولاً آخرت، امری قطعی و ثابت است و ثانیاً بعد از مرگ، بهشت و جهنم شخص (در برزخ) بی درنگ آغاز می شود.

ج) تکرار در قصه های قرآن

ج) تکرار در قصه های قرآن

از جمله بحث های طرح، این است که رویدادهای داستان با چه بسامدی در طرح نقل می شود. ژرار ژنت در این مورد، سه صورت را دسته بندی کرده است.(1)

مفرد: یک مرتبه نقل چیزی که یک مرتبه اتفاق افتاده است؛

مکرر: چند مرتبه نقل چیزی که یک مرتبه اتفاق افتاده است؛

بازگو: یک مرتبه نقل چیزی که چند مرتبه اتفاق افتاده است.

1- «روایت شناسی ژرار ژنت»، ص4.

به هر حال آنچه در قرآن به فراوانی دیده می شود و محل گفت وگو و از نظر برخی (مستشرقان) محل اشکال است، بسامد مکرر در قصه های قرآنی است که از دیرباز با عنوان تکرار در قصه های قرآنی، مورد توجه بوده است.

قصه های قرآنی از زاویه دید تکرار(بسامد) به دو دسته تقسیم می شوند:

قصه هایی که فقط یک بار ذکر شده اند، مانند قصه حضرت یوسف علیه السلام ، ذی القرنین، لقمان، هابیل و قابیل، اصحاب کهف، قصه اصحاب الجنه؛

قصه هایی که برخی از رویدادهای آنها در سوره های متفاوت تکرار شده است، مانند قصه های پیامبرانی چون: موسی، نوح، ابراهیم، هود، صالح، لوط، شعیب علیهم السلام .(1)

در مورد بسامد مکرر در قرآن، چند نکته وجود دارد:

تکرار مصطلح در قصه های بشری آن است که در متن واحد، آنچه در داستان یک بار اتفاق افتاده، چند بار در طرح ذکر شود. مانند زمانی که یک داستان از زاویه های دید گوناگونی نقل شود و هر بار قسمتی از داستان تکرار گردد، ولی در قصه های قرآن مجید به این معنی نمی توان تکرار یافت؛ مگر اینکه تمام قرآن را به مثابه یک متن در نظر بگیریم. اگر هر سوره را یک واحد و یک متن مستقل در نظر بگیریم، باید گفت که در قرآن تکراری روی نداده است.

قرآن مجید متنی شفاهی است که طی 23 سال نازل شده است، ولی ما اکنون آن را یک جا می بینیم. پس آنچه را اکنون به صورت تکرار می بینیم، برای مخاطب آن روز که به تدریج با قرآن مواجه می شده، تکراری نبوده است و می دانیم که هم در اصل نزول و هم در فرم قصه ها، مخاطبین بالمشافهه آن روز این قصه ها، مورد توجه بوده اند.

1- نک: زیباشناسی هنری در داستان های قرآن، ص 151.

گفته شد که مخاطب اول این قصه ها رسول گرامی اسلام بوده که در صدر بسیاری از این قصه ها، ابتدا ایشان مورد خطاب واقع می شده است. یکی از اهداف اساسی این قصه ها نیز تسکین ناراحتی هایی بوده که آن حضرت در اثر تکذیب مردم تحمل می کرده و خداوند متعال از طریق این قصه ها ایشان را به صبر و بردباری دعوت کرده است. بر این اساس، بخش هایی از این قصه ها به طور مکرر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خوانده می شده تا هر بار تسکین جدیدی باشد؛ شاهد این مدعا آن است که قصه هایی که برخی رویدادهای آنها بیش از یک بار نقل شده، قصه های پیامبرانی است که در مقام تبلیغ دچار مشقت و سختی شده و صبر پیشه کرده اند، مانند موسی، نوح، هود، صالح، ابراهیم و شعیب علیهم السلام . در این میان، تنها استثنا قصه حضرت آدم علیه السلام است که آن هم به جهت اهمیت مضمون خاص آن است. (1)

تکرار در قرآن به معنای تکرار عینی یک رویداد نیست، بلکه هر بار، نقل نکته ای جدید افزوده می شود تا تصویر ی کامل تر از یک رویداد به دست آید.

برای درک بهتر این موضوع (که تکرار کامل و عینی نیست) انواع تکرارهای قرآنی را مرور می کنیم:

رویدادهای اصلی داستان با رویکردها و اهداف گوناگون تکرار می شوند، مانند: تکرار تصاویری از داستان های نوح، هود، صالح، لوط، شعیب و موسی در سوره های قمر و هود، که انذار و هشدار به عبرت آموزی است.

1- نک: زیباشناسی هنری در داستان های قرآن، ص 152 (با تلخیص و تغییر).

یک داستان بلند، در سوره های گوناگون تکرار می شود و هر بار برخی از حوادث آن مطرح، و در هر قسمت، تصاویر رویدادهای اصلی تکمیل تر می گردد؛ مانند صحنه های گوناگونی که از داستان موسی علیه السلام در چند سوره مطرح شده، ولی در هر سوره، گوشه ای از حوادث این داستان به تصویر کشیده شده است. همچنین داستان ابراهیم، در سوره های گوناگون.

یک صحنه از حوادث داستان تکرار شده، ولی در هر تصویر، پردازش آن گوناگون است؛ همانند صحنه غرق شدن فرعون در دو سوره طه و یونس.

مجموعه داستان های کوتاه به شکلی پیوسته در سوره های گوناگون می آید که در حدّ فاصل هر یک از مجموعه داستان ها یا در پایان آنها، پی نویس های زیبایی مطرح شده است و مخاطب را به اندیشیدن در آیات الهی و تصاویر این داستان ها فرا می خواند؛ مانند مجموعه داستان های انبیا که در سوره های اعراف، هود، شعرا، قمر، و نمل به صورت متوالی به تصویر کشیده شده اند. همچنین در سوره های انبیا و صافات که مجموعه داستان های متوالی مطرح شده اند.

یک صحنه خاص، از زاویه های گوناگون تکرار می شود یا اینکه تصویری از یک حادثه در شکل های متفاوت بیان می شود؛ همانند داستان ابلیس که در سوره های بقره، اعراف، حجر، اسرا، کهف، طه و ص مطرح، و هفت تصویر از آن ارائه شده است، ولی هر بار بخشی از حادثه درشت نمایی می شود.

اکنون برای نمونه، برای مورد آخر، به یک تصویر از یکی از صحنه های داستان آدم و ابلیس که چند بار در قرآن تکرار شده است، نگاه می کنیم. قرآن در این تکرارها، هر بار نکته ای در مورد علت تمرد و عصیان ابلیس می افزاید.

تصویر اول:

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا الاّ إِبْلیسَ أَبی وَ اسْتَکبَرَ وَ کان مِنَ الکَافِرینَ. (بقره: 34)

هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد.

تصویر دوم:

قال ما مَنَعَک الاّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُک قال انا خَیرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ. (اعراف: 12)

[خداوند] به او فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گل.

تصویر سوم:

قال یا إِبْلیسُ ما لَک الاّ تَکونَ مَعَ السّاجِدینَ قال لَمْ أَکنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصال مِنْ حَمَإٍ مَسْنُون. (حجر: 32 و 33)

خداوند فرمود: «ای ابلیس! چرا با سجده کنندگان نیستی؟» گفت: «من هرگز برای بشری که او را از گلِ خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده، آفریده ای، سجده نخواهم کرد».

تصویر چهارم:

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا الاّ إِبْلیسَ قال ءَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طینًا. (اسرا: 61)

[به یاد آور] زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید.» آنها همگی سجده کردند، جز ابلیس که گفت: «آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده ای!».

تصویر پنجم:

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا الاّ إِبْلیسَ کان مِنَ الجِنّ ِ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ. (کهف: 50)

[به یاد آورید] زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید»، آنها همگی سجده کردند، جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش بیرون شد.

تصویر ششم:

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا الاّ إِبْلیسَ أَبی. (طه: 116)

و [به یاد بیاور] هنگامی که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید»، همگی سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد [و سجده نکرد].

تصویر هفتم:

قال یا إِبْلیسُ ما مَنَعَک ان تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیدَی أَسْتَکبَرْتَ أَمْ کنْتَ مِنَ العالینَ؛ قال انا خَیرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ. (ص: 75 و 76)

گفت: «ای ابلیس، چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود، او را آفریدیم، سجده کنی؟ آیا تکبر کردی یا از برترین ها بودی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گل».

بنابراین، هفت تصویر از سرپیچی ابلیس، در کنار هم و با هم، تصویری جامع از نافرمانی ابلیس و علل آن به ما می دهند. در نتیجه گیری کلی از تصویرها می توان گفت:

ابلیس از دستور خدا سرپیچی کرد؛

علت آن، وهم و خیال و تکبرش بود؛

نتیجه آن، کفر ابلیس و دوری اش از قرب خدا بود.

2. چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح در قصه های قرآن

اشاره

2. چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح در قصه های قرآن

درباره شخصیت پردازی در داستان، در بخش داستان بحث هایی خواهد آمد، ولی آنچه به سطح طرح مربوط می شود، آن است که شخصیت ها چگونه ارائه می شوند.

الف) دو شیوه ارائه شخصیت در قصه های قرآن

اشاره

الف) دو شیوه ارائه شخصیت در قصه های قرآن

به دو شیوه می توان شخصیت ها را ارائه داد: مستقیم و غیرمستقیم. در شیوه مستقیم، به طور مستقیم شخصیت های قصه توصیف و به خواننده معرفی می شوند، ولی در شیوه غیرمستقیم شخصیت ها در جریان رویدادها از طریق کنش و گفت وگو معرفی می شوند.

یک شیوه مستقیم: در قرآن در برخی موارد از این شیوه استفاده شده است. برای مثال، این آیات، ایوب را به صابر بودن، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را به داشتن اقتدار و بصیرت، و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به نیکوکار بودن، به طور مستقیم توصیف می کند:

وَخُذْ بِيَدِکَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلا تَحْنَثْ انا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ العَبْدُ انهُ أَوَّابٌ وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِى الأَيْدِى وَالأَبْصَارِ انا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَانهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ المُصْطَفَيْنَ الأَخْيَارِ وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَاليَسَعَ وَذَا الكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الأَخْيَارِ. (ص: 44 48)

و [ایوب را گفتیم] دسته ای از چوب های باریک [خرما] به دست گیر و [بر تن زن خود که بر زدنش قسم یاد کردی] بزن و عهد و قَسَمت را نشکن [و زن را هم بی گناه نیازار]. ما ایوب را بنده صابری یافتیم، نیکو بنده ای بود

که دایم رجوع و توجهش به درگاه ما بود. و باز یاد کن از بندگان خاص ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب که همه [در انجام رسالت] صاحب اقتدار و

بصیرت بودند. ما آنان را خالص و پاکدل برای تذکر سرای آخرت گردانیدیم. و آنها نزد ما از برگزیدگان و خوبان عالم بودند. و باز یاد کن از اسماعیل و یسع و ذو الکفل که همه از نیکوکاران جهان بودند.

البته این شیوه مستقیم گاهی حالت تلویحی به خود می گیرد و آن در جایی است که صفت، جای نام شخص را می گیرد. برای مثال: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا؛ چون بدان جا رسیدند، بنده ای از بندگان ما (خِضْر) را یافتند که از جانب خود رحمتی به او عطا کرده و از نزد خود دانشی به او آموخته بودیم». (کهف: 65)

«عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» که وصف جای نام خضر را گرفته است.

نمونه دیگر: «قال الذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الکتابِ انا آتیک بِهِ قَبْلَ ان یرْتَدّ الیک طَرْفُک فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرّا عِنْدَهُ...؛ کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می آورم». (نمل: 40)

که به جای نام آصف بن برخیا، از صفت او (عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الکتابِ) یاد می شود.(1)

دو شیوه غیر مستقیم: از این شیوه در قرآن کریم بیشتر استفاده شده است؛ به این معنی که بیشتر شخصیت ها از طریق کنش ها و گفتار بازنمایی می شوند.

توصیف شخصیت از طریق کنش

توصیف شخصیت از طریق کنش

برای نمونه، شخصیت یوسف علیه السلام را از طریق کنش ها و واکنش های داستانی می توانیم بازشناسی کنیم:

«یوسف در آغاز، کودکی است کم سن و سال؛ زیرا به اقتضای این دوران نزد پدر می نشیند و خواب خویش را برایش بازمی گوید.

1- «احسن القصص؛ رویکرد روایت شناختی به قصص قرآنی»، ص 107.

یوسف مورد حسد برادران خویش است؛ چرا که پدرش پس از شنیدن خواب وی، از او می خواهد آن را برای برادرانش بازنگوید.

یوسف دارای توان و نفوذ اجتماعی است؛ زیرا پس از حضور در جامعه شهری، در خانه بزرگ آن سرزمین پذیرفته می شود و این در مورد هر کسی اتفاق نمی افتد.

یوسف خُلق و خویی آمیخته با ادب و متانت و صفاورزی دارد که هم مورد توجه افراد برجسته قرار می گیرد و هم می تواند تضادهای طبقاتی و اجتماعی میان محیط پیشین خود و محیط تازه را بدون چالش و درگیری هضم کند و خود را با وضع نو سازگار سازد و دیگران هم تحملش کنند.

یوسف صبور و ملایم و پرشکیب است؛ چرا که در صحنه ها و حالات بسیار سخت و حیرت افزا، لب به گلایه نمی گشاید و همواره افق فرا پیش را امیدوارانه انتظار می کشد.

یوسف در زیبایی و خوش سیمایی آن قدر کم مانند است که زنی از طبقه بالا، در او طمع می بندد و همه زنان طبقه بالای زمان نیز با دیدن او اختیار از کف می دهند.

یوسف جوانی پاکدامن و عفیف و وفاپیشه است که دامن از گناه بازمی دارد و نیز به پناه دهنده خویش خیانت نمی ورزد. با اینکه بارها صحنه اغواگری های آن زن تکرار می شود، یوسف همچنان عهدِ صدق و تقوا را پاس می دارد و زندان را بر ننگِ خیانت و گناه ترجیح می دهد.

یوسف مرد خداست، آن چنان که خداوند او را شایسته برخورداری از دانش و حکمت و علم تعبیر خواب می شمارد.

یوسف مرد امانت و تدبیر و مدیریت نیز هست. وقتی یوسف از بند آزاد می شود، پادشاه مصر او را بر صدر می نشاند و خزانه داری کل کشور را به وی می سپارد. او در این سمت، کشور را از تنگناهای اقتصادی وامی رهاند.

یوسف تیزهوش و فرصت شمار است. وقتی برادرانش برای تهیه آذوقه نزدش می آیند، آنها را می شناسد بی آنکه ایشان او را بشناسند. آن گاه با نقشه ای حکیمانه پدر و خانواده اش را از کنعان به مصر می کشاند تا روزگار فراق فرجام یابد.

یوسف قدردان و وظیفه شناس است. هنگامی که پدر را پس از روزگاری دراز نزد خود می یابد، با آنکه شوکت و حشمتی دارد، نزد او فروتنی می ورزد و پدر و مادر را بر تخت می نشاند و سپاس خداوند را به جا می آوَرد».(1)

توصیف شخصیت از طریق گفت وگو

توصیف شخصیت از طریق گفت وگو

عنصر گفت وگو در شخصیت پردازی داستان های قرآن نقش اساسی دارد؛ به طوری که مخاطب داستان های قرآن، از طریق گفت وگوی طرفین، به شخصیت، عواطف، افکار و اعتقادات آنها پی می برد؛ مانند گفت وگوی موسی علیه السلام و فرعون، گفت وگوی موسی علیه السلام و ساحران و گفت وگوی فرعون با ساحران، که شخصیت آنها را به بهترین شکل، در قالب جملات متناسب با موقعیت و مقامشان به تصویر می کشد. اینک به این نمونه توجه کنید که چگونه شخصیت و جایگاه موسی و فرعون در این گفت وگو آشکار است:

فَأْتِیَا فِرْعَوْنَ فَقُولا انا رَسُولُ رَبِّ العالمینَ ان أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ قَال الَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیدًا وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ التِی فَعَلْتَ وَانتَ مِنَ الکَافِرِینَ قَال فَعَلْتُهَا إِذًا وَانا

1- مبانی هنری قصه های قرآن، ص 149.

مِنَ الضَّالینَ فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْمًا وَجَعَلَنِی مِنَ المُرْسَلِینَ وَتِلْکَ نِعْمَهٌ تَمُنُّهَا عَلَیَّ ان عَبَّدْتَ بَنِی إِسْرَائِیلَ قَال فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ العالمینَ قَال رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا ان کُنْتُمْ مُوقِنِینَ قَال لِمَنْ حَوْلَهُ الا تَسْتَمِعُون (شعرا: 16 25)

پس به سوی فرعون بروید و بگویید: «ما پیامبر پروردگار جهانیانیم، فرزندان اسرائیل را با ما بفرست.» [فرعون] گفت: «آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را نزد ما نماندی؟ و [سرانجام] کار خود را کردی، و تو از ناسپاسانی.» گفت: «آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم، و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد».

البته گاهی توصیف شخصیت، در کلام شخص دیگری به طور صریح می آید. برای مثال، ما از گفته فرعون، متوجه می شویم که موسی علیه السلام در سخن گفتن دچار مشکل بوده است.

وَنَادَی فِرْعَوْنُ فِی قَوْمِهِ قَال یَا قَوْمِ الیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ وَهَذِهِ الانهَارُ تَجْرِی مِنْ تَحْتِی أَفَلا تُبْصِرُونَ أَمْ انا خَیْرٌ مِنْ هَذَا الذِی هُوَ مَهِینٌ وَلا یَکَادُ یُبِینُ. (زخرف: 51 و 52)

و فرعون در میان قومش آواز بلند کرد: «ای مردم، آیا کشور باعظمت مصر از من نیست؟ و چنین نهرها از زیر قصر من جاری نیست؟ آیا [عزت و جلال مرا در عالم به چشم] مشاهده نمی کنید؟ بلکه من [به ریاست و سلطنت] بهترم تا چنین مرد فقیر خواری که هیچ منطق و بیان روشنی ندارد».

نیز جمله «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی العِلْمِ وَالجِسْمِ» نشان دهنده تنومندی طالوت است:

وَقَال لَهُمْ نَبِیُّهُمْ ان اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طَالوتَ مَلِکًا قَالوا انی یَکُونُ لَهُ المُلْکُ عَلَیْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالمُلْکِ مِنْهُ وَلَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ المَال قَال ان اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَیْکُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی العِلْمِ وَالجِسْمِ وَاللَّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ. (بقره: 247)

و پیامبرشان به آنان گفت: «در حقیقت، خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است.»گفتند: «چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟» پیامبرشان گفت: «در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده، و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست».

ب) اسلوب خاص قرآن در ارائه شخصیت

ب) اسلوب خاص قرآن در ارائه شخصیت

در داستان های بشری، معمولاً اشخاص بنا به نقشی که دارند، با ویژگی های متعدد معرفی می شوند. برای مثال: نام، ویژگی های جسمی، ویژگی های روحی، نوع گفتار، موقعیت اجتماعی و مانند آن، ولی قرآن کریم هر آنچه را که مربوط به شخصیت است، ذکر نمی کند، بلکه یک ویژگی را زمانی بیان می کند که ضروری باشد؛ چنان که در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام نمی گوید که بلندقامت یا کوتاه قامت، قوی یا ضعیف بود، بلکه می گوید: «اِنَّ إِبْرَاهِیمَ کَانَ أُمَّةً قَانتًا لِلَّهِ حَنِیفًا وَلَمْ یَکُ مِنَ المُشْرِکِینَ شَاکِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ؛ به راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خدا [و] حق گرای بود و از مشرکان نبود. [و] نعمت های او را شکرگزار بود. [خدا] او را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد». (نحل: 120 و 121)

در مورد اشخاص منحرف هم به همین روش عمل می کند.(1)

بر همین اساس، نام بردن یا نبردن اشخاص در قصه های قرآنی، دارای حکمت خاصی است. در قرآن کریم به طور معمول، نام پیامبران بزرگ برده می شود؛ چرا که آنها نه تنها معمولاً محور قصه اند، بلکه الگوهایی برای هدایت بشری هم هستند. از منحرفانی چون فرعون، هامان، ابولهب نیز نام برده می شود؛ چرا که طرف دیگر کشمکش قصه ها و مایه عبرت هستند.

قرآن در موارد بسیاری هم نام اشخاص را نمی برد، مانند مؤمن آل فرعون، پیامبری که طالوت را به جنگ جالوت می فرستد، پیامبری که صد سال می میرد و شخصیتی که تخت بلقیس را می آورد؛ چرا که ضرورتی در ذکر نام آنها دیده نمی شود، بلکه یاد کردن آنان با صفاتی چون «عبداً من عبادنا» یا «الذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الکتابِ»، در بیان پیام داستان، کارآمدتر است.

3. چگونگی ارائه زمان از طریق طرح در قصه های قرآن

اشاره

3. چگونگی ارائه زمان از طریق طرح در قصه های قرآن

زمان از جمله ارکان روایت است که بحث گسترده ای دارد، ولی ما در اینجا فقط به چگونگی ارائه «زمان» در طرح می پردازیم. در بحث روایت های تاریخی در سطح داستانی، دو گونه زمان مطرح است: زمان رخدادها و دوره تاریخی. زمان رخدادها به مدت زمانی اشاره دارد که رویدادها طی آن اتفاق می افتد؛ دوره تاریخی نیز آن زمانه ای است که ماجراها در آن رخ داده است؛ مثل اینکه این وقایع در چه قرنی روی داده است.

الف) دوره تاریخی در قصه های قرآن

الف) دوره تاریخی در قصه های قرآن

در قصه های قرآنی به دوره تاریخی وقوع رخدادها اشاره ای نشده است. برای مثال، با اینکه قصه حضرت یوسف علیه السلام با تفصیل بیان شده، دوره تاریخی و اینکه مثلاً

1- بحوث فی القصص القرآنی، ص، 165.

چند سال پیش از میلاد مسیح بوده را بیان نمی کند. در قصه موسی علیه السلام نیز با اینکه برخی فرازها بارها تکرار می شود، گفته نمی شود که موسی علیه السلام در زمان کدام فرعون بوده یا زمان حضرت یوسف علیه السلام یا عیسی علیه السلام چقدر فاصله داشته است.

ب) زمان رخدادها در قصه های قرآن

در مورد زمان داستانی یا زمانی که داستان در آن واقع می شود، در جایی که تصریح به آن دارای کارکرد خاص باشد، ذکر می شود. در غیر این صورت، اشاره ای به زمان نمی شود. اکنون به برخی زمان های خاص که در قرآن به آن تصریح شده، اشاره می شود:

لیل

سُبْحَانَ الذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلا مِنَ المَسْجِدِ الحَرَامِ الی المَسْجِدِ الأقْصَی الذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا انه هُوَ السَّمِیعُ البَصِیرُ. (اسرا: 1)

منزه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد، تا از نشانه های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست.

در اینجا شب زمان آرامش و سکونت و زمانی مناسب برای سفر معنوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

در حالی که در این آیه: «فَأَسْرِ بِعِبَادِی لَیْلًا انکُمْ مُتَّبَعُونَ؛ [خدا فرمود] پس تو بندگان [باایمان] مرا شبانه از شهر بیرون ببر؛ چرا که فرعونیان شما را تعقیب کنند». (دخان: 23)

شب برای فرار از دستگاه فرعون و پنهان شدن، بهتر است.

عشا

در قصه یوسف علیه السلام ، برادران یوسف بعد از به چاه انداختن وی، هنگام عشا (اول شب) نزد پدر می آیند، شاید در تاریکی بهتر بتوانند حقیقت را پنهان کنند.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا ان یَجْعَلُوهُ فِی غَیَابَهِ الجُبِّ وَأَوْحَیْنَا الیْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لا یَشْعُرُونَ وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً یَبْکُونَ. (یوسف: 16)

چون او را به صحرا بردند و بر این عزم متفق شدند که او را به قعر چاه در افکنند، [چنین کردند] و ما به او وحی کردیم که البته تو روزی، برادران را به کار بدشان آگاه می سازی و آنها تو را نمی شناسند و درک مقام تو نمی کنند. و برادران شبانگاه با چشم گریان نزد پدر بازگشتند.

البته برای عشا دو معنی ذکر شده است یکی اول شب و دیگری آخر روز است

صباح و اشراق

صباح در قرآن بیشتر هنگام عذاب و فاجعه آمده است؛ درباره عذاب قوم لوط می خوانیم: «فَأَخَذَتْهُمُ الصّیحَهُ مُشْرِقینَ؛ پس به هنگام طلوع آفتاب، فریاد [مرگبار]، آنان را فرو گرفت». (حجر: 73)

در ادامه همین سوره ذکر می شود که عذاب قوم شعیب در صبح بوده است: «فَأَخَذَتْهُمُ الصّیحَهُ مُصْبِحینَ؛ پس صبحدم، فریاد [مرگبار]، آنان را فرو گرفت». (حجر: 83)

سنین

گاهی قرآن به دلایل خاص به سال ها اشاره می کند. برای مثال، در قصه یوسف اشاره می شود که وی چندین سال در زندان به سر برده است تا دلیلی بر صبر یوسف باشد: «فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنینَ؛ در نتیجه، چند سالی در زندان ماند». (یوسف: 42)

همچنین در آیه: «فَأَماتَهُ اللّهُ مِائَهَ عامٍ ثُمّ بَعَثَهُ؛ پس خداوند، او را [به مدت] صد سال میراند. آن گاه او را برانگیخت.» (بقره: 259) ذکر «مِائَهَ عامٍ» بر قدرت الهی دلالت دارد. از همین گونه است ذکر 309 سال خواب اصحاب کهف که وجه اعجازی آن را نشان می دهد: «وَ لَبِثُوا فی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَهٍ سِنینَ وَ ازْدَادُوا تِسْعًا؛ و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نه سال [نیز بر آن] افزودند». (کهف: 25)(1)

1- نک: بحوث فی القصص القرآن، صص 58 61.

در قصه نوح، ذکر زمان طولانی رسالت او برای تأکید بر استقامت وی در رساندن پیام الهی است، به ویژه اگر بدانیم که فقط گروه اندکی در طی این سال ها به او ایمان آورده اند: «... وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» (هود: 40) با وجود این، او در انجام دادن رسالت خود سستی نکرده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا الی قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ الفَ سَنَةٍ الا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَان وَهُمْ ظَالِمُونَ؛ و به راستی، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد، تا طوفان، آنها را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت». (عنکبوت: 14)

4. چگونگی ارائه مکان از طریق طرح در قصه های قرآن

اشاره

4. چگونگی ارائه مکان از طریق طرح در قصه های قرآن

همان طور که هر رویداد در زمانی رخ می دهد در مکانی هم به وقوع می پیوندد و ناگزیر طرح آن را ارائه می دهد ولی آنچه در خصوص قصه های قرآنی مطرح است آن است که گذشته از ذکر مکان رویدادها آیا به سرزمین جغرافیایی کلی رویدادها هم اشاره می کند یا خیر.

از بررسی قصه های قرآنی این نتیجه به دست می آید که قصه های قرآنی مطابق اسلوب خاص خود، فقط در مواردی به جغرافیای وقوع قصه تصریح می کند که ذکر آن، در دیگر مؤلفه های قصه چون شخصیت پردازی رویدادها و ساخت درون مایه نقش داشته باشد.

الف) قصه هایی که مکان (سرزمین جغرافیایی) در آنها ذکر شده است

اشاره

الف) قصه هایی که مکان (سرزمین جغرافیایی) در آنها ذکر شده است

نمونه ای از این مکان ها:

مصر

مصر

در قصه حضرت یوسف علیه السلام محل وقوع رویدادها «مصر» ذکر شده است: «وَ قال الذِی اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ لِاِمْرَأَتِهِ أَکرِمی مَثْواهُ...؛ و آن کس که او را از مصر خریده بود، به همسرش گفت: نیکش بدار». (یوسف: 21)

این یاد کرد به این دلیل است که «سرزمین پدری یوسف (کنعان) در منطقه شام واقع شده است، اما اینک، این نوجوان به صورت برده ای در سرزمین مصر به سر می برد. اینجاست که خواننده داستان، فاصله طولانی بین سرزمین کنعان در شام و مصر را از ذهن خود می گذراند و در تحمل درد غربت و دوری از وطن با قهرمان نوجوان و مظلوم داستان احساس همدردی و غم خواری می کند و در غم جانکاه فقدان پسر، با یعقوب علیه السلام شریک می شود. از طرف دیگر، گریزی از ذکر نام «مصر» نیست؛ چرا که همین مکان در آینده محل وقوع حوادث تلخ و شیرینی خواهد بود که سراسر پند و اندرز است. خواب فرعون و تأویل آن به وسیله یوسف علیه السلام ، حوادث مربوط به دوران مدیریت یوسف علیه السلام در خزانه مصر، آمدن یعقوب علیه السلام همراه فرزندانش به مصر و استقرارشان در آنجا، تشکیل تدریجی قوم بنی اسرائیل و بعثت موسی علیه السلام برای رهایی بنی اسرائیل از ظلم فرعون و فرعونیان، همه وهمه، نشان دهنده اهمیت این مکان است. بالاتر از همه اینها، مگر نه اینکه مصر «دارالانبیا» است؛ مگر نه اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام قوم خود را ترک گفت و راهی مصر شد، مگر نه اینکه تولد موسی علیه السلام و هارون در مصر بوده است...».(1)

ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که مکان در قصه یوسف وجه کنایی می یابد. مکان هایی که در داستان یوسف پدیدار می شوند، به ترتیب «کنعان، بیابان و چاه، مصر، خانه عزیز مصر، زندان، خزانه داری مصر، دروازه شهر و دوباره کنعان است. در واقع، مکان در سیری تسلسلی، از کنعان شروع و به کنعان ختم می شود. در کنعان، یوسف، برادری است که حسادت سایر برادران را برانگیخته است؛ در کنعان دوم، یوسف مهتر و بزرگ زاده ای است که مایه افتخار و سربلندی برادران است. در کنعان، یوسف به چاه می افتد؛ در مصر، یوسف از چاه (زندان) برمی جهد و بر صدر می نشیند».(2)

1- تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان های قرآن، ص 182.
2- 2«مؤلفه های زمان و مکان در قصص قرآن»، ادب پژوهش، 1388، ش 7 و 8، ص 140.

در ادامه قصه یوسف و تاریخ بنی اسرائیل در قصه موسی علیه السلام نیز محل قصه «مصر» است و به آن تصریح می شود؛

وَ نادی فِرْعَوْنُ فی قَوْمِهِ قال یا قَوْمِ أَلَیسَ لی مُلْک مِصْرَ وَ هذِهِ الانهارُ تَجْری مِنْ تَحْتی. (زخرف: 51)

و فرعون در [میان] قوم خود ندا درداد [و] گفت: «ای مردم [کشور] من، آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر [کاخ های] من روان است از آن من نیست؟ پس مگر نمی بینید؟».

مسجدالحرام و مسجدالاقصی

مسجدالحرام و مسجدالاقصی

از نمونه های دیگر در ذکر مکان، قصه اسرا رسول گرامی اسلام است که دو مکان مسجدالحرام و مسجدالاقصی ذکر شده است؛ چرا که، روشن شدن جنبه اعجازی ماجرا (اینکه در یک شب، این فاصله طولانی را طی می کند) و تکریم خداوند درباره پیامبر گرامی اسلام، بر ذکر مکان توقف دارد، همچنین اشاره ای به عظمت خود مسجدالحرام و مسجدالاقصی نیز هست. (1)

سُبْحَان الذِی أَسْرَیٰ بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ المَسْجِدِ الحَرَامِ الی المَسْجِدِ الأَقْصَی الذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا انهُ هُوَ السَّمِیعُ البَصِیرُ. (اسرا: 1)

منزه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد، تا از نشانه های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست.

احقاف، حجر، مَدْینَ

احقاف، حجر، مَدْینَ

در قرآن کریم، از مکان های دیگری نیز نام برده شده که عرب آنها را می شناخته است، از جمله در سوره «احقاف»، سرزمین عاد، قوم هود است:

1- 1.نک: بحوث فی القصص القرآنی، ص 62.

«وَ اذْکرْ أَخا عادٍ إِذْ انذَرَ قَوْمَهُ بِالأَحْقافِ...؛ و یاد آر حال هود پیغمبر قوم عاد را که چون در سرزمین احقاف امتش را وعظ و اندرز کرد». (احقاف: 21)

و نیز «حجر» سرزمین ثمود، قوم صالح: «وَ لَقَدْ کذّبَ أَصْحابُ الحِجْرِ المُرْسَلینَ؛ و اصحاب حجر (قوم صالح) هم رسولان را به کلی تکذیب کردند». (حجر: 80)

و نیز سرزمین «مدین»، قوم شعیب: «وَ الی مَدْینَ أَخاهُمْ شُعَیبًا...؛ و به سوی [مردم] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]». (اعراف: 85)

ذکر این سرزمین ها موجب تذکر و عبرت گیری عرب بوده است؛ چرا که از کنار این سرزمین ها می گذشته و می دیده که این سرزمین ها خالی از سکنه هستند واین موجب تذکر وعبرت آنان می شده است.(1)

ب) قصه هایی که مکان (سرزمین جغرافیایی) در آنها ذکر نشده است

ب) قصه هایی که مکان (سرزمین جغرافیایی) در آنها ذکر نشده است

قصه هایی که مکان در آنها ذکر نشده، بسیار است؛ چرا که ذکر مکان در پیشبرد قصه و هدف خاص قرآن کریم دخالتی نداشته است؛ مانند قصه اصحاب کهف. از آنجا که مکان جغرافیایی در این قصه نقشی اساسی نداشته، به آن تصریح نشده است؛ چرا که مقصود، تمرکز مخاطب بر رویدادها بوده است؛ اینکه جوانانی جویای حق با راهنمایی فطرت پاک خویش از ظلم و فساد حاکم و قوم خود به خدا پناه می برند و در غاری پنهان می شوند و پس از 309 سال خواب، بیدار می شوند، تا نشانه ای بر حقیقت معاد و تحکیم کننده ایمان کسانی باشند که در مورد معاد به شک افتاده اند. در واقع، رویدادها و درون مایه داستان و پیامی که داستان برای مخاطب خود دارد، وابسته به ذکر مکان نبوده است. از این رو، به مکان جغرافیایی وقوع رویدادها تصریح نشده است.

1- خصائص القصه الاسلامیه، ص 90.

اشاره

5. روایت گری در قصه های قرآن

یکی از مباحث طرح، روایت گری است. بسیاری از صاحب نظران، روایت را به دو مقوله داستان و گفتمان (یا طرح) تقسیم کرده اند، ولی ژرار ژنت سطحی دیگر به نام «روایت گری» نیز بر آن افزوده است. مقصود او از روایت گری، ارتباطی است که بین نویسنده متن و مخاطب می توان قائل شد؛ چرا که در متن، کسی داستان را برای مخاطب نقل می کند. البته برخی از روایت گری، به «الگوی ارتباطی روایت» تعبیر کرده اند که مباحثی مناسب با این عنوان، در فصل اول این بخش گذشت. در ادامه، تنها به بخشی از این مباحث متناسب با بحث «طرح» می پردازیم.

الف) راوی و روایت شنو در قصه های قرآن

الف) راوی و روایت شنو در قصه های قرآن

راوی، کسی است که درون متن، داستان را برای ما نقل می کند و روایت شنو کسی است که درون متن، روایت برای او گفته می شود.(1)

راوی در قصه های قرآن، خداوند متعال است و روایت شنو در درجه اول رسول اکرم صلی الله علیه و آله است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ القَصَصِ بِمَا أَوْحَیْنَا الیْکَ هذَا القرآن...؛ ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می کنیم...». (یوسف: 3)

راوی بودن خداوند در این قصه ها، وجه تمایز قصه های قرآنی با قصه های ساخته بشر است.

ب) راوی و انواع زاویه دید در قصه های قرآن

ب) راوی و انواع زاویه دید در قصه های قرآن

گفتیم که راوی در قصه، کسی است که درون متن داستان را برای مخاطب خود، بازگو می کند و زاویه دید، منظری است که راوی از آن منظر، به جهان

1- بوطیقای معاصر، ص 11.

داستان می نگرد. دو نوع اصلی زاویه دید، «زاویه دید اول شخص» و «زاویه دید سوم شخص» است. در «زاویه دید اول شخص»، راوی، ماجرایی را نقل می کند که برای خودش اتفاق افتاده است:

«من به خیابان رفتم و به تماشای مغازه ها پرداختم».

در «زاویه دید سوم شخص»، راوی، داستانی نقل می کند که برای دیگری اتفاق افتاده است:

«حسن به خیابان رفت از عرض خیابان گذشت و به تماشای مغازه ها پرداخت».

برای زاویه دید سوم شخص، دو قسم برمی شمارند: سوم شخص محدود و نامحدود. در «زاویه دید سوم شخص نامحدود» راوی به همه جا سرک می کشد و از همه جا آگاه است، ولی در «زاویه دید سوم شخص محدود»، اطلاعات راوی محدود به اطلاعات یک شخصیت است.

در قصه های قرآنی، بیشتر آنها از «زاویه دید سوم شخص نامحدود» روایت می شوند، مانند این نمونه: «إِذْ قال یوسُفُ ِلأَبیهِ یا أَبَتِ....» (یوسف: 4) که از یوسف یا ضمیر سوم شخص یاد می شود. این در تمام قصه های قرآنی عمومیت دارد، ولی گاهی زاویه دید به اول شخص بدل می شود و آن در جایی است که خداوند متعال از فعل خود یاد می کند. به نمونه هایی از این دست توجه کنید:

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا ان یَجْعَلُوهُ فِی غَیَابَتِ الجُبِّ وَأَوْحَیْنَا الیْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ. (یوسف: 15)

پس وقتی او را بردند و هم داستان شدند که او را در نهانخانه چاه بگذارند [چنین کردند]. و به او وحی کردیم که قطعاً آنان را از این کارشان [در حالی که نمی دانند] با خبر خواهی کرد.

در این آیه، روایت با سوم شخص آغاز شده، ولی ضمیر متکلم «أَوْحَیْنَا» زاویه دید را به اول شخص برگردانده است.

وَیَسْالونَکَ عَنْ ذِی القَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْرًا انا مَکَّنَّا لَهُ فِی الأرْض وَآتَیْنَاهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَبًا فَأَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّی إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِی عَیْنٍ حَمِئَهٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا یَا ذَا القَرْنَیْنِ إِمَّا ان تُعَذِّبَ وَإِمَّا ان تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْنًا قَال أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ الی رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُکْرًا. (کهف: 83 87)

و از تو درباره ذوالقرنین می پرسند. بگو: «به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند.» ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله ای به او بخشیدیم. تا راهی را دنبال کرد. تا آن گاه که به غروبگاه خورشید رسید، به نظرش آمد که [خورشید] در چشمه ای گِل آلود و سیاه غروب می کند، و نزدیک آن، طایفه ای را یافت. فرمودیم: «ای ذوالقرنین، [اختیار با توست]؛ یا عذاب می کنی یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می گیری.» گفت: «اما هر که ستم ورزد عذابش خواهیم کرد، سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می شود، آن گاه او را عذابی سخت خواهد کرد».

که باز هم زاویه دید با سوم شخص آغاز، وسپس در «انا مَکَّنَّا» به اول شخص بدل می شود.

نکته پایانی

نکته پایانی

یکی از مسائل مهم که همواره مطرح بوده، آن است که چگونه از این قصه ها در روایت گری قصه های بشری (سینما، تئاتر و داستان) می توان استفاده کرد؟ به بیان دیگر، چگونه می توانیم با الگوگیری از این قصه ها، روایت دینی بسازیم؟ برخی بر این باورند که با الگوگیری از فرم این قصه ها می توان به این هدف نزدیک شد و با این رویکرد به جست وجو در فرم این قصه ها

پرداخته اند، به ویژه بر دو سطح داستان و طرح (بدون تفکیک این سطوح) تأکید داشته اند، ولی به راستی در صورت الگوگیری از ویژگی های شکلی این قصه ها در سطح داستانی و طرح، به روایت دینی نزدیک شده ایم؟ برای پاسخ به این پرسش، توجه به این نکات لازم است:

1. گفته شد که این قصه ها آثار هنری مستقل نیستند، بلکه در زمینه آیات قرآن ذکر شده اند، پس فرم این قصه ها هم با توجه به این زمینه ساخته و پرداخته شده است.

2. فرم این قصه ها با توجه به اهدافی خاص قرآن سامان یافته است.

3. به فرض که از فرم این قصه ها در نوع ارائه رویدادها و شخصیت یا میزان و چگونگی گفت وگو یا ریتم استفاده شود، باز این پرسش باقی است که آیا این الگوگیری باعث می شود روایتی دینی داشته باشیم؟ به تصور نگارنده چنین نیست، بلکه درک می کنیم که این پیروی، چیزی را تغییر نمی دهد، ولی برای پاسخ گویی به این پرسش که برای ساخت روایت دینی، چگونه می توان این قصه ها را سرمشق قرار داد، در پایان فصل مبانی دوباره به این بحث باز خواهیم گشت.

فصل ششم: معانی (درون مایه ها) در قصه های قرآن

اشاره

فصل ششم: معانی (درون مایه ها) در قصه های قرآن

معنا: «آنچه نویسنده با ساخت داستان در پی القای آن است که از آن به درون مایه هم یاد می شود».

هر داستان می تواند چند درون مایه داشته باشد که به طور معمول یکی از آنها اصلی و پررنگ تر است و دیگر درون مایه ها، فرعی و کم رنگ ترند. در تحلیل قصه های قرآنی به درون مایه های متنوعی می توان رسید، ولی بعضی از این درون مایه ها اصلی تر و برجسته تر هستند. اکنون مروری به برخی از این درون مایه ها داریم:

1. دعوت به توحید

1. دعوت به توحید

اساسی ترین رکن دین، قرآن و قصه های قرآنی، دعوت به توحید است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ الا نُوحِی الیْهِ انهُ لَا اله الا انا فَاعْبُدُونِ؛ و ما هیچ رسولی را پیش از تو به رسالت نفرستادیم جز آنکه به او وحی کردیم که جز من خدایی نیست، پس مرا به یکتایی پرستش کنید و بس». (انبیا: 25)

بر این اساس، مأموریت اصلی پیامبران، مبارزه با خدایان دروغین ساخته دست بشر است. قرآن کریم این دعوت مشترک انبیا را به صورت مکرر و گاهی در سیاقی مشابه ذکر می کند:

لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحًا الی قَوْمِهِ فَقال یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکمْ مِنْ الهٍ غَیرُهُ انی أَخافُ عَلَیکمْ عَذابَ یوْمٍ عَظیمٍ وَ الی عادٍ أَخاهُمْ هُودًا قال یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکمْ مِنْ الهٍ غَیرُهُ أَ فَلا تَتّقُونَ ... وَ الی ثَمُودَ أَخاهُمْ صالحًا قال یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکمْ مِنْ الهٍ غَیرُهُ قَدْ جاءَتْکمْ بَینَهٌ مِنْ رَبِّکمْ هذِهِ ناقَهُ اللّهِ لَکمْ ایهً فَذَرُوها تَأکلْ فی أَرْضِ اللّهِ وَ لا تَمَسّوها بِسُوءٍ فَیأْخُذَکمْ عَذابٌ الیمٌ. (اعراف: 59، 65 و 73)

همانا نوح را به [سوی] قومش فرستادیم، گفت: «ای قوم، خدای یکتا را پرستید که جز او شما را خدایی نیست، من بر شما از عذاب روزی بزرگ (یعنی قیامت) می ترسم.» ... و به [سوی] قوم عاد، برادرشان (یعنی مردی از آن قوم)، هود را فرستادیم، به آنها گفت: «ای قوم، خدای یکتا را پرستید که جز او شما را خدایی نیست، آیا پرهیزکار نمی شوید.» ... و بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم، گفت: «ای قوم، خدای یکتا را پرستید که جز او شما را خدایی نیست، اکنون معجزی واضح و آشکار از طرف خدایتان آمده، این ناقه خداست که شما را آیت و معجزی است بزرگ، او را واگذارید تا در زمین خدا چرا کند و قصد سویی درباره او مکنید که به عذابی دردناک گرفتار خواهید شد».

در همه موارد، اولین دعوت، دعوت به توحید است.

در سوره هود، داستان انبیا با بیان اصول دعوتشان آغاز می شود و توحید محور همه دعوت هاست.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحًا الی قَوْمِهِ انی لَکمْ نَذِیرٌ مُبینٌ ان لا تَعْبُدُوا الاّ اللّهَ انی أَخافُ عَلَیکمْ عَذابَ یوْمٍ الیمٍ... وَ الی عادٍ أَخاهُمْ هُودًا قال یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکمْ مِنْ الهٍ غَیرُهُ ان أَنتُمْ الاّ مُفْتَرُونَ. (هود: 25 و 26و 50)

و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم. [گفت:] «من برای شما هشداردهنده ای آشکارم، که جز خدا را نپرستید، زیرا من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم» ... و به سوی [قوم] عاد، برادرشان هود را فرستادیم. [هود] گفت: «ای قوم من، خدا را بپرستید. جز او هیچ معبودی برای شما نیست. شما فقط دروغ پردازید».

در قصه ابراهیم علیه السلام ، دعوت به توحید با تفصیل بیشتر و استدلال ابراهیم علیه السلام همراه است:

وَ کذلِک نُری إِبْراهیمَ مَلَکوتَ السّماواتِ وَ الأَرْضِ وَ لِیکونَ مِنَ المُوقِنینَ فَلَمّا جَنّ عَلَیهِ اللَّیلُ رَأی کوْکبًا قال هذا رَبّی فَلَمّا أَفَلَ قال لا أُحِبّ الآفِلینَ فَلَمّا رَأی القَمَرَ بازِغًا قال هذا رَبّی فَلَمّا أَفَلَ قال لَئِنْ لَمْ یهْدِنی رَبّی َلأَکونَنّ مِنَ القَوْمِ الضّالینَ فَلَمّا رَأَی الشّمْسَ بازِغَةً قال هذا رَبّی هذا أَکبَرُ فَلَمّا أَفَلَتْ قال یا قَوْمِ انی بَری ءٌ مِمّا تُشْرِکونَ. (انعام: 75 78)

و این گونه، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد. پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره ای دید؛ گفت: «این پروردگار من است.» و آن گاه چون غروب کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم.» و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: «این پروردگار من است.»آن گاه چون ناپدید شد، گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، قطعاً از گروه گمراهان بودم.» پس چون خورشید را برآمده دید، گفت: «این پروردگار من است؛ این بزرگ تر است.» و هنگامی که افول کرد، گفت: «ای قوم من، من از آنچه [برای خدا] شریک می سازید بیزارم».

در ادامه همین صحنه، در سوره شعرا، استدلال حضرت ابراهیم علیه السلام را با قومش چنین می خوانیم:

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ يَهْدِينِی وَالَّذِی هُوَ يُطْعِمُنِی وَيَسْقِينِی وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِی وَالَّذِی يُمِيتُنِی ثُمَّ يُحْيِينِ وَالَّذِی أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِی خَطِيئَتِی يَوْمَ الدِّينِ. (شعرا: 69 82)

و بر آنان گزارش ابراهیم را بخوان. آن گاه که به پدر خود و قومش گفت: «چه می پرستید؟» گفتند: «بتانی را می پرستیم و همواره ملازم آنهاییم.» گفت: «آیا وقتی دعا می کنید، از شما می شنوند؟ یا به شما سود یا زیان می رسانند؟» گفتند: «نه، بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می کردند.» گفت: «آیا در آنچه می پرستیده اید تأمل کرده اید؟ شما و پدران پیشین شما؟ قطعاً همه آنها جز پروردگار جهانیان دشمن منند. آن کس که مرا آفریده و همو راهنمایی ام می کند، و آن کس که او به من خوراک می دهد و سیرابم می گرداند، و چون بیمار شوم او مرا درمان می بخشد، و آن کس که مرا می میراند و سپس زنده ام می گرداند، و آن کس که امید دارم روز پاداش، گناهم را بر من ببخشاید».(1)

2. ایمان به معاد

ایمان به معاد، از جمله اساسی ترین موارد دعوت پیامبران و درون مایه بسیاری از قصص قرآنی است. با وجود این در برخی از این قصه ها، این

1- عباس اشرفی، «اهداف قصص قرآنی»

درون مایه به صورت روشن تری محور قصه است؛ مانند قصه پیامبری که خداوند متعال او را می میراند و پس از صد سال زنده می کند:

أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْیَهٍ وَهِیَ خَاوِیَهٌ عَلَی عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّی یُحْیِی هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَهَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ کَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ یَوْمًا أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَهَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَی طَعَامِکَ وَشَرَابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَی حِمَارِکَ وَلِنَجْعَلَکَ آیَهً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَی الْعِظَامِ کَیْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَکْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ. (بقره: 259)

یا چون آن کس که به شهری که بام هایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد؛ [و با خود می]گفت: «چگونه خداوند، [اهل] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می کند؟» پس خداوند، او را صد سال میراند. آن گاه او را برانگیخت، [و به او] گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا پاره ای از روز را درنگ کردم.»گفت: «بلکه صد سال درنگ کردی، به خوراک و نوشیدنی خود بنگر [که] تغییر نکرده است، و به درازگوش خود نگاه کن که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوییم و هم تو را [در مورد معاد] نشانه ای برای مردم قرار دهیم. و به استخوان ها بنگر، چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می دهیم؛ سپس گوشت بر آن می پوشانیم.» پس هنگامی که [چگونگی زنده ساختن مرده] برای او آشکار شد، گفت: «می دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست».

همچنین قصه «ابراهیم و پرندگان» که بی درنگ بعد از قصه قبلی آمده است، چگونگی معاد را در یک نمونه، یعنی در مرگ و زنده شدن پرندگان، به ابراهیم نشان می دهد:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتَی قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَی وَلَکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ. (بقره: 260)

و [یاد کن] آن گاه که ابراهیم گفت: «پروردگارا، به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاورده ای؟» گفت: «چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.» فرمود: «پس، چهار پرنده برگیر و آنها را نزد خود ریز ریز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها را قرار ده؛ آن گاه آنها را فراخوان، شتابان به سوی تو می آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است».

از قصه اصحاب کهف و بیدار شدن آنها نیز بعد از 309 سال دلیلی روشن بر امکان معاد گرفته شده است: «وَ کذلِک أَعْثَرْنا عَلَیهِمْ لِیعْلَمُوا ان وَعْدَ اللَّهِ حَقّ وَ ان السّاعَهَ لا رَیبَ فیها...؛ و این چنین ما مردم را بر حال اصحاب کهف آگاه ساختیم تا خلق بدانند که وعده خدا [به روز معاد و زنده کردن مردگان] به حق بوده و ساعت قیامت البته بی هیچ شک خواهد آمد». (کهف: 21)

3. توجه به دشمنی شیطان

3. توجه به دشمنی شیطان

توجه و هشدار به دشمنی و وسوسه های شیطان، یکی از درون مایه های مکرر قرآنی است. قرآن اشخاصی را نشان می دهد که با گوش سپردن به وسوسه های شیطانی، دچار انحراف و عاقبتی شوم شده اند. بهترین مثال برای این گونه قصه ها، قصه حضرت آدم علیه السلام است. قرآن کریم آغاز دشمنی شیطان با آدم علیه السلام را، استکبار شیطان در سجده کردن بر آدم علیه السلام می داند و این قصه را این گونه روایت می کند:

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنْ السَّاجِدِينَ قَالَ مَا مَنَعَکَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَکَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّکَ مِنْ الصَّاغِرِينَ قَالَ أَنظِرْنِی إِلَی يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ إِنَّکَ مِنْ الْمُنظَرِينَ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ. (اعراف: 10 17)

و همانا شما آدمیان را بیافریدیم و آن گاه که به این صورت کامل آراستیم، فرشتگان را به سجده [بر] آدم مأمور کردیم. همه سجده کردند جز شیطان که از جمله سجده کنندگان نبود. خدای متعال به او فرمود: «چه چیز تو را مانع از سجده [بر آدم] شد که چون تو را امر کردم نافرمانی کردی؟ پاسخ داد: «من از او بهترم، که مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای.» خدا به شیطان فرمود: «از این مقام فرود بیا، که تو را نرسد که در این مقام، بزرگی و نخوت ورزی. بیرون شو که تو از زمره پست ترین فرومایگانی.» شیطان گفت: [حال که رانده درگاه شدم] مرا تا به روزی که خلایق برانگیخته شوند مهلت ده.» خدا فرمود: «البته مهلت خواهی داشت.» شیطان گفت: «چون تو مرا گمراه کردی، من نیز البته در کمین بندگانت در سر راه راست تو می نشینم. آن گاه از پیش روی و از پشت سر و طرف راست و چپ آنان درمی آیم [و هر یک از قوای عامله و ادراکی آنها را به میل باطل می کشم] و بیشتر آنان را شکرگزار نعمتت نخواهی یافت».

سپس چگونگی فریب و وسوسه گری شیطان درباره آدم علیه السلام و حوا را در بهشت چنین توصیف می کند:

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِیَ لَهُمَا مَا وُورِیَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاکُمَا رَبُّکُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَهِ إِلَّا أَنْ تَکُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَکُونَا مِنْ الْخَالِدِینَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّی لَکُمَا لَمِنْ النَّاصِحِینَ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَهَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا یَخْصِفَانِ عَلَیْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَکُمَا عَنْ تِلْکُمَا الشَّجَرَهِ وَأَقُلْ لَکُمَا إِنَّ الشَّیْطَانَ لَکُمَا عَدُوٌّ مُبِینٌ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُونَنَّ مِنْ الْخَاسِرِینَ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَکُمْ فِی الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَی حِینٍ. (اعراف: 20 24)

آن گاه شیطان، آدم و حوّا هر دو را به وسوسه فریب داد تا زشتی هایشان را که از آنان پوشیده بود، برایشان پدیدار کند و گفت: «خدایتان شما را از این درخت نهی نکرد، جز برای اینکه مبادا [در بهشت] دو فرشته شوید یا عمر جاودان یابید.» و بر آنان سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم. پس آنان را به فریب و دروغی [از آن مقام بلند] فرود آورد. پس چون از آن درخت تناول کردند، زشتی هایشان (مانند عورات و سایر زشتی های پنهان) بر آنان آشکار گردید و بر آن شدند که از برگ درختان بهشت، خود را بپوشانند؛ و پروردگارشان آنها را ندا کرد: «آیا من شما را از این درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست؟» گفتند: «خدایا، ما بر خویش ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و به ما رحمت و رأفت نفرمایی، سخت از زیانکاران خواهیم بود.» خدا گفت: «[از بهشت] فرود آیید که برخی با برخی دیگر مخالف و دشمنید، و زمین تا هنگامی معین (وقت مرگ و قیامت) جایگاه شماست».

و در آخر، توصیه خداوند متعال به بنی آدم آن است که مواظب باشید شیطان فریبتان ندهد:

يَا بَنِی آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمْ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنْ الْجَنَّهِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ. (اعراف: 27)

ای فرزندان آدم! مبادا شیطان شما را فریب دهد، چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد؛ در حالی که جامه از تن آنان بر می کند تا قبایح آنان را در نظرشان پدیدار کند. همانا آن شیطان و بستگانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید. ما نوع شیطان را دوستدار و سرپرست کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی آورند.

4. تقابل ایمان و کفر

4. تقابل ایمان و کفر

از دیگر درون مایه های مکرر قصه های قرآنی، تقابل بین ایمان و کفر، و مؤمنان و کافران است. شاید بتوان گفت این تقابل از جمله ویژگی های قصه های قرآنی است که در بیشتر قصه های پیامبران، در کشمکش بین آنها و اقوامشان مشاهده می شود. از مظاهر این تقابل و کشمکش، مسخره کردن پیامبران و نسبت دادن سحر و جنون و گمراهی به آنهاست.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِی الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ. (هود: 27)

سران کافران قومش پاسخ دادند که ما تو را مانند خود بشری بیشتر نمی دانیم و در بادی نظر، آنان که پیرو تو هستند اشخاصی پست و بی قدر بیش نیستند و ما هیچ گونه مزیتی برای شما نسبت به خود نمی بینیم، بلکه شما را دروغ گو می پنداریم.

از دیگر نمود های آن، تهدید به قتل است.(1) «قالوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا الهَتَکمْ ان کنْتُمْ فاعِلینَ؛ قوم گفتند: ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر [بر رضای خدایان] کاری خواهید کرد». (انبیا: 68)

5. تصدیق بشارت ها و بیم ها

5. تصدیق بشارت ها و بیم ها

یکی از محورهای قصه های قرآنی، تصدیق و ارائه نمونه های واقعی بشارت ها و بیم هاست.

در سوره حجرات به صورت کلی سخن از رحمت و عذاب الهی است: «نَبِّی عِبادی انی انا الغَفُورُ الرّحیمُ وَ ان عَذابی هُوَ العَذابُ الالیمُ؛ [ای رسول ما!] بندگان مرا آگاه ساز که من بسیار آمرزنده و مهربانم. و نیز عذاب من بسیار سخت و دردناک است». (حجر: 49 و 50)

در ادامه همین آیه، برای تصدیق این رحمت و عذاب و ارائه نمونه ملموس از آن، قصه هایی آمده است:

ابتدا قصه بشارت به ابراهیم علیه السلام :

وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَیْفِ إِبْرَاهِیمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْکُمْ وَجِلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلَامٍ عَلِیمٍ. (حجر: 51 53)

و هم بندگانم را از حکایت مهمانان ابراهیم (فرشتگان) آگاه ساز. که چون آن مهمانان بر ابراهیم وارد شدند و بر او سلام دادند، ابراهیم [مضطرب شده،] گفت: «ما از شما [که بدون اذن و بی موقع بر ما درآمدید] بیمناکیم.» فرشتگان گفتند: «هیچ مترس که ما آمده ایم تو را به پسری دانا بشارت دهیم.»

در ادامه همین قصه، فرشتگان مأموریت خود درباره قوم لوط را برای ابراهیم علیه السلام بیان می کنند: «قال فَما خَطْبُکمْ ایها المُرْسَلُونَ قالوا انا أُرْسِلْنا الی قَوْمٍ

1- خصائص القصه الاسلاميه، ص 93.

مُجْرِمینَ؛ آن گاه ابراهیم پرسید: ای رسولان حق، باز گویید که بر چه کار مبعوث شده اید؟ فرشتگان پاسخ دادند که ما بر هلاک قومی زشتکار فرستاده شده ایم». (حجر: 57 و 58)

در پایان این ماجرا، عذاب الهی چنین ترسیم شده است: «فَأَخَذَتْهُمُ الصّیحَهُ مُشْرِقینَ فَجَعَلْنا عالیها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَیهِمْ حِجارَهً مِنْ سِجِّیلٍ؛ باری، قوم لوط هنگام طلوع آفتاب به صیحه آسمانی همه هلاک شدند. و شهر و دیار آنها را زیر و زبر ساخته و آن قوم را سنگباران کردیم». (حجر: 73 و 74)

در این آیات، نمونه تصدیق بشارت ها، در رحمتی است که شامل ابراهیم و لوط می شود و نمونه تأیید بیم ها، در عذابی است که قوم لوط را هلاک می کند.(1)

6. مبارزه با فساد اجتماعی

6. مبارزه با فساد اجتماعی

از جمله موارد تأکید قصه های قرآنی، مبارزه با فساد در زندگی فردی و اجتماعی و نشان دادن عاقبت این گونه فسادهاست.

در قصه فرزندان آدم علیه السلام «حسادت» محور اصلی قصه است و همین حسادت است که قابیل را به قتل هابیل وادار می کند:

وَ اتْلُ عَلَیهِمْ نَبَأَ ابْنَی آدَمَ بِالحَقّ ِ إِذْ قَرّبا قُرْبانا فَتُقُبّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ یتَقَبّلْ مِنَ الآخَرِ قالَ َلأَقْتُلَنّک قالَ انما یتَقَبّلُ اللّهُ مِنَ المُتّقینَ...فَطَوّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخیهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الخاسِرینَ. (مائده: 27 و 30)

و بخوان بر آنها به حقیقت، حکایت دو پسر آدم (قابیل و هابیل) را، که چون تقرب به قربانی جستند، از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. [قابیل به برادرش هابیل] گفت: «البته تو را خواهم

1- التصویر الفنی فی القرآن، با تلخیص وتغییر.

کشت.» [هابیل] گفت: بی تردید خدا [قربانی را] از متقیان خواهد پذیرفت»... آن گاه [پس از این گفت وگو] هوای نفس، او را بر کشتن برادرش ترغیب کرد تا او را به قتل رساند و بدین سبب از زیانکاران گردید.

محور قصه حضرت لوط علیه السلام «خروج از فطرت الهی» و روی آوردن به بدترین کارهاست.

لُوطاً إِذْ قال لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ العالمينَ انكمْ لَتَأْتُونَ الرِّجال شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ انتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ وَ ما كان جَوابَ قَوْمِهِ الاّ ان قالوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيتِكمْ انهُمْ اناسٌ يتَطَهّرُونَ فَانجَيناهُ وَ أَهْلَهُ الاّ امْرَأَتَهُ كانتْ مِنَ الغابِرينَ وَ أَمْطَرْنا عَلَيهِمْ مَطَرًا فَانظُرْ كيفَ كان عاقِبَهُ المُجْرِمينَ. (اعراف: 80 84)

و لوط را [به رسالت فرستادیم] که به قوم خود گفت: «آیا عمل زشتی که پیش از شما هیچ کس بدان مبادرت نکرده، به جا می آورید؟! شما زنان را ترک کرده اید و با مردان، سخت شهوت می رانید! آری شما قومی [در فساد و بزهکاری] اسراف کارید.» آن قوم، پیغمبر خود، لوط را پاسخی ندادند جز آنکه گفتند: «او و پیروانش را از شهر بیرون کنید که آنان مردمی هستند که [این کار را پلید دانسته و از آن] تنزه می جویند.» ما هم او و اهل بیتش را [از بلای قومش] نجات دادیم، مگر زن او را که [بی ایمان و] از بازماندگان [در عذاب] بود. و بر آن قوم، بارانی [از سنگریزه] فرو باریدیم، بنگر که عاقبت بدکاران چیست.

در ادامه همین سیاق، قرآن کریم مهم ترین انحراف اهالی «مدین» را فساد اقتصادی می داند:

وَ الی مَدْینَ أَخاهُمْ شُعَیبًا قال یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکمْ مِنْ الهٍ غَیرُهُ قَدْ جاءَتْکمْ بَینَهٌ مِنْ رَبِّکمْ فَأَوْفُوا الکیلَ وَ المیزانِ وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ أَشْیاءَهُمْ وَ لا تُفْسِدُوا فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها ذلِکمْ خَیرٌ لَکمْ ان کنْتُمْ مُؤْمِنینَ وَ لا تَقْعُدُوا بِکلّ ِ صِراطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدّونَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَها عِوَجًا وَ اذْکرُوا إِذْ کنْتُمْ قَلیلاً فَکثَّرَکمْ وَ انظُرُوا کیفَ کان عاقِبَهُ المُفْسِدینَ. (اعراف: 85 و 86)

و شعیب را که برادر مهربانی برای قومش بود [به رسالت] به سوی اهل مدین [فرستادیم.] او با قوم گفت: «ای قوم، همیشه خدا را پرستید و به روز قیامت [و سعادت آخرت] امیدوار باشید و هرگز در روی زمین فساد و تبهکاری مکنید. این برای شما بهتر است اگر ایمان دارید و به هر طریق در کمین گمراه کردن خلق و ترساندن و بازداشتن از راه خدا برنیایید تا هر کس به خدا ایمان آورده به راه کج و ضلالت اندازید و ای مسلمین شما هم به یاد آورید زمانی را که عده قلیلی بودید و دشمنان بسیار، و خدا بر عده شما افزود و بنگرید عاقبت مفسدان را.

7. بیان سنن حاکم بر تاریخ

اشاره

7. بیان سنن حاکم بر تاریخ

در قرآن واژه «سنت» به صورت مفرد در چهارده مورد به کار رفته است: «سُنَّهَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِیلاً؛ این سنت خدا [و طریقه حقّ] است که در همه ادوار امم گذشته برقرار بوده (که منافقان و فتنه انگیزان را رسولان حق به قتل رسانند) و بدان که سنت خدا هرگز مبدل نخواهد گشت». (احزاب: 62)

«سنت» در دو مورد نیز به صورت جمع، «سنن» آمده است: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکمْ سُنَنٌ فَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الْمُکَذِّبِینَ؛ پیش از شما مللی بودند و رفتند، پس در اطراف زمین گردش کنید تا ببینید چگونه تکذیب کنندگان [وعده های خدا] هلاک شدند». (آل عمران: 137)

هر اجتماع انسانی در مسیر حرکت و تطور خود از قوانینی ثابت و تغییرناپذیر پیروی می کند. قرآن کریم از بعضی از این قوانین سخن به میان آورده است(1) و از آنها به سنت یاد می کند. پس سنت الهی را می توان چنین تعریف کرد: «قوانین ثابت الهی که در اقوام و جوامع گذشته به صورت مستمر تجربه شده و تکرار گردیده اند.» سنت های الهی سه ویژگی دارند:

1. عمومی بودن و بدون تغییر و تبدیل؛ 2. داشتن خاستگاه الهی؛ 3. نقش اراده و اختیار انسان در آنها.(2)

البته نه تنها در جای جای قرآن کریم به این سنن تصریح می شود، بلکه قرآن در قالب قصه های گذشتگان، این سنن را آشکارا نشان می دهد. اکنون برخی از این سنن را مرور خواهیم کرد:

الف) سنت ارتباط تغییر اوضاع اجتماعی با تغییر روحی انسان ها

الف) سنت ارتباط تغییر اوضاع اجتماعی با تغییر روحی انسان ها

تغییر سرنوشت جامعه انسانی با تغییر روحیه و باورها و اخلاق و عمل جامعه انسانی، مرتبط است. در بعضی آیات به صراحت بیان شده است که خداوند متعال تا زمانی که افراد یک قوم، خود را تغییر نداده اند، نعمت خود را تغییر نمی دهد: «ذلِک بِانّ اللّهَ لَمْ یک مُغَیرًا نِعْمَةً انعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتّی یغَیرُوا ما بِانفُسِهِمْ وَ ان اللّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ؛ این [عذاب] از آن جهت است که خدا بر آن نیست که نعمتی را که به قومی عطا کرد تغییر دهد تا وقتی که آن قوم حال خود را تغییر دهند، و خدا شنوا و داناست». (انفال: 53)

در سوره رعد هم همین مطلب بیان شده است:

... إِنَّ اللَّهَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ. (رعد: 11)

1- سید محمدباقر حکیم، القصص القرآنی، ص 47.

2- «نگاهی به قصه و اهداف و ویژگی های آن در قرآن».

... خدا حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم حالشان را تغییر دهند (و از نیکی به بدی شتابند)، و هرگاه خدا اراده کند که قومی را [به بدی اعمالشان] عقاب کند، هیچ راه دفاعی نباشد و برای آنان هیچ کس را جز خدا یارای آنکه آن بلا بگرداند، نیست.

از مثال های واضح این سنت، قصه هایی است که در سوره اعراف آمده است؛ چون قصه های نوح، هود، صالح، لوط و شعیب؛ چرا که بعد از ذکر این قصه ها، تصریح شده که نازل شدن برکات آسمانی یا گرفتار شدن به عذاب الهی، وابستگی کامل به ایمان اقوام داشته است:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ اِلْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنْ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. (اعراف: 96)

و چنانچه مردم شهر و دیارها همه ایمان می آوردند و پرهیزکار می شدند، همانا ما درهای برکاتی از آسمان و زمین را بر روی آنها می گشودیم، ولی [چون آیات و پیغمبران ما را] تکذیب کردند، ما هم آنان را سخت به کیفر کردار زشتشان رسانیدیم. (1)

ب) سنت پیروزی حق بر باطل

ب) سنت پیروزی حق بر باطل

بنابراین سنت، در نبرد حق و باطل، پیروزی با حق است، هر چند که فشار زیادی بر جبهه حق وارد شود. آیات زیادی بر این مطلب دلالت دارد، از جمله: «وَ قُلْ جاءَ الحَقّ وَ زَهَقَ الباطِلُ ان الباطِلَ كان زَهُوقًا؛ و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است». (اسرا: 81)

همچنین این آیه که سرانجام زمین را از آن صالحان می داند: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ؛ و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است». (انبیا: 105)

1- القصص القرآنی، صص 47 49. (با تلخیص).

و این آیه که وعده نصرت به پیامبران الهی می دهد: «انا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالذِینَ آمَنُوا فِی الحَیَاهِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ یَقُومُ الأَشْهَادُ؛ در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که در زندگی دنیا ایمان آورده اند و روزی که گواهان برپای می ایستند، قطعاً یاری می کنیم». (غافر: 51)

قصه های زیادی از قرآن را با این درون مایه خاص می توان شاهد آورد، ولی در سوره عنکبوت چند قصه با تصریح به این درون مایه آمده است. در قصه نوح عاقبت ستم و ناسپاسی قوم نوح، عذاب و طوفان ذکر شده است: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحًا الی قَوْمِهِ فَلَبِثَ فیهِمْ الفَ سَنَهٍ الاّ خَمْسینَ عامًا فَأَخَذَهُمُ الطّوفان وَ هُمْ ظالمُونَ؛ و به راستی، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد، تا طوفان آنها را در حالی که ستمکار بودند، فرا گرفت». (عنکبوت: 14)

در قصه ابراهیم علیه السلام ، پس از اقدام قوم آن حضرت به سوزاندن ایشان، خداوند متعال می فرماید: ابراهیم را از آتش نجات دادیم:

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ... فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنْ النَّارِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. (عنکبوت: 16 و 24)

و [یاد کن] ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: «خدا را بپرستید و از او پروا بدارید؛ اگر بدانید، این [کار] برای شما بهتر است»... و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «بکشیدش یا بسوزانیدش.» ولی خدا او را از آتش نجات بخشید. آری، در این [نجات بخشی خدا]، برای مؤمنان قطعاً دلایلی است.

خداوند در قضیه لوط ضمن اشاره به عذاب قوم، وعده نجات لوط و مؤمنان قومش را می دهد:

وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنْ الْغَابِرِينَ. (عنکبوت: 32)

و هنگامی که فرستادگان ما به سوی لوط آمدند، به علت [حضور] ایشان ناراحت شد و دستش از [حمایت] آنها کوتاه گردید. گفتند: «مترس و غم مدار که ما تو و خانواده ات را جز زنت که از باقی ماندگان [در خاکستر آتش] است حتماً می رهانیم. ما بر مردم این شهر به [سزای] فسقی که می کردند، عذابی از آسمان فرو خواهیم فرستاد».

در ادامه همین سوره، پس از اشاره به قوم شعیب و عاد و ثمود و اشخاصی چون قارون و فرعون و هامان، چنین جمع بندی می شود که هر گروهی از ظالمان به گونه ای عذاب شدند:

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. (عنکبوت: 40)

و هر یک [از ایشان] را به گناهش گرفتار [عذاب] کردیم. از آنان کسانی بودند که بر [سر] ایشان بادی همراه با شن فرو فرستادیم؛ و از آنان کسانی بودند که فریاد [مرگبار]، آنها را فرو گرفت؛ و برخی از آنان را در زمین فرو بردیم؛ و بعضی را غرق کردیم؛ و [این] خدا نبود که بر ایشان ستم کرد، بلکه خودشان بر خود ستم می کردند.(1)

ج) سنت نصرت الهی فقط با امتحان و صبر

ج) سنت نصرت الهی فقط با امتحان و صبر

از دیگر سنن الهی آن است که نصرت الهی محقق نمی شود، مگر پس از صبر بر امتحانات و مشکلات. یکی از قصه هایی که این درون مایه در آن آشکار

1- القصص القرآنی، صص 50 و 51 (با تغییرات جزئی).

است، قصه طالوت است. کسانی که همراه طالوت مشکلات را تحمل کردند، بر گروه کثیر دشمن پیروز شدند. قرآن کریم ماجرا را پس از انتخاب طالوت چنین ادامه می دهد:

فَلَمّا فَصَلَ طالوتُ بِالجُنُودِ قال ان اللّهَ مُبْتَلیکمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیسَ مِنّی وَ مَنْ لَمْ یطْعَمْهُ فَانهُ مِنّی الاّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِیدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ الاّ قَلیلاً مِنْهُمْ فَلَمّا جاوَزَهُ هُوَ وَ الذینَ آمَنُوا مَعَهُ قالوا لا طاقَةَ لَنَا الیوْمَ بِجالوتَ وَ جُنُودِهِ قال الذینَ یظُنّونَ انهُمْ مُلاقُوا اللّهِ کمْ مِنْ فِئَهٍ قَلیلَهٍ غَلَبَتْ فِئَةً کثیرَةً بِإِذْنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصّابِرینَ وَ لَمّا بَرَزُوا لِجالوتَ وَ جُنُودِهِ قالوا رَبّنا أَفْرِغْ عَلَینا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ انصُرْنا عَلَی القَوْمِ الکافِرینَ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللّهِ وَ قَتَلَ داوُودُ جالوتَ وَ آتاهُ اللّهُ المُلْک وَ الحِکمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا یشاءُ وَ لَوْ لا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الأَرْضُ وَ لکنّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَی العالمینَ. (بقره: 249 251)

و چون طالوت با لشکریان [خود] بیرون شد، گفت: «خداوند، شما را به وسیله رودخانه ای خواهد آزمود. پس هرکس از آن بنوشد، از [پیروان] من نیست، و هرکس از آن نخورد، قطعاً او از [پیروان] من است؛ مگر کسی که با دستش کفی برگیرد. پس [همگی] جز اندکی از آنها، از آن نوشیدند. و هنگامی که [طالوت] با کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند، از آن [نهر] گذشتند، گفتند: «امروز ما را یارای [مقابله با] جالوت و سپاهیانش نیست.»کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: «بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار، به اذن خدا پیروز شدند، و خداوند با شکیبایان است.» و هنگامی که با جالوت و سپاهیانش روبه رو شدند، گفتند: «پروردگارا، بر [دل های] ما

شکیبایی فرو ریز و گام های ما را استوار دار و ما را بر گروه کافران پیروز فرمای.» پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و داوود، جالوت را کشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت، و از آنچه می خواست به او آموخت. و اگر خداوند، برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد، قطعاً زمین تباه می گردید، ولی خداوند به جهانیان تفضل دارد.(1)

1- القصص القرآنی، ص 56.

فصل هفتم: مبانی در قصه های قرآن

اشاره

فصل هفتم: مبانی در قصه های قرآن

در تعریف «مبانی» گفته شد: «پیش فرض های مؤلف برای ساخت جهان داستانی اش است.» البته این تعریف برای مؤلف و تألیف انسانی است و باید متناسب با قصه های قرآنی، در این تعریف دخل و تصرف کرد تا تعریف متناسب باشد. به این منظور، در تعریف مبانی در قصه های قرآنی، می توان گفت: «اصول مفروض در ترسیم جهان داستانی این قصه ها».

البته از آنجا که ذیل این عنوان کمتر مطلبی بیان شده، سخن گفتن درباره مبانی قصص قرآن قدری مشکل است. امید است که آنچه در ادامه می آید، آغاز بحث در این مورد باشد و کسانی که صلاحیت بحث در این قلمرو را دارند، با دقت در این بحث، آن را به طور متقن بیان کنند. این مبانی به مبانی معرفت شناسی، هستی شناسی، انسان شناسی و ارزش شناسی تقسیم می شود.

یادآوری این نکته نیز ضروری است که مبانی را از نشانه هایی که در سطوح بالاتر (سبک، طرح، داستان، معانی) وجود دارد، استنباط می کنیم. از این رو، طبیعی است که برخی از آنچه در سطوح بالاتر ذکر شد، در مبانی، از جهت دیگر مورد بحث قرار گیرد. پس در اینجا به برخی از مبانی قصه های قرآنی اشاره می شود:

جهان هستی بر اساس توحید تفسیر می شود. ماسوی الله، آفریده و پرورش یافته خداوند متعال است. خداوند متعال، خالق و قادر بر همه چیز است و هیچ چیز خارج از خواست او رخ نمی دهد. حتی شیطان بی اذن تکوینی او، قادر بر هیچ کاری نیست. بنابراین، آنچه موجود است (ما سوی الله) جنود الهی اند که به فرمان او حرکت می کنند و در این میان، فرقی بین پرندگان آسمان و سنگریزه های بیابان نیست.

ملایک، کارگزاران الهی اند که به خواست او کار می کنند و هیچ معصیتی در کارشان نیست. آنها مراتب متفاوتی دارند.

انسان مخلوقی مکلف است که می تواند تا مقام خلیفه الهی پیش رود و مسجود ملایک قرار گیرد و نیز می تواند از هر حیوانی پست تر شود.

برخی انسان ها (پیامبران) می توانند از طریق وحی، پیام الهی را دریافت کنند. خداوند متعال، آنان را برای هدایت نوع بشر فرستاده است تا بشر را از تاریکی به سوی نور راهنمایی کنند.

انسان پس از دنیا وارد برزخ می شود، سپس در قیامت به پاداش یا کیفر اعمالش می رسد و به صورت ابدی در جایگاه خود، جهنم یا بهشت، خواهد بود.

در جوامع انسانی، سنن الهی حاکم و جاری است که بر اساس این سنن، تاریخ شکل می گیرد.

جن از دیگر مخلوقات الهی است که مانند انسان، مکلّف است. برخی از آنان مؤمن و برخی کافرند. مؤمنان آنها به پیامبران انسانی اقتدا می کنند. آنها از جهت قدرت از انسان ها برترند و در قیامت به بهشت یا جهنم، به پاداش یا کیفر اعمال خود می رسند.

برخی حیوانات در قصه های قرآنی، دارای شعور و قدرت درک بعضی معارف هستند.

نکته پایانی

در پایان بحث طرح گفته شد که الگوگیری از ویژگی های داستانی به دینی تر شدن روایت های ساخته شده کمکی نمی کند؛ چرا که فرم قصه های قرآنی با توجه به شرایط و اهداف ویژه شکل گرفته است. شاهد این مدعی این است که بنا به شرایط و اهداف خاص هر یک از این قصه ها، فرم آنها تغییر می کند.

به نظر می رسد از دو سطح پایانی، یعنی معانی و مبانی، می توان برای ساخت روایت دینی الگو گرفت؛ چرا که گفته شد «هویت یک متن به مبانی آن است.» پس برای تحقق روایت دینی، باید به مبانی این قصه ها توجه و از آنها پیروی کرد. آن گاه می توان انتظار داشت که قصه دینی داشته باشیم. به تعبیر دیگر، در صورتی که روایتی در مبانی هستی شناختی و انسان شناختی و باید ها و نباید ها از مبانی این قصه ها و قرآن پیروی کند، می توان گفت که روایتی دینی داریم.

ص: 162

بخش سوم: تحلیلی بر سطوح روایت در قصه یوسف علیه السلام

اشاره

ص: 164

بخش سوم: تحلیلی بر سطوح روایت در قصه یوسف علیه السلام

فصل اول: مروری بر چینش و نقل رویدادها

فصل دوم: تحلیل قصه

1. سبک در قصه یوسف علیه السلام
2. داستانی در قصه یوسف علیه السلام
3. طرح در قصه یوسف علیه السلام
4. معانی در قصه یوسف علیه السلام
5. مبانی در قصه یوسف علیه السلام

ص: 165

قصه حضرت یوسف علیه السلام یکی از قصه های شاخص در قصص قرآن کریم است؛ چرا که تنها قصه بلندی است که یک جا و منسجم روایت می شود. از این رو، در مقام تحلیل بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در ادامه، برای «تطبیق» و «اجرا کردن» آنچه در طول پژوهش از سطوح متن روایت شده، مطرح گردید، این قصه را بررسی می کنیم.

فصل اول: مروری بر چینش و نقل رویدادها

فصل اول: مروری بر چینش و نقل رویدادها

1. یوسف رؤیای خویش را برای پدر نقل می کند و پدر او را از نقل آن برای برادرانش، برحذر می دارد.

2. برادران با هم گفت وگو می کنند و تصمیم می گیرند که یوسف را در چاه بیندازند.

3. برادران نزد پدر می آیند و با حیله، یوسف را با خود می برند.

4. برادران، یوسف را در چاه می اندازند.

5. برادران، شب هنگام نزد پدر می آیند و می گویند که یوسف را گرگ خورده است.

6. قافله ای یوسف را در چاه می یابد و او را به مصر می برد و به عنوان برده می فروشد.

7. عزیز مصر، یوسف را می خرد و او را به زنش وامی گذارد و توصیه می کند که وی را گرامی بدارد؛ چرا که ممکن است او را به فرزندی بپذیرند.

8. یوسف به سن رشد می رسد و خداوند به او «حکم» و «علم» عطا می فرماید.

9. زن عزیز مصر از او کام می خواهد. یوسف پارسایی می ورزد و فرار می کند. عزیز مصر در آستانه در، ماجرا را می بیند و همه چیز را متوجه می شود.

10. زنان مصری ماجرا را می شنوند و زن عزیز مصر را سرزنش می کنند.

11. زن عزیز مصر، زنان مصری را دعوت و در آن مجلس، یوسف را وارد می کند. آنان از زیبایی یوسف حیرت می کنند و بی اختیار انگشتان خود را می برند.

12. برای فراموش شدن ماجرا یوسف را به زندان می اندازند.

13. دو زندانی، رؤیاهای خود را به یوسف می گویند. یوسف رؤیای آنان را تعبیر می کند و از یکی از آن دو می خواهد که او را نزد فرمانروا یاد آورد، ولی او فراموش می کند. یوسف چند سال در زندان می ماند.

14. فرمانروای مصر خوابی عجیب می بیند که خواب گزاران از تعبیر آن در می مانند و همان زندانی پیشین، یوسف را به یاد می آورد.

15. وی نزد یوسف می آید و از تعبیر رؤیای فرمانروا می پرسد. یوسف آن را تعبیر می کند.

16. فرمانروا همان فرد را می فرستد تا خبر آزادی یوسف را برساند و وی را با خود بیاورد.

17. یوسف شرط بیرون آمدنش از زندان را روشن شدن تهمتی که به او زده شده است، قرار می دهد.

18. زنان مصری و زن عزیز مصر به بی گناهی یوسف اعتراف می کنند.

19. فرمانروا یوسف را کارگزار بزرگ خود می کند.

20. برادران یوسف به دلیل قحطی و تهیه آذوقه به مصر نزد یوسف می آیند، ولی او را نمی شناسند.

21. یوسف ضمن بزرگ داشت آنها و دادن آذوقه، از ایشان می خواهد در سفر دیگر، برادرشان (بنیامین) را با خود بیاورند.

22. برادران با دادن تعهد، پدر را راضی می کنند که برادر یوسف (بنیامین) را با خود ببرند.

23. چون برادران همراه بنیامین نزد یوسف برمی گردند، یوسف با نقشه ای بنیامین را نزد خود نگاه می دارد.

24. برادران نزد پدر بازمی گردند و از نگه داشتن بنیامین خبر می دهند. پدر از آنها می خواهد که ناامید نباشند و از یوسف هم خبر گیرند.

25. چون بار دیگر نزد یوسف برمی گردند، یوسف خود را معرفی می کند و از آنها می خواهد که پدر و همه اهل خود را به مصر آورند.

26. چون قافله به کنعان می رسد، پیراهن یوسف را بر دیدگان پدر می گذارند. پدر بینا می شود و همگی به مصر می روند.

27. چون نزد یوسف می رسند، یوسف پدر و مادرش را بر تخت می نشاند و همگی به شکرانه این دیدار سجده می کنند.

28. خداوند به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید این قصه از خبرهای غیبی است که به تو گفتیم.

فصل دوم: تحلیل قصه

اشاره

فصل دوم: تحلیل قصه

چنان که گفتیم، مقصود از این فصل آن است که آنچه به صورت کلی درباره سطوح متن در قصه های قرآنی بیان شد، در قصه حضرت یوسف علیه السلام اجرا گردد. بنابراین، باید یک به یک سطوح متن این قصه را بررسی کنیم، ولی پیش از آن، نگاهی به چگونگی ورود و خروج قرآن در قصه یوسف داریم.

سوره یوسف با این آیات آغاز می شود:

الر تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قرآنا عَرَبِیًّا لَّعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ هَذَا الْقرآن وَإِن کُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِینَ. (یوسف: 1 3)

این آیه های کتاب روشن است. که ما آن را قرآنی عربی نازل کرده ایم؛ شاید تعقل کنید. ما با این قرآن که به تو وحی می کنیم، (در ضمن) بهترین داستان را برایت می سراییم؛ گرچه پیش از آن از بی خبران بودی.

این آیات، مقدمه ورود به فضای قصه است و در ضمن، راوی و روایت نیوش (خداوند متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله) مشخص می شوند.

جالب اینکه در انتهای این قصه، به همین صورت از فضای قصه فاصله گرفته می شود. ابتدا در آیه 102 بار دیگر خداوند، خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «این از خبرهای غیبی است که برای تو حکایت کردیم».

«ذَلِکَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَمَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ یَمْکُرُونَ؛ ای پیامبر! این سرگذشت از خبرهای غَیب است که آن را به تو وحی می کنیم و تو آن گاه که برادران یوسف همگی بر کار خود مصمم شدند و درباره یوسف بداندیشی می کردند، نزد آنان نبودی که از اخبارشان آگاه شوی».

پس از این مخاطبه، سیاق معمول آیات (بدون خطاب) دنبال می شود: «وَکَأَیِّنْ مِنْ آیَهٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ یَمُرُّونَ عَلَیْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ؛ و چه بسیار نشانه هایی بر یکتایی خدا در آسمان ها و زمین است که مردم بر آن می گذرند، ولی از آنها روی می گردانند و آنها را درک نمی کنند». (یوسف: 105)

1. سبک در قصه یوسف علیه السلام

اشاره

1. سبک در قصه یوسف علیه السلام

گفتیم که سبک، اولین سطح از روایت است که مخاطب با آن برخورد می کند و آن، «عناصر بیانی محسوس متن» است که در قصه، همان واژه ها هستند.

در زمینه سبک قصه یوسف علیه السلام سخن بسیار است، ولی به اجمال می توان به این نکات پرداخت:

الف) نرمی خاص واژه ها و موسیقی کلمات در این قصه

الف) نرمی خاص واژه ها و موسیقی کلمات در این قصه

یکی از ضروریات هر روایت درست، هماهنگی سطوح متن با هم است. به بیان دیگر، فرم، باید هماهنگ با معانی و مبانی ساخته شود و سطوح بالاتر باید هماهنگ با سطوح پایین تر سامان یابد؛ یعنی روساخت، هماهنگ با ژرف ساخت باشد. در بررسی قصه های قرآنی، این مهم به بهترین شکل رعایت شده است.

در قصه یوسف، هماهنگ با محتوای نرم قصه، واژه ها نیز نرم و با موسیقی آرام بخش انتخاب شده است. به اولین قطعه از این قصه توجه کنید:

إِذْ قَالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یَا أَبتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سَاجِدِینَ قَالَ یَا بُنَیَّ لاَ تَقْصُصْ رُؤْیَاکَ عَلَی إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُواْ لَکَ کَیْدًا إِنَّ الشَّیْطَانَ لِلإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِینٌ. (یوسف: 4 و 5)

یاد کن هنگامی را که یوسف به پدرش یعقوب گفت: «ای پدر، من در خواب یازده ستاره و نیز خورشید و ماه را دیدم; آنها را دیدم که برای من سجده می کنند.» یعقوب گفت: «ای پسر من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن؛ زیرا آنان بر تو حسد می برند و قطعاً برای تو نیرنگی می اندیشند و شیطان آنان را تحریک خواهد کرد که نیرنگ خود را به کار بندند؛ چرا که شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است».

در این آیات، نرمی کلمات به خوبی احساس می شود. این قطعه را با قطعه ای در سوره قمر مقایسه کنید که هماهنگ با معنا و احساسی که قرار است در مخاطب ایجاد شود، ضرباهنگ و موسیقی واژه ها کوبنده است:

کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَّفِی ضَلَالٍ وَسُعُرٍ أَؤُلْقِیَ الذِّکْرُ عَلَیْهِ مِن بَیْنِنَا بَلْ هُوَ کَذَّابٌ أَشِرٌ سَیَعْلَمُونَ غَدًا مَّنِ الْکَذَّابُ الْأَشِرُ إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَهِ فِتْنَهً لَّهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاء قِسْمَهٌ بَیْنَهُمْ کُلُّ شِرْبٍ مُّحْتَضَرٌ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَی فَعَقَرَ فَکَیْفَ کَانَ عَذَابِی وَنُذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ صَیْحَهً وَاحِدَهً فَکَانُوا کَهَشِیمِ الْمُحْتَظِرِ وَلَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّکِرٍ. (قمر: 23 32)

قوم ثمود نیز هشدارها را دروغ انگاشتند و گفتند: «آیا از بشری که از جنس خود ما و تنهاست و هیچ یار و یاوری ندارد پیروی کنیم؟ در این صورت، ما قطعاً در گمراهی و جنونی شگفت خواهیم بود. آیا از میان ما وحی فقط بر او القا شده است؟ او بر ما هیچ امتیازی ندارد، بلکه بسیار دروغ پرداز و متکبر است و می خواهد بدین وسیله بر ما بزرگی کند.» فردا به زودی خواهند دانست که دروغ پرداز و متکبر کیست. به پیامبرشان صالح گفتیم: «همانا ما به شیوه اعجاز، آن شتری را که می خواهند برایشان می فرستیم تا آنان را بیازماییم; پس در انتظار]عملکرد[آنان باش و بر آزارشان شکیبایی کن.» و به او گفتیم: «به آنان اعلام کن که آب چشمه، میان آنان و شتر سهمیه بندی شده است و برای هر سهمی از شُرب، صاحب آن حاضر می شود.» پس]از چندی[رفیقشان را صدا کردند که شتر را از پای درآورد; او هم پی کردن و کشتن شتر را برعهده گرفت و آن را پی کرد و کشت اینک بنگرید که عذاب من و هشدارهایم چگونه بود؟ ما بانگی مهیب بر آنان فرستادیم و آنان همچون خار و خاشاکی که آغل داران برای دام هایشان جمع آوری می کنند، خشک و بی رمق شدند. همانا ما قرآن را برای فراگیری همگان آسان کردیم; پس آیا کسی هست که متذکر شود و خدا را بشناسد و به صفات و افعال او پی ببرد؟

ب) ظرافت در به کارگیری کلمات

در قصه یوسف علیه السلام ظرافت های بسیاری به کار رفته است.

برای نمونه، می توان به این آیه استناد کرد که شرح ظرافت های آن در بخش قبل گذشت:

وَرَاوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتْ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَیْتَ لَکَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوَایَ إِنَّهُ لَا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. (یوسف: 23)

و آن زنی که یوسف در خانه او بود از یوسف خواست که خود را در اختیار او نهد و درها را محکم بست و به یوسف گفت: «بیا که برای تو آماده شده ام.» یوسف گفت: «پناه بر خدا ! او پروردگار من است که جایگاه مرا نیکو قرار داده است. کاری که مرا بدان فرا می خوانی ستمکاری است و ستمکاران رستگار نمی شوند».

2. داستانی در قصه یوسف علیه السلام

اشاره

2. داستانی در قصه یوسف علیه السلام

گفته شد که داستان عبارت است از: «رویدادها به ترتیب واقعی و تاریخی خود.» نیز گفته شد که در داستان چهار عنصر رویداد، شخصیت، زمان و مکان بررسی می شود. اینک یکایک این عناصر را در قصه یوسف پی می گیریم.

الف) رویداد در قصه یوسف علیه السلام

الف) رویداد در قصه یوسف علیه السلام

گفتیم که رویدادها در قصص قرآنی به دو قسم رویدادهای عادی و اعجازین تقسیم می شوند. از این منظر، بیشتر رویدادهای قصه یوسف، رویدادهایی عادی اند. البته رویدادهای اعجازین هم می توان در این قصه یافت؛ مانند خبر دادن یوسف علیه السلام به تأویل رؤیاها که به تعلیم الهی صورت گرفته است.

ب) شخصیت در قصه یوسف علیه السلام

اشاره

ب) شخصیت در قصه یوسف علیه السلام

زیر فصل ها

یک حضور الهی در قصه حضرت یوسف علیه السلام

دو سایر شخصیت ها

یک حضور الهی در قصه حضرت یوسف علیه السلام

یک حضور الهی در قصه حضرت یوسف علیه السلام

بیشترین حضور الهی در قصص قرآن را در قصه حضرت موسی علیه السلام می بینیم که به آن اشاره شد، ولی در قصه یوسف علیه السلام هم در مقیاسی کمتر، خداوند

متعال به عنوان یک کنش گر حضور دارد. برای مثال، هنگامی که برادران، یوسف را در چاه می اندازند، خداوند متعال با الهام به یوسف، به وی اطمینان می دهد که برادرانش را به این کارشان آگاه می کند.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِی غَيَابَهِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ. (یوسف: 15)

پس وقتی او را بردند و هم داستان شدند تا او را در نهانخانه چاه بگذارند [، چنین کردند]. و به او وحی کردیم که قطعاً آنان را از این کارشان در حالی که نمی دانند باخبر خواهی کرد.

و نیز در آیه 56، خداوند متعال مکانت یافتن یوسف علیه السلام را، به خود نسبت می دهد:

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِی الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. (یوسف: 56)

و بدین گونه یوسف را در سرزمین [مصر] قدرت دادیم، که در آن، هر جا که می خواست سکونت می کرد. هر که را بخواهیم به رحمت خود می رسانیم و اجر نیکوکاران را تباه نمی سازیم.

همچنین در آیه 76 خداوند متعال نقشه یوسف علیه السلام را برای نگه داشتن بنیامین، به الهام خود می داند.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِی دِينِ الْمَلِكِ إِلا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِيمٌ. (یوسف: 76)

پس [یوسف] به [بازرسی] بارهای آنان، پیش از بار برادرش، پرداخت. آن گاه آن را از بار برادرش [بنیامین] درآورد. این گونه به یوسف

شیوه آموختیم. [چرا که] او در آیین پادشاه نمی توانست برادرش را بازداشت کند، مگر اینکه خدا بخواهد [و چنین راهی به او بنماید]. درجات کسانی را که بخواهیم بالا می بریم و فوق هر صاحب دانشی دانشوری است.

دو سایر شخصیت ها

دو سایر شخصیت ها

در قصه یوسف علیه السلام ، تنوع شخصیت ها جلوه ای زیبا به این قصه بخشیده است. یوسف به عنوان شخصیت اصلی در مرکز این قصه حضور دارد. او نمونه بشری زیباروست که همه را مفتون خود می کند و با وجود تمام دام های نفسانی، به بالاترین درجه پاک می ماند.

یعقوب نمونه تمام عیار بردباری است. او پدری هجران کشیده است که چهل سال در فراق فرزندش می گرید و هیچ گاه فرزند عزیزش را از یاد نمی برد.

زن عزیز مصر، نمونه زنی هوسران است که در راه رسیدن به هدف خود، گستاخانه عمل می کند.

برادران یوسف، نمونه شخصیت های حسودی هستند که حاضر می شوند برادرشان را در چاه بیندازند و پدر پیرشان را به هجران او دچار کنند.

3. طرح در قصه یوسف علیه السلام

اشاره

3. طرح در قصه یوسف علیه السلام

طرح را «چگونگی بیان یک روایت» یا به تعبیر دیگر «گونه و چینش روایت رویدادها» تعریف کردیم.

در بحث طرح، هماهنگ با بحث داستان، از چهار عنصر اساسی سخن به میان می آید: 1. رویداد؛ 2. شخصیت؛ 3. زمان؛ 4. مکان.

پیش از ورود به این چهار محور بحث، نگاهی به چگونگی «آغاز این قصه خالی از لطف نیست.

آغاز قصه

در قصه یوسف علیه السلام ، داستان از مدت ها قبل آغاز شده است (آنجا که جوانه حسد در دل برادران سر برمی آورد)، ولی طرح، از رؤیای یوسف آغاز می شود که به نوعی خلاصه همه قصه است: «إِذْ قَالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یَا أَبتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ ٱلشَّمْسَ وَ ٱلْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سَاجِدِینَ؛ چون یوسف به پدرش گفت: «ای پدر ! من در خواب یازده ستاره با خورشید و ماه دیدم که برای من در حال سجده اند». (یوسف: 4)

و با تأویل رؤیا به پایان می رسد:

فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَیٰ یُوسُفَ ءَاوَیٰ إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ وَقَالَ ٱدْخُلُواْ مِصْرَ إِن شَاءَ ٱللَّهُ ءَامِنِینَ وَرَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی ٱلْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّداً وَقَالَ یَا أَبَتِ هَٰذَا تَأْوِیلُ رُؤْیَایَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّی حَقّاً وَقَدْ أَحْسَنَ بِی إِذْ أَخْرَجَنِی مِنَ ٱلسِّجْنِ وَجَاءَ بِکُم مِّنَ ٱلْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزغَ ٱلشَّیْطَانُ بَیْنِی وَبَیْنَ إِخْوَتِی إِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِّمَا یَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ ٱلْعَلِیمُ ٱلْحَکِیمُ. (یوسف: 100)

و چون نزد یوسف رفتند، پدر و مادرش را نزد خود جای داد و گفت: «داخل مصر شوید که اگر خدا بخواهد در امان خواهید بود.» و پدر و مادر خویش را بر تخت نشاند و همگی سجده کنان به رو درافتادند، گفت: «پدر جان ! این تعبیر رؤیای پیشین من است که پروردگارم آن را محقق کرد و به من نیکی کرد که از زندان بیرونم آورد و شما را پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد از آن بیابان (به

اینجا) آورد که پروردگارم درباره آنچه اراده کند، دقیق است. آری، او دانای حکیم است».

جالب اینکه رؤیا یکی از تم های اصلی این قصه است؛ چرا که قرآن کریم یکی از نشانه های نبوت حضرت یوسف را توانایی تعبیر رؤیا می داند:

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِی مِنْ الْمُلْکِ وَعَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ تَوَفَّنِی مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِينَ. (یوسف: 101)

پروردگارا این سلطنت را به من دادی، و تعبیر حوادث رؤیا به من آموختی، تویی خالق آسمان ها و زمین! تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا مسلمان بمیران و قرین شایستگانم بفرما.

پس از این رؤیا، گفت وگوی برادران درباره چگونگی سر به نیست کردن یوسف آمده است:

إِذْ قَالُواْ لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَی أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَهٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِی ضَلاَلٍ مُّبِينٍ اقْتُلُواْ يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُواْ مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ لاَ تَقْتُلُواْ يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِی غَيَابَهِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَهِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ. (یوسف: 8 10)

آن دم که گفتند: «یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که دسته ای نیرومندیم، محبوب ترند، که پدر ما در ضلالتی آشکار است یوسف را بکشید یا به سرزمینی دور بیندازیدش که علاقه پدرتان خاص شما شود، و پس از آن مردمی شایسته شوید.» یکی از ایشان گفت: «یوسف را مکشید؛ اگر کاری می کنید او را به قعر چاه افکنید که بعضی مسافران او را برگیرند».

با همین چند خط گفت وگو، شخصیت های اصلی داستان (یوسف و برادران) و موضوع محوری داستان معرفی می شوند.

پس از این مقدمه، به سراغ چهار عنصری می رویم که در طرح مطرح می شوند:

الف) شیوه ارائه رویداد به وسیله طرح در قصه یوسف علیه السلام

الف) شیوه ارائه رویداد به وسیله طرح در قصه یوسف علیه السلام

گفته شد که شیوه ارائه رویداد، ذیل سه عنوان مطرح می شود: 1. نظم؛ 2. سرعت روایی؛ 3. تکرار.

قصه یوسف علیه السلام با «نظم» طبیعی پیش می رود؛ بدون هیچ گونه رفتن به گذشته یا آینده. همچنین هیچ گونه «تکراری» ندارد؛ چنان که رویدادهای این قصه فقط یک بار در سوره یوسف علیه السلام آمده و در هیچ کجای قرآن تکرار نشده است.

از نظر «سرعت روایی»، گفته شد که قصه گو برای ارائه داستان خود، ابزارهایی دارد که عبارت بودند از: 1. صحنه؛ 2.تلخیص؛ 3.حذف؛ 4. توصیف.

به روش معمول قصه های قرآن، در قصه یوسف علیه السلام نیز بیشترین استفاده از «صحنه» شده و از میان عناصر صحنه، بیش از همه «گفت وگو» مورد توجه است؛ به گونه ای که آغاز قصه حضرت یوسف علیه السلام با صحنه و گفت وگوست: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّی رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِی سَاجِدِينَ؛ [یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت: «ای پدر، من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم [آنها] برای من سجده می کنند». (یوسف: 4)

بیش از هشتاد درصد حجم این قصه به گفت وگو اختصاص دارد.

عنصر دیگری که در قصه یوسف علیه السلام بسیار به کار رفته، «حذف» است. این حذف ها به ریتم مناسب قصه کمک فراوانی کرده است و البته

در تمام

موارد حذف، ماجرای حذف شده را شواهدی به خوبی نشان می دهد. برای نمونه، به حذفی که بین آیه 45 و آیه 46 اتفاق افتاده است می توان توجه کرد:

وَقَالَ ﴿لَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَ﴿دَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَاْ أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ يُوسُفُ أَيُّهَا ﴿لصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِى سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّى أَرْجِعُ إِلَى ﴿لنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ. (یوسف: 45 و 46)

آن کس از آن دو تن که نجات یافته بود و پس از مدتی به خاطر آورد، گفت: «من از تعبیر آن خبرتان می دهم، مرا بفرستید. ای یوسف راستگوی ! درباره هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر، آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده به ما نظر بده، تا شاید نزد کسان بازگردم و آنها [حقیقت را] بدانند».

در این قصه از عنصر «تلخیص» کمتر استفاده شده است. از معدود موارد استفاده از این عنصر می توان این مثال را آورد: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ءَاتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً وَكَذَ ٰلِكَ نَجْزِى ﴿لْمُحْسِنِينَ؛ و چون به رشد رسید، حکمت و علمی به او دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم». (یوسف: 22)

که چندین سال دوران رشد یوسف را در یک جمله خلاصه می کند.

ب) چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح در قصه یوسف علیه السلام

ب) چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح در قصه یوسف علیه السلام

در بحث شخصیت در طرح، دو نکته را باید یادآوری کنیم:

شخصیت ها بیشتر به طور غیرمستقیم ارائه می شوند. برای نمونه، مخاطب، روحیات برادران یوسف را از طریق گفتار ایشان می شناسد. همان طور که نهایت زیبایی یوسف را نه از طریق توصیف مستقیم، بلکه از طریق واکنش های دیگر شخصیت ها درمی یابد.

البته در کنار این توصیف های غیرمستقیم، به ندرت شخصیت به صورت مستقیم توصیف می شود؛ مانند:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ ۚ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ. (یوسف: 24)

و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد، و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می کرد. چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود.

که خداوند متعال یوسف علیه السلام را به عنوان عبد مخلَص یاد می کند.

نام بردن از شخصیت ها: یکی از ویژگی های قصص قرآن، آن است که به ندرت نام شخصیتی را می آورد و این کار دلایل متعددی دارد. در قصه یوسف از میان شخصیت های متعدد، تنها از یوسف و یعقوب به نام یاد شده و بیشتر وصف جای نام اشخاص را گرفته است.

قرآن به جای نام زلیخا او را با این وصف یاد می کند: «وَ راوَدَتْهُ الّتی هُوَ فی بَیْتِها»؛ چرا که این وصف علاوه بر اشاره به شخص، علت ماجرا را نیز توضیح می دهد.

ج) چگونگی ارائه مکان از طریق طرح در قصه یوسف علیه السلام

ج) چگونگی ارائه مکان از طریق طرح در قصه یوسف علیه السلام

قصه یوسف از معدود قصه هایی است که مکان وقوع حوادث را بیان می کند.

وَقَالَ الَّذِی اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِی مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا... . (یوسف: 21)

آن کس از مردم مصر که وی را خریده بود، به زن خود گفت: «منزلت وی را گرامی بدار، شاید ما را سود دهد یا به فرزندیش گیریم...».

در این آیه نام مصر ذکر شده است؛ چرا که لازمه تبیین ابعاد داستان بنی اسرائیل، چگونگی آمدنشان به این سرزمین و بعدها چگونگی خارج شدنشان از این سرزمین با هدایت موسی علیه السلام ، به ذکر و مشخص کردن مکان بستگی داشته است.

د) چگونگی ارائه زمان از طریق طرح در قصه یوسف علیه السلام

د) چگونگی ارائه زمان از طریق طرح در قصه یوسف علیه السلام

همچنان که رویه قرآن کریم در سایر قصه هاست، از دوره تاریخی که یوسف در آن می زیسته، ذکری نشده است، ولی زمان به معنای قطعه هایی از زمان که رویداد در آن اتفاق افتاده (زمان رویداد)، در جای جای این قصه آمده است.

4. معانی در قصه یوسف

4. معانی در قصه یوسف

در قصه یوسف درون مایه های متعددی می توان استنباط کرد، ولی اصلی ترین درون مایه آن است که «خواست و اراده الهی در تمام امور غلبه دارد.» در آیه 21 به این موضوع اشاره شده است:

وَقَالَ الَّذِی اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِی مَثْوَاهُ عَسَی أَنْ يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِی الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَی أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. (يوسف: 21)

در قصه یوسف، برادران او می خواهند یوسف را از جلوی دیدگان یعقوب علیه السلام دور کنند. ولی خود از چشم پدر می افتند. آنها یوسف را در چاه می اندازند، ولی خداوند متعال او را عزیز مصر می کند.

خلاصه آنکه «کسی که در عبودیت خداوند متعال بکوشد، خداوند متعال، خود متکفل او می شود.» یوسف در تمام مراحل زندگی و در آزمایش های

دشوار، چه در خانه عزیز مصر و چه در زندان نمی لغزد و در مقابل وسوسه های شیطان، خدا را یاد می کند. خداوند متعال نیز او را حفظ می کند و از چاه به جاه و از ذلت به عزت می رساند. در مقابل، در این قصه کسی که از عبودیت خدا سر بر می تابد و در مقابل خداوند متعال معصیت می کند، عزتش به ذلت تبدیل می شود.

5. مبانی در قصه یوسف علیه السلام

5. مبانی در قصه یوسف علیه السلام

مبانی را «پیش فرض های مؤلف برای ساخت جهانی داستانی» تعریف کردیم و به برخی مبانی قصه های قرآنی اشاره شد. مبانی قصه یوسف، جدا از مبانی عمومی قصه های قرآنی نیست. به برخی از مبانی این قصه اشاره می شود:

امر و خواست الهی در جهان جاری و ساری است: در قصه یوسف، خداوند متعال همه کاره جهان داستانی است. «والله غالب علی امره»؛ یعنی هیچ یک از شخصیت ها برخلاف خواست خدا نمی توانند چیزی را تغییر دهند و به سرانجام برسانند. پس این امر خداوند متعال است که در جهان داستانی قصه یوسف به پیش می رود و نه آنچه دیگران می خواهند.

خداوند متعال برای هدایت انسان ها اشخاصی را می فرستد: از دیگر مبانی قصه یوسف، نبوت است؛ اینکه خداوند متعال انسانی را (یوسف) برای هدایت امتی می فرستد تا آنان را به توحید دعوت کند.

خداوند، جهان را عادلانه اداره می کند: در جهان قصه یوسف، عدل الهی را در جریان می بینیم؛ نه نیکوکاری بدون پاداش می ماند و نه گنهکاری بدون مجازات.

انسان در مقابل امر الهی مکلف است: انسان در مقابل خداوند متعال، مأمور به انجام دادن اموری است که در صورت عمل به تکلیف، پاداش

می گیرد و در صورت تخلف مجازات می شود. یوسف به این تکلیف عمل می کند و برادران از این تکلیف تخلف می کنند.

انسان مختار است: انسان مختار است و به واسطه اراده خود می تواند خداوند متعال را اطاعت یا نافرمانی کند.

آنچه گفته شد، برخی از مبانی این قصه است، ولی مبانی به این موارد منحصر نیست.

جمع بندی و خلاصه مطالب

اشاره

جمع بندی و خلاصه مطالب

روایت در اصطلاح روایت شناسی عبارت است از: «نقل رویداد یا رویدادها از هر طریق بیانی.» این «نقل کردن» به صورت شفاهی، کتبی، بازی کردن، اشاره ای یا تصویری است؛ اعم از اینکه این ماجراها واقعی باشد یا ساختگی و خیالی. با این وصف، روایت طیف بسیار گسترده ای را شامل می شود، مانند: تاریخ، گزارش خبری، قصه، حکایت، رمان، داستان کوتاه، فیلم، تئاتر و مانند آن. در این صورت، قصص قرآنی هم نوعی «روایت» به شمار می روند.

هر روایت یک نوع ارتباط انسانی است؛ یعنی شخصی برای مخاطبی پیامی می فرستد. به این دلیل، هر روایت ارکان یک ارتباط را دارد که عبارت است از: 1. فرستنده؛ 2. پیام؛ 3. گیرنده. در یک روایت، قصه گو، فرستنده؛ قصه، پیام؛ و مخاطب قصه، گیرنده خواهد بود.

«متن روایت شده» (قصه)، سطوحی دارد:

سبک: سبک اولین سطحی است که مخاطب با آن روبه رو می شود. سبک در این اصطلاح به معنای «عناصر بیانی و محسوس یک متن روایت شده است.» در قصه مکتوب، واژگان و در فیلم، تصویر و صدا، عناصر سبکی را تشکیل می دهند.

طرح و داستان: مخاطب پس از دریافت سبک، از طریق آن به ماجراهایی پی می برد؛ یعنی قصه گو به وسیله واژگان (سبک) قصه ای (ماجراهایی) را بیان می کند. تا اینجا همه روایت شناسان هم عقیده هستند، ولی اولین بار شکل گرایان روس، همین سطح ماجراها را به دو سطح داستان و طرح تقسیم کردند. در اصطلاح ایشان، داستان «شرح ساده رویدادهاست، آنچنان که در واقع رخ داده است» و طرح «چگونگی ارائه داستان توسط روایت گر است».

معانی: روایت گر، رخدادهایی را نقل می کند، ولی این رخدادها به گونه ای انتخاب و سامان داده می شوند که معانی خاص را به مخاطب منتقل کنند. به این معانی، «درون مایه» یا «تم» نیز می گویند. یک قصه به طور معمول یک درون مایه اصلی و چند درون مایه فرعی دارد.

مبانی: مبانی را می توان «پیش فرض های هستی شناختی و ایدئولوژیک اثر» تعریف کرد. مخاطب در مرحله اول با سبک اثر روبه رو می شود؛ از طریق سبک، طرح؛ و از طریق طرح، داستان را استنباط می کند. سپس با توجه به سبک و طرح و داستان، معانی و درون مایه اثر را در می یابد و با توجه به تمام این سطوح، مبانی را می تواند استنباط کند.

با توجه به اینکه قصص قرآنی ذیل متن روایت شده می گنجد، آیا سطوح نام برده برای متن روایت شده را در قصه های قرآنی نیز می توان

ترسیم کرد؟ اگر هست، این سطوح در قصه های قرآنی چه ویژگی هایی پیدا کرده است؟ با توجه به این پرسش کانونی، در این پژوهش، یک به یک سطوح قصه های قرآنی برشمرده و ویژگی هر یک بیان شد که جمع بندی از این قرار است:

1. سبک در قصه های قرآن

1. سبک در قصه های قرآن

سبک در قصه های قرآنی به معنای «واژه ها و چگونگی به کارگیری آنهاست». می دانیم که قرآن معجزه بزرگ رسول گرامی اسلام است و پژوهش گران قرآنی در تبیین وجوه اعجازی قرآن، بیشتر به جنبه های سبکی آن توجه کرده اند. از سوی دیگر، عمده مباحثی که در باب جنبه های سبکی قرآن مطرح شده، درباره قصه های قرآنی نیز مصداق دارد. از این رو، شرح و بیان جنبه های سبکی قصه های قرآنی، پژوهشی مستقل می طلبد. به این دلیل، در این پژوهش فقط به سه مورد اشاره شده است: 1.

.2 ؛

.3 ؛

2. داستان در قصه های قرآن

اشاره

2. داستان در قصه های قرآن

معمولاً چهار عنصر اساسی را برای داستان برمی شمرند: رویداد؛ شخصیت؛ زمان؛ مکان.

الف) رویداد در قصه های قرآن

الف) رویداد در قصه های قرآن

دو نوع رویداد در قصه های قرآنی وجود دارد که عبارتند از:

رویدادهای عادی: بسیاری از رویدادهایی که در قصه های قرآنی آمده، رویدادهای عادی است که در هر قصه ممکن است رخ دهد؛ مانند بیشتر

رویدادهای قصه یوسف، جریان بزرگ شدن حضرت موسی در مصر، ارتکابش به قتل و فرار به مدین، ازدواج با یکی از دختران شعیب؛ ونیز مانند رفتاری که اقوام مختلف با پیامبران داشته اند؛ از جمله کفر، تکذیب و آزار دادن آنها.

رویدادهای غیرعادی(اعجازین): برخی رویدادها در قصه های قرآنی از صورت عادی خارج است، مانند تبدیل شدن عصای موسی به اژدها، تبدیل شدن آتش به گلستان برای ابراهیم علیه السلام ، سخن گفتن هدهد و مورچه با سلیمان، به خواب رفتن اصحاب کهف به مدت 309 سال، تولد عیسی علیه السلام بدون پدر، سخن گفتن عیسی علیه السلام در گهواره و مانند آن.

ب) شخصیت در قصه های قرآن

ب) شخصیت در قصه های قرآن

یکی از ویژگی ها و برجستگی های قصه های قرآنی، حضور گروه های مختلف شخصیت در این قصه هاست که به اجمال مرور می شود:

خداوند متعال (جل جلاله): شکی نیست که راوی قصه های قرآنی خداوند متعال است، ولی خداوند متعال به عنوان کنش گر هم در داستان حضور دارد که در جای جای قصص قرآنی مشاهده می شود.

دیگر شخصیت ها: دیگر شخصیت های قصه های قرآنی عبارتند از: انسان (پیامبران الهی، طاغوت ها، سایر مردم، اقوام، زنان)، ملایک، جن و حیوانات. در متن پژوهش به هر یک به اجمال پرداخته شده است.

ج) زمان در قصه های قرآن

ج) زمان در قصه های قرآن

از جهت روایت شناسی سه نوع روایت در قرآن تشخیص داده اند: 1. حوادثی که در گذشته رخ داده؛ 2. حوادثی که هم زمان با نزول وحی رخ می دهد و

قرآن آن را گزارش می کند؛ 3. حوادثی که قرآن پیشگویی می کند که در آینده رخ خواهد داد (مانند غلبه رم بر ایران).

از این سه گونه روایت، تنها گونه اول را خداوند متعال در قرآن قصه نامیده و از این جهت مدار بحث و گفت وگوی این پژوهش همین نوع اخیر است.

د) مکان در قصه های قرآن

د) مکان در قصه های قرآن

مکان وقوع قصص قرآنی بیشتر در خاورمیانه است؛ چرا که زیست گاه پیامبران الهی که گزارش آن در قرآن آمده، این منطقه بوده است. اینکه قرآن کریم چقدر به محل دقیق وقوع حوادث اشاره می کند، در بحث طرح خواهد آمد.

3. طرح در قصه های قرآن

اشاره

3. طرح در قصه های قرآن

طرح: «آن سازمان دهی است که نویسنده برمی گزیند تا از طریق آن، داستان را ارائه دهد». بنابراین، همان طور که در داستان درباره عناصر چهارگانه (رویداد، اشخاص، زمان و مکان) بحث کردیم، باید بحث کرد که چگونه این عناصر از طریق طرح، ارائه می شوند.

الف) چگونگی ارائه رویدادها از طریق طرح

الف) چگونگی ارائه رویدادها از طریق طرح

یک نظم در قصه های قرآن: در بسیاری از قصه های قرآنی سیر حوادث نظم طبیعی خود را دارد، ولی گاهی داستان از میانه رویدادها آغاز می شود. سپس با بازگشت به گذشته، ابتدای داستان را روایت می کند.

دو سرعت روایی در قصه های قرآن: در صورتی که سرعت روایت در طرح را با سرعت رویدادها در داستان بسنجیم، چهار قسم را می توان صورت بندی کرد. از این چهار عنصر در سرعت روایت، می توان به عنوان

ابزارهای روایت هم یاد کرد: صحنه، تلخیص، توصیف و حذف. از میان چهار عنصر روایی قصه های قرآنی، صحنه بیشتر از تلخیص و توصیف به کار رفته است. از دو ابزار صحنه، یعنی عمل و گفت وگو، از گفت وگو به صورت حداکثری استفاده شده است؛ به طوری که می توان گفت یکی از ویژگی های قصه های قرآنی، استفاده حداکثری از صحنه و گفت وگوست.

از دیگر ویژگی های قصه های قرآنی، استفاده فراوان از حذف است، به گونه ای که مخاطب، پرشی در جریان رویدادهای داستان حس می کند، ولی نوعاً این حذف ها با قرینه هایی صورت گرفته و همگی با حکمتی خاص همراه بوده است. استفاده زیاد از عنصر حذف در این قصه ها، سبب شده است موارد زاید یا قسمت هایی از داستان که با توجه به اهداف قصه، نقل آنها ضروری نبوده، از پیکره داستان جدا گردد و داستان با ریتم شتابان و مناسب نقل شود.

سه تکرار در قصه های قرآن: تکرار یکی از پدیده های بسیار چشمگیر در طرح قصه های قرآنی است. گروهی این تکرارها را محل اشکال و گفت وگو قرار می دهند. ذکر دو نکته درباره این تکرارها لازم است:

اول یکی از اهداف اساسی این قصه ها تسکین آلامی بوده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر اثر تکذیب مردم تحمل می کرد و خداوند متعال از طریق این قصه ها ایشان را به صبر و بردباری دعوت فرموده است. بر این اساس، برخی از فرازهای این قصه ها به طور مکرر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خوانده می شده است، تا هر بار تسکین جدیدی باشد.

دوم تکرار در قرآن به معنای تکرار طابق النعل بالنعل یک رویداد نیست، بلکه هر بار، نکته جدیدی افزوده می شود تا تصویر ی کامل تر از آن رویداد به دست آید.

ب) چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح در قصه های قرآن

به دو شیوه می توان شخصیت ها را ارائه داد: مستقیم و غیرمستقیم. در شیوه مستقیم، به طور مستقیم شخصیت های قصه توصیف و به خواننده معرفی می شوند، ولی در شیوه غیرمستقیم، شخصیت ها در جریان رویدادها از طریق کنش و گفت وگو معرفی می شوند. در قرآن کریم، شیوه غیرمستقیم بیشتر استفاده شده است؛ به این صورت که بیشتر شخصیت ها از طریق کنش ها و گفتار بازنمایی می شوند.

ج) چگونگی ارائه زمان توسط طرح قصه های قرآن

در قصه های قرآنی به دوره تاریخی وقوع رخدادها اشاره ای نشده است، اما درباره زمان داستانی یا زمانی که داستان در آن واقع می شود، در جایی که تصریح به آن کارکرد خاص داشته باشد، ذکر می شود.

د) چگونگی ارائه مکان از طریق طرح در قصه های قرآن

قصه های قرآنی مطابق اسلوب خاص خود، فقط در مواردی به جغرافیای وقوع قصه اشاره می کند که ذکر مکان در سایر مؤلفه های قصه، چون شخصیت پردازی رویدادها و ساخت درون مایه، نقش داشته باشد.

4. معانی (درون مایه ها) در قصه های قرآن

در تحلیل قصه های قرآنی، درون مایه های متنوعی وجود دارد، ولی بعضی از آنها اصلی تر و برجسته تر هستند، مانند:

توحید، ایمان به معاد، توجه به دشمنی شیطان، تقابل ایمان و کفر، تصدیق بشارت ها و بیم ها، مبارزه با فساد اجتماعی، سنن حاکم بر تاریخ.

اشاره

5. مبانی در قصه های قرآن

آخرین بحث در این پژوهش، بحث مبانی قصه های قرآنی است. در تعریف مبانی گفته شد: «پیش فرض هایی است که مؤلف برای ساخت جهان داستانی خود، در نظر می گیرد.» در این پژوهش، مروری کوتاه به مبانی هستی شناختی، انسان شناختی و ایدئولوژیک این قصه ها شده است.

اهمیت و دست آورد نظریه سطوح متن

اهمیت و دست آورد نظریه سطوح متن

نکته درخور توجه درباره «نظریه سطوح متن»، آن است که بیشتر کسانی که درباره قصه های قرآنی، مطلب نوشته اند، گویا به این نظریه توجه نداشته اند. از این رو، در بحث درباره ویژگی ها و عناصر قصه های قرآنی نتوانسته اند این ویژگی ها را به درستی برشمارند.

برای مثال، به دلیل تفکیک نکردن دو سطح طرح و داستان، تمام ویژگی های این دو سطح را با هم ذکر کرده اند. همچنین به دلیل تفکیک نکردن مباحث سبکی از دیگر مباحث، ظرایف بی شمار در این سطح به خوبی شناخته نشده و به طور منسجم مطرح نگردیده است. البته در باب «معانی» و درون مایه های قصه های قرآنی، کمابیش کار شده، ولی در مقابل، به دلیل نبود شناخت و طرح نشدن سطحی به نام «مبانی»، کمتر کسی به این سطح توجه کرده است.

از دیگر پی آمدهای تفکیک نکردن سطوح متن در قصه های قرآنی، ابهام در این مسئله است که آیا ما در زمینه داستان گویی و روایت گری می توانیم از قصه های قرآنی پیروی کنیم یا نه؟

برخی با این استدلال که این قصه ها، «داستان» نیستند، به این پرسش پاسخ منفی داده اند، ولی بیشتر صاحب نظران این قصه ها را نوعی داستان دانسته و مدعی شده اند که می توان از آنها پیروی کرد. البته بسیاری، الگوگیری از عناصر فرمی را منظور کرده اند و حال آنکه الگوگیری از چگونگی قصه گویی قرآن (در عناصر فرمی) در عمل چندان امکان پذیر نیست؛ چرا که نوع قصه گویی قرآن ویژه خود قرآن است و در برخی از ویژگی ها امکان تقلید نیست؛ زیرا قصه های قرآنی معجزه اند و دست بشری از این هوس کوتاه است. به علاوه بر فرض که از برخی از این ویژگی های صوری پیروی کنیم، چه حاصل خواهد شد؟ آیا با پیروی از نوع «گفت وگو» در قصه های قرآنی، می توان قصه و داستان دینی ساخت؟ آیا اگر به فرض محال نویسنده بتواند چون قصه یوسف علیه السلام (فقط از جهت فرم) قصه ای بنویسد، قصه او دینی است؟ آیا اگر در قصه و داستانی بشری کسی توانست برخی از ویژگی های سبکی قصه های قرآنی را به طور ناقص تقلید کند، نسبت به دیگران قصه ای دینی تر ساخته است؟ البته که چنین نیست.

به نظر می رسد با توجه به نظریه سطوح متن و اینکه اشاره شد هویت یک متن به ژرف ساخت آن (مبانی) است، می توان به این پرسش چنین پاسخ داد که چون آنچه هویت یک روایت را می سازد، «مبانی» است، اگر بخواهیم در قصه نویسی و روایتگری از قرآن پیروی کنیم، باید به زیرین ترین لایه، یعنی «مبانی» بپردازیم. در واقع، قصه ای از قرآن پیروی کرده است که در مبانی (ژرف ساخت) از این قصه ها پیروی کند، در غیر این صورت، الگوبرداری از سطوح رویین (سبک، طرح، داستان) لزوماً به دینی تر شدن قصه کمک نمی کند.

ص: 192

کتاب نامه

اشاره

کتاب نامه

زیر فصل ها

الف) کتاب ها

ب) مقاله ها

الف) کتاب ها

الف) کتاب ها

⋆ قرآن کریم.

آریانپور، عباس، فرهنگ دانشگاهی انگلیسی فارسی، تهران، امیرکبیر، 1374.

ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، (جلد2)، لبنان، دارالاسلامیه، چاپ اول،1410 ه . ق.

اخوت، احمد، دستور زبان داستان، تهران، فردا، 1371.

اسابرگر، آرتور، روایت در فرهنگ عامیانه، ترجمه: محمدرضا لیراوی، تهران، سروش، 1380.

اسکولز، رابرت، درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه: فرزانه طاهی، تهران، اگه، 1383.

ایرانی، ناصر، داستان: تعاریف، ابزارها و عناصر، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، 1364.

البدوی ،جمال شاکر ،فن السناریو فی آلقصص القرآن،اول،الدار الصفحات، دمشق،2007م.

بستانی فواد افرام، فرهنگ ابجدی، ترجمه: مهیار رضا، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، 1375.

بستانی، محمود، اسلام و هنر، ترجمه: حسن صابری، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، 1371.

بلخی (مولوی)، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، (جلد 1)، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1367.

بوردول، دیوید، روایت در فیلم داستانی، ترجمه: علاءالدین طباطبایی، تهران، فارابی، 1385.

بوردول، دیوید، هنر سینما، ترجمه: فتاح محمدی، تهران، مرکز، 1377.

پراپ، ولادیمیر، ریخت شناسی قصه های پریان، ترجمه: فریدون بدره ای، توس، 1386.

پروینی، خلیل، تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان های قرآن، تهران، فرهنگ گستر، چاپ اول، 1379.

پورخالقی ، مه دخت، فرهنگ قصه های پیامبران، مشهد، آستان قدس رضوی، 1371.

تودوروف، تزوتان، بوطیقای ساختارگرا، ترجمه: محمد نبوی، تهران، آگاه، 1377.

تولان، مایکل جی، درآمدی نقادانه زبان شناختی بر روایت، ترجمه: ابوالفضل حرّی، تهران، بنیاد سینمایی فارابی، 1383.

چتمن، سیمور، داستان و گفتمان، ترجمه: راضیه سادات میرخندان، ، مرکز پژوهش های اسلامی صداوسیما، قم 1390.

حسینی، سید ابوالقاسم، مبانی هنری قصه های قرآن، قم، طه، چاپ سوم، 1379.

حسینی، محمد، ریختشناسی قصههای قرآن: بازخوانش دوازده قصه قرآنی. تهران، ققنوس، 1382.

حطیفی، یوسف، ملامح السرد القرآنی، دمشق، اتحاد الکتاب العرب، چاپ اول، 2009م.

حق شناس، علی محمد، فرهنگ هزاره، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر، 1381.

حکیم، سیدمحمدباقر، القصص القرآنی، تهران، مرکز العالمی للعلوم الاسلامی، چاپ اول، 1416 ه . ق.

حییم، سلیمان، فرهنگ حییم، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر، 1368.

الخطیب ،عبدالکریم، القصص القران فی منطوقه و مفهومه، اول، دار المعرفه، لبنان، 1395.

خلیل زاید، فهد، اسرار القصه القرآنیه، اردن، دار یافا العلمیه للنشر، چاپ اول، 2009م.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، قم، دفتر نشر نوید اسلام، 1387.

ریمون، کنان، شلموئیت روایت داستانی، بوطیقای معاصر، مترجم: ابوالفضل حری، تهران، نیلوفر، 1387.

سبحانی ،جعفر ،القصص القرانیه ،اول ،موسسه الامام الصادق،قم، 1427.

سبحانی، جعفر، منشور جاوید قرآن (ج1)، قم، توحید.

سید قطب، محمد، التصویر الفنی فی القرآن، قم، دارالاضواء، چاپ اول،1363.

شدید، محمد، منهج القصّه فی القرآن، عربستان ، عکاظ، 1984 م.

شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1384.

شریفانی ،محمد ،تحلیل قصص رویکردی تحلیلی بر قصص قران کریم، اول، مهر امیرالمو منین ،قم، 1382.

طباطبایی، سید، حیدر، بطن قرآن از دیدگاه شیعه و اهل سنت، اول، مرکز جهانی علوم اسلامی، 1385.

طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، (جلد7 و 11)، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1403 ه . ق.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان (جلد 5)، قم، فراهانی، 1360.

عبدربّه، عبدالحافظ، بحوث فی القصص القرآنی، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، 1972م.

غلامرضایی، علی اصغر، درآمدی بر ساختار روایت قصه های قرآن، چاپ اول، دانشکده صدا و سیما جمهوری اسلامی، تهران، 1390.

فالم الربیعی، القصص القرآنی رویه فنّیه، بیروت، الدار الثقافیه للنشر، 1422ه . ق، 2002م.

فروردین، عزیزه، زیباشناسی هنری در داستان های قرآن، چاپ اول، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، 1383.

فریز جرّار، مأمون، خصائص القصه الاسلامیه، جده سعودیه، الدارالمناره للنشر، چاپ اول، 1408 ه .ق.

فیومی، المصباح المنیر (جلد 2)، قم، دارالهجره، چاپ دوم، 1414 ه . ق.

قنادی، صالح، آشنایی با معارف: تفسیر موضوعی: قصه های قرآن، قم، سازمان حوزه ها و مدارس علمیه خارج از کشور، چاپ اول، 1385.

الکولز ،محمد کریم ، سبک شناسی اعجاز بلاغی قرآن، ترجمه سید حسین سیدی، اول، سخن، تهران ،1386.

لوته، یاکوب. مقدمه ای بر روایت در ادبیات و سینما، ترجمه: امید نیک فرجام، تهران: انتشارات مینوی خرد،1386.

مارتین، والاس، نظریه های روایت، ترجمه: محمد شهبا، تهران، هرمس، چاپ اول، 1382.

محدثی، جواد، هنر دینی، قم، بوستان کتاب، چاپ چهارم، 1386.

المحص، عبدالجواد محمد، ادب القصه فی القرآن الکریم، اسکندریه، دارالمصریه، چاپ اول،2000م.

معرفت، محمد هادی. قصه درقرآن، ترجمه: حسن خرقانی، قم، موسسه فرهنگی تمهید، 1387.

مک کی، رابرت، داستان، ترجمه محمد گذرآبادی، تهران، هرمس، 1387.

مکوئلان، مارتین، گزیده مقالات روایت، ترجمه: فتاح محمدی. تهران، مینوی خرد، 1388.

مکاریک، ایرنا ریما، دانشنامه نظریه های ادبی معاصر، ترجمه: محمد نبوی؛ مهران مهاجر، آگه، چاپ دوم، 1385.

ملبوبی، محمدتقی ، تحلیلی نو از قصه های قرآن، تهران، انتشارات امیرکبیر، 1376.

ملکیان ،محمد باقر ،علوم قران در تفسیر المیزان، اول، اسوه، قم ،1388.

مونتیه، ادوار،تفصیل آیات القران الحکیم ،دارالفکر،لبنان،2003م.

نیشابوری، ابواسحاق ،قصص الانبیا ، تهران، بنگاه ترجمه و نشرکتاب، 1359.

وگلر، کریستوفر، ساختار اسطوره ای در فیلم نامه، ترجمه: عباس اکبری، تهران، نیلوفر، 1386.

یزدان پرست لاریجانی، محمد حمید،داستان پیامبران در تورات، تلمود،

انجیل و قرآن و بازتاب آن در ادبیات فارسی، اطلاعات، تهران، 1380.

یوسف حطیفی، ملامح السرد القرآنی، اول، اتحاد الکتاب العرب، دمشق، 2009.

یوسف زاده، غلام رضا، درآمدی بر روایت دینی، در سینما و داستان، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، چاپ اول، 1390.

ب) مقاله ها

ب) مقاله ها

آبوت، پورتو، «بنیان های روایت»، فصل نامه هنر، شماره 78.

اشرافی، عباس، «اهداف قصص قرآنی»، پژوهش های قرآنی، بهار و تابستان 1380، شماره 25 و 26.

اکبری بیرق، حسن و مریم اسدیان، «تحلیل ساختار روایی چند داستان کوتاه از نادر ابراهیمی»، فصل نامه رهپویه هنر، سال 1389، شماره 13.

پورمحمدحسین، صادق، «نگاهی به ویژگی های ساختاری داستان های قرآن»، نشریه مشکوه،

حری، ابوالفضل، «احسن القصص رویکرد روایت شناختی به قصص قرآنی»، نامه ادبی، سال اول، شماره 2.

حرّی، ابوالفضل، «سنخ شناسی و وجوه تمایز قصص قرآنی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، زمستان 1388، شماره 15.

حرّی، ابوالفضل، «مؤلفه های زمان و مکان در قصص قرآن»، ادب پژوهش، بهار و تابستان 1388، شماره 7 و 8.

خطیب، عبدالکریم، «زن در قصه های قرآن»، ترجمه: سید ابوالقاسم ژرفا، صحیفه مبین، بهار 1380، شماره 5.

گیلمت، لوسی، «روایت شناسی ژرار ژنت»، خوانش، شماره 10.

مطلبی، ابوالحسن، «نقد کتاب قصص الحیوان فی القرآن بهجت احمد»، فرهنگ جهاد، سال پنجم، شماره اول.

معارف، مجید، «نگاهی به قصه و اهداف و ویژگی های آن در قرآن»، بصیرت، شماره 19 و 20.

نفیسی، زهرا، «هدف قرآن از بیان داستان ها»، بینات، تابستان 1383، شماره 42.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 09132000109
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109